



نگاهی دیگر

تحلیل نامه ۱/۶ امام خمینی به فقیه عالیقدر

نویسنده:

حضرت آیت الله صالحی نجف آبادی

Ketabton.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی دیگر

«تحلیل نامه ۱۳۶۸/۱/۶ امام خمینی به فقیه عالیقدر»

حضرت آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم

«نگاهی دیگر» نوشتاری تحلیلی در رابطه با نامه ۶۸/۱/۶ آیت‌الله خمینی خطاب به آیت‌الله منتظری است که توسط عالم خبیر و دانشمند محقق و نواندیش آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی(ره) در سال ۱۳۶۸ تدوین گردیده است؛ که اکنون به رسم امانت‌داری، بدون هیچ دخل و تصرفی به جویندگان حقیقت تقدیم می‌شود. در این مکتوب دربارهٔ برخی جریان‌های سیاسی معاصر مطالب و تعابیری وجود دارد که با منش و مشی فکری و اخلاقی شناخته شده از نویسندگان متفاوت است؛ لذا توجه به نکات زیر ضروری می‌باشد:

۱- جغرافیای زمانی اثر که شرایط خاص سال ۱۳۶۸ بوده، و اگر نویسنده محترم در قید حیات بودند، قاعدتاً برای انتشار آن اقدام به بازنگری کرده و نوشتار کنونی به گونهٔ دیگری منتشر می‌شد.

۲- مرحوم آیت‌الله صالحی در این نوشتار از روش جدال احسن استفاده کرده و براساس آنچه مورد پذیرش نویسنده نامه ۶۸/۱/۶ بوده، به شبهات پاسخ داده‌اند.

خدایش رحمت کند و با انبیاء الهی محشور فرماید.

« فهرست »

۱۱	رونوشت نامه امام خمینی به آیت‌الله العظمی منتظری در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۶
۱۴	جواب فقیه عالیقدر به نامه حضرت امام در تاریخ ۶۸/۱/۷
۱۵	آتشی سوزنده و آبی بر این آتش
۱۶	پاسخ آیت‌الله منتظری
۱۸	چیزی که مردم می‌خواهند بدانند

فصل اول:

۲۱	جمله اول
	بحث درباره ادعای اول: (ادعای امام که فقیه عالیقدر می‌خواهد حکومت ایران را به لیبرالها بدهد و از کانال آنان کشور را به منافقین بسپارد)
۲۲	بحث درباره ادعای دوم
۲۵	اختلاف نظر حضرت امام با فرزندشان
۲۸	مسأله‌هایی که برای مردم ایجاد شد
۳۵	بی‌اعتباری خبرگان
۳۶	راه قانونی کار
۳۸	مبارزه پی‌گیر آیت‌الله منتظری با منافقین
۴۱	گفتار رهبر منتخب
۴۲	

گفتار فرزند امام	۴۴
سخن آیت‌الله منتظری درباره منافقین	۴۵
بحث درباره ادعای سوّم امام	۴۶
وظیفه مهم خبرگان در مقابل نامه امام	۴۹
دیکتاتورى نامرئى عوام‌النّاس	۵۳
خلاصه بحث درباره جمله اول	۵۷

فصل دوّم:

بحث درباره ادعای اول: (ادعای امام که فقیه عالیقدر برای منافقینی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام محکوم به اعدام شده‌اند نامه دفاعیه نوشته‌اند!)	۵۹
حکم حضرت امام در مورد اعدام سرموضعى‌ها	۶۱
نامه آیت‌الله منتظری به امام	۶۶
هدف آیت‌الله منتظری دفاع از عدل اسلامی	۶۸
نقض قوانین قضاء	۷۰
سرموضع بودن مجوز اعدام نیست	۷۲
تذکر به امام لازم است	۷۳
شجاعت آیت‌الله منتظری	۷۵
تلاش برای جلوگیری از اعدام زنان بچه‌دار	۷۷
کم کردن تعداد اعدامها	۷۸
سند افتخار آیت‌الله منتظری	۷۹
نهی حضرت علی <small>علیه السلام</small> از اعدام سرموضعى‌ها	۸۱

۸۳	اغفال حضرت امام سابقه دارد.....
۸۴	سخن حجة الاسلام احمد خمینی.....
۸۶	یک جمله معترضه.....
۹۰	نامه دیگری از آیت الله منتظری به امام.....
۹۱	نوشته‌ای دیگر از آیت الله منتظری.....
۹۵	کتمان حقیقت و تحریف واقعیت.....
	بحث درباره ادعای دوم امام: (ادعای امام که عدّه بسیار معدودی فقط به جرم
۹۷	جنگ مسلحانه علیه اسلام محکوم به اعدام شده بودند!).....
۹۹	گزارش بی بی سی از لندن.....
۱۰۱	ناراحتی بسیار شدید حضرت امام و رجال نظام.....
۱۰۳	عوامل به وجود آورنده این مسأله.....
۱۰۴	اصلی ترین عامل چه بود؟.....
۱۰۸	این سه نامه از کجا به خارج درز کرد؟.....
۱۱۲	رجوع به اصل بحث.....
۱۱۳	بحث درباره مطلب اول.....
۱۱۵	دروغ بزرگ.....
۱۱۷	بحث درباره مطلب دوم.....
۱۱۹	دو سبب برای ناراحتی امام.....
۱۲۱	اما ناراحتی دوم حضرت امام.....
۱۲۳	تعداد تقریبی سرموضعی ها.....
۱۲۵	از آنچه گذشت روشن شد که:.....

- ۱۲۶ بحث درباره ادعای سوم امام: (خدمت ارزنده فقیه عالیقدر به استکبار!)
۱۲۹ چه کسی به استکبار خدمت کرده است؟

فصل سوم:

- بحث درباره ادعای اول: (ادعای حضرت امام که فقیه عالیقدر مهدی هاشمی را از همه متدینین متدین تر می دانسته اند) ۱۳۲
بحث درباره ادعای دوم: (ادعای حضرت امام که فقیه عالیقدر با اینکه می دانسته اند مهدی هاشمی قاتل است پیغام می داده اند که او را نکشید) ۱۳۵
بحث درباره ادعای سوم: (ادعای حضرت امام که فقیه عالیقدر در قضایای بسیاری مثل قضیه مهدی هاشمی برخلاف مقررات اسلام عمل کرده اند!) ۱۳۷

فصل چهارم:

- خطاب حضرت امام به فقیه عالیقدر که اگر نظر مرا شرعاً بر نظر خود مقدم می دانید به این چند نصیحت عمل کنید ۱۳۹
بحث درباره موضوع اول ۱۴۲
اختلاف نظر چند نوع است ۱۴۳
نباید انتظار داشت ۱۴۶
بحث درباره موضوع دوم (نصیحت اول): (نصیحت حضرت امام به فقیه عالیقدر که افراد بیت خود را عوض کنید) ۱۴۸
بحث در موضوع سوم (نصیحت دوم): (نصیحت دوم که فقیه عالیقدر چون ساده لوح است در کارهای سیاسی دخالت نکند) ۱۵۲

- بحث در موضوع چهارم (نصیحت سوّم): (نصیحت سوّم که ایشان اجازه ندهد منافقین اسرار مملکت را به رادیوهای بیگانه بدهند!) ۱۵۴
- بحث در موضوع پنجم (نصیحت چهارم): (نصیحت چهارم برای اینکه در قعر جهنّم نسوزید به گناه خود اعتراف کنید!) ۱۵۶

فصل پنجم:

- بحث دربارهٔ مطلب اوّل: (خطاب حضرت امام به فقیه عالیقدر که من تا حال شما را ساده لوح می دانستم ولی امروز شما را عادل نمی دانم!) ۱۵۹
- بحث دربارهٔ مطلب اوّل ۱۶۰
- بحث دربارهٔ مطلب دوّم: (ادّعی حضرت امام که من با نخست وزیر بازرگان مخالف بودم و نقد این ادّعا) ۱۶۲
- بحث دربارهٔ مطلب سوّم: (ادّعی حضرت امام که من به ریاست جمهوری بنی صدر رأی ندادم و نقد این ادّعا) ۱۶۴

فصل ششم:

- سخنی که حضرت امام از سر درد و رنج با مردم داشته اند ۱۶۷
- اوّل- (من با خدا عهد کرده ام که از بدی افراد آنجا که نباید اغماض کنم چشم پوشی نکنم) ۱۶۸
- دوّم- (من با خدا پیمان بسته ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم بدارم) ۱۶۸
- سوّم- (اگر همهٔ مردم علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی دارم) .. ۱۶۹

- چهارم- (من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می افتد ندارم و فقط به وظیفه شرعی
عمل می کنم)..... ۱۶۹
- پنجم- (من با مردم پیمان بسته ام که واقعیات را با آنها در میان بگذارم)..... ۱۶۹
- ششم- (تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام)..... ۱۶۹
- هفتم- (از خدا می خواهم مرا از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش
از این نجشم)..... ۱۷۰

رونوشت نامه‌ امام خمینی به آیت‌الله العظمی منتظری

در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۶

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای منتظری!

با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند.

شما در نامه‌ اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم، خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم:

از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرالها و ازکانال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده‌ نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضعگیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرالها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند، به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین، تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید.

در مسأله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین تر می‌دانستید و

با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم.

شما از این پس وکیل من نمی باشید و به طلابی که پول برای شما می آورند بگوئید: به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنید، بحمدالله از این پس شما مسأله مالی هم ندارید.

اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می دانید - که مسلماً منافقین صلاح نمی دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می شوید که آخرتتان را خراب تر می کند - با دلی شکسته و سینه ای گداخته از آتش بی مهربی ها با اتکاء به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می کنم، دیگر خود دانید:

۱- سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام به حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرالها نریزد.

۲- از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳- دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴- نامه ها و سخنرانیهای منافقین که به وسیله شما از رسانه های گروهی به مردم می رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان - روحی له الفداء - و خونهای پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید، برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.

والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم، ولی در آن وقت شما را ساده لوح می دانستم که مدیر و مدبر نبودید، ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه های علمیه بودید، اما امروز شما را عادل نمی دانم و اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی کنم.

والله قسم من با نخست وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می دانستم. والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی صدر ندادم، و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی هم از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پراز غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم: من با خدای خود عهد کرده ام که از بدی افراد که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم. اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می افتد ندارم. من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته ام که واقعیات را در موقع مناسبت با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام، سعی کنند تحت تأثیر دروغهای دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آنها را با شوق و شور و شعف پخش می کنند نگردند، از خدا می خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او، از خود که چیزی نداریم، هر چه هست اوست. والسلام

یکشنبه ۶۸/۱/۶ - روح الله الموسوی الخمينی

در پاسخ به نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام، آیت‌الله منتظری نامه‌ای بدین شرح نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی

پس از سلام و تحیت، مرقومه شریفه مورخه ۶۸/۱/۶ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنماییهای حضرتعالی به عرض می‌رساند: مطمئن باشید همان‌طور که از آغاز مبارزه تاکنون در همه مراحل، همچون سربازی فداکار و از خودگذشته و مطیع در کنار حضرتعالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرتعالی می‌دانم زیرا بقاء و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام رهبری است. برای هیچ‌کس قابل شک نیست که این انقلاب عظیم تاکنون در سایه رهبری و ارشادات حضرتعالی از خطرات مهمی گذشته و دشمنان زیادی همچون منافقین کوردل - که دستشان به خون هزاران نفر از شخصیت‌های عزیز ما و از جمله فرزند عزیز خود من آغشته است - و سایر جناحهای مخالف و ضد انقلاب و سازشکار و لیبرال مآبهای کج‌فکر را رسوا و از صحنه خارج نموده است. آیا جنایات هولناک و ضربات ناجوانمردانه این روسیاهان کوردل به انقلاب و کشور و ملت عزیز و فداکار ما فراموش شدنی است؟ و اگر بلندگوهای آنان و رادیوهای بیگانه خیال می‌کنند با جوسازی‌ها و نشر اکاذیب و شایعه پراکنی‌ها به نام اینجانب می‌توانند به اهداف شوم خود برسند و در همبستگی ملت ما رخنه کنند سخت در اشتباهند.

و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری، خود من از اول جداً

مخالف بودم و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب مصلحت نبوده است، و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم، و از حضرتعالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند؛ و به من اجازه فرمائید همچون گذشته، یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیتهای علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم.

و اگر اشتباهات و ضعفهایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد انشاءالله با رهبری های حضرتعالی مرتفع گردد.

و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقه مند تقاضا می‌کنم مبادا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ای بر زبان جاری نمایند زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند.

امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راهنمایی های ارزنده خود بهره مند و از دعای خیر فراموش نفرمائید. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

۶۸/۱/۷- حسینعلی منتظری

آتش سوزنده و آبی بر این آتش:

چنانکه می بینید نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام خمینی همه خشم است و خشونت و حمله و هجوم و اهانتهای آزار دهنده و رنج آور و

نسبت‌هایی که انسان از شنیدن آنها مو بر اندامش راست می‌شود و دچار سرگیجه می‌گردد. نامه‌ای است کوبنده و سوزنده و ویران کننده؛ نامه‌ای است لبریز از درد و رنج و خون دل و فریاد، فریاد خشم و غضب، خشم و غضب بی‌مه‌ار و ویرانگر، خشم و غضبی که چون صاعقه فرود آمده و چون بمب آتش‌زا منفجر گشته است و به هر جا برسد می‌سوزاند و ویران می‌کند؛ خشم و غضبی همراه با طلب مرگ از خدا، همراه با سوختن و گداختن از آتش بی‌مهری‌ها، نامه‌ای است برخاسته از رنج و درد و همراه با غرّش و خروش و تفسیق و تهدید، تهدید به اینکه اگر به این کارها ادامه دهید تکلیف دیگری دارم که حتماً انجام می‌دهم، یعنی اقدامی سخت‌تر از این تفسیق و توییح و از این فریاد و خروش، مثلاً دستگیری و محاکمه و....

این همه تفسیق و توییح و توهین درباره چه کسی؟ و این همه غرّش و خروش و فریاد بر سر چه شخصیتی؟ بر سر حاصل عمر حضرت امام و امید آینده امام و امت، بر سر خمینی دوّم و شخصیت دوّم انقلاب اسلامی، این است محتوای نامه حضرت امام خمینی طاب‌ثراه.

پاسخ آیت‌الله منتظری:

پاسخ آیت‌الله منتظری لبریز است از صبر و تحمّل و حلم و خویش‌داری و تواضع و فروتنی و اخلاص و اطاعت، اطاعت نه از سر ضعف و ذلّت، بلکه از روی دلسوزی برای اسلام و بقای نظام؛ اسلام و نظامی که او سالهای طولانی در صف مقدّم مبارزه همراه و در

کنار رهبر معظم برای آن فداکاری کرده است. آیت‌الله منتظری این توهّم را که تمایلی به منافقین داشته باشد - که در نامه امام ذکری از آن شده - رد می‌کند، با این استدلال که منافقین کوردل فرزند عزیزش شهید محمد منتظری را کشته‌اند، این توهّم را عالمانه رد می‌کند و آن را بر خلاف واقع می‌داند.

درباره قائم مقامی رهبری نیز می‌گوید: من از اول هم مایل نبودم این مسئولیت سنگین را بپذیرم و حالا هم می‌خواهم که خبرگان در آن تجدیدنظر کنند. و نیز با هشیاری قابل تحسین و از روی دلسوزی برای نظام و مردم و برای جلوگیری از درگیری و خونریزی از مردم تقاضا می‌کند که با شنیدن این واقعه غیرمنتظره و ناراحت کننده، شوکه نشوند و تحت تأثیر خشم و غضب بی مهار قرار نگیرند و به عنوان طرفداری از وی درگیری و بی‌نظمی به وجود نیاورند و به رهبر معظم - نعوذ بالله - ناسزا نگویند.

یک بار دیگر نامه حضرت امام و نامه آیت‌الله منتظری را بخوانید و آن دو را با هم مقایسه کنید. نامه امام یکپارچه آتش است و نامه آیت‌الله منتظری آبی است که بر روی این آتش می‌ریزد، نامه امام خشم است و خروش و تفسیق و توهین و در نهایت، تهدید، تهدید به کاری کوبنده‌تر از این نامه؛ و نامه آیت‌الله منتظری حلم است و خویشتن داری و تعظیم و احترام و تواضع نسبت به امام، نامه امام چون صاعقه‌ای بر سر آیت‌الله منتظری فرود آمده و آتشی در جانش افروخته و دلش را خون کرده و جگرش را چاک زده و دارد هستی وی را می‌سوزاند، ولی او در همین

حال کظم غیظ می‌کند و خشمش را فرو می‌خورد و بر اعصابش مسلط می‌شود و از مقام معظم رهبری با تجلیل و توقیر نام می‌برد و او را می‌ستاید، سبحان‌الله!

آیت‌الله منتظری هیچ‌یک از نسبت‌هایی را که در نامه‌ی امام به وی داده شده است قبول ندارد و آنها را شدیداً رد می‌کند و معتقد است ذهنیتی که برای حضرت امام درست کرده‌اند موجب شده است که معظم‌له به شدت ناراحت شوند و تحت تأثیر خشم شدید نامه‌ی ۶/۱/۶۸ را بنویسند و این نسبت‌ها را بر مبنای همان ذهنیت ساخته شده به ایشان بدهند. ایشان عقیده دارند روزی پرده‌ها کنار می‌رود و حقیقت روشن می‌شود. «والعاقبة للمتقين».

چیزی که مردم می‌خواهند بدانند:

همه می‌دانند که بیش از هر کس خود حضرت امام خمینی، آیت‌الله منتظری را تأیید و ترویج کردند و لقب «فقیه عالیقدر» را خود معظم‌له به ایشان دادند و در هر مناسبتی از وی ستایش کردند و از جمله در نامه‌ی ۱۲ مهر ۱۳۶۵ خطاب به ایشان می‌نویسند:

«علاقة اینجانب به جنابعالی بر خود شما روشن‌تر از دیگران است، به حسب قاعده طول‌آشنائی صمیمانه و معاشرت از نزدیک، مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران و قلدران و رنجهای فراموش‌نشده‌ی جنابعالی در سالهای طولانی برای اهداف اسلامی، قداست و جاهت و وارستگی کم‌نظیر آن جناب و بالاتر،

حیثیت بلند پایه‌ای که دنباله این امور به خواست خداوند تعالی برای شما فعلاً حاصل است و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد انگیزه این علاقه مبرم است، لهذا این حیثیت مقدّس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد...»

حضرت امام تا این حد به آیت‌الله منتظری اظهار علاقه می‌کنند و مقام علمی و عملی و وارستگی وی را می‌ستایند و از حیثیت بلند پایه اجتماعی ایشان سخن می‌گویند و می‌فرمایند که این حیثیت مقدّس باید از هر جهت محفوظ و مصون باشد.

مردم می‌خواهند بدانند چه شد که حضرت امام در نامه ۶۸/۱/۶ این فقیه عالیقدر و ارسته مورد علاقه شدید خود را که جمهوری اسلامی و اسلام به وی احتیاج مبرم دارد بدین‌گونه با خشم و خشونت و فریاد و خروش کوبیدند و ایشان را تفسیق کردند و حیثیت وی را که واجب بود محفوظ بماند این‌طور لگدکوب و لجن مال کردند؟!

چه شد که آیت‌الله منتظری نزد امام از هر ضد انقلابی بدتر و از هر عنصر ضد اسلام خطرناک‌تر شد، تا آنجا که معظم له به وی نسبت دادند که می‌خواهد بعد از امام حکومت ایران را به منافقین بسپارد؟ این واقعاً برای مردم، حیرت‌آور و گیج‌کننده است و نمی‌توانند آن را تحلیل کنند و نمی‌توانند باور کنند که آیت‌الله منتظری بخواهد حکومت را به قاتلان پسرش بسپارد که خود ایشان آنان را منافقین کوردل می‌خواند. خود آیت‌الله منتظری معتقد است که عوامل و عناصری مدّتی کار کردند و با دادن گزارشات خلاف واقع و با تحلیلهای و تفسیرهای دلخواه

خود ذهنیتی برای حضرت امام به وجود آوردند و باوری برایش ساختند که به حالت انفجار رسید و محصولش این نامه کوبنده و سوزنده بود.

ما برای کشف حقیقت، این نامه کوبنده امام را جمله به جمله تفسیر می‌کنیم و به جستجوی علل و عوامل صدور این نامه می‌پردازیم تا ببینیم ما نیز به همان اعتقاد و تحلیلی می‌رسیم که آیت‌الله منتظری رسیده‌اند، یا اینکه حقیقت چیز دیگری است؟ تفسیر و بررسی نامه حضرت امام را در چند فصل به انجام می‌رسانیم:

« فصل اوّل »

در این نامه حضرت امام جمله‌هایی وجود دارد که احتیاج به بحث و تفسیر و توضیح دارد و ما این جمله‌ها را یک به یک به ترتیب، مورد بحث و تفسیر قرار می‌دهیم:

جمله اوّل:

حضرت امام در نامه مزبور فرموده‌اند:

«... از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرالها و ازکانال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید...».

در این جمله حضرت امام سه ادّعا وجود دارد:

ادّعا اوّل اینکه آیت‌الله منتظری کشور ایران را به لیبرالها خواهد

سپرد.

ادّعا دوّم اینکه ایشان از کانال لیبرالها کشور را به منافقین تسلیم

خواهد کرد.

ادّعا سوم اینکه چون ایشان می‌خواهد در آینده، حکومت ایران را

به لیبرالها و سپس به منافقین بسپارد، صلاحیت رهبری آینده نظام اسلامی را از دست داده است.

بحث درباره ادعای اول:

درباره ادعای اول باید توضیح دهیم که کلمه «لیبرال»ها در عرف سیاسی امروز ایران بر اعضای نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان و بر همفکران آنان اطلاق می شود. حالا بحث ما این است: آیا کسی که کمترین شمّ سیاسی داشته باشد ممکن است تصوّر کند که می توان حکومت ایران را در شرائط کنونی مثلاً به اعضای نهضت آزادی سپرد؟! کسی که حکومت را به او می سپارند باید وجهه مردمی داشته باشد و اکثر مردم طرفدار او باشند تا بتواند بماند، و همه می دانند که در فضای سیاسی ایران در حال حاضر اعضای نهضت آزادی و همفکرانشان از پشتیبانی اکثر مردم برخوردار نیستند و حتی رهبر آنان مهندس بازرگان که حضرت امام می فرمودند: «او متدین است»^(۱) وقتی که مردم بر ضدّ او شعار می دهند آن قدر نیروی مردمی پشت سر او نیست که بتواند از خودش دفاع کند. لیبرالهای دیگر هم که وضعشان روشن است و همه می دانند که اکثر مردم طرفدار آنان نیستند، حالا سؤال این است: آیا ممکن است که حتی کسانی که بینش سیاسی شان ضعیف تر از آیت الله منتظری هم هست تصوّر کنند که در جوّ کنونی می توان

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۶ خرداد ۱۳۶۰، ص ۱۶.

حکومت ایران را به افرادی از قبیل مهندس بازرگان سپرد؟ آیا مطلبی را که افراد عادی هم درک می‌کنند آیت‌الله منتظری درک نمی‌کند؟ حتی افرادی که کمترین درک سیاسی را داشته باشند می‌فهمند که در فضای سیاسی کنونی سپردن حکومت ایران به لیبرالها موجب از هم پاشیدن نظام جامعه و سقوط کشور می‌شود، آن‌گاه چگونه ممکن است آیت‌الله منتظری چنین مطلب واضحی را نفهمد و حکومت را به لیبرالها بسپارد؟! چنین کار نامعقولی حتی از افرادی که از نظر فکری در سطحی خیلی پایین‌تر از ایشان هم قرار دارند انتظار نمی‌رود تا چه رسد به ایشان.

بنابراین از آفتاب روشن‌تر است که ممکن نیست آیت‌الله منتظری حکومت را به لیبرالها بسپارد. خود معظم‌له نیز در نامه پنج صفحه‌ای که در تاریخ ۶۸/۲/۱۸ برای حضرت امام نوشته‌اند، خطاب به آن حضرت از روی کمال تعجب و تأسف و با ناباوری می‌پرسند:

«... راستی حضرت‌عالی تصوّر می‌کنید که من یا حتی افراد بیت

من... لیبرالها را بر مسئولین فعلی نظام که نوعاً از دوستان و همکاران

صمیمی من هستند مقدم می‌دانیم؟!...»^(۱)

یعنی چنین نیست که من لیبرالها را از دیگران برای حکومت لایق‌تر

بدانم و ممکن نیست کشور جمهوری اسلامی ایران را به آنان بسپارم.

همه انسان‌های فهمیده وقتی که می‌شنوند برای بعضی از افراد چنین

۱- نامه ۵ صفحه‌ای به خط آیت‌الله منتظری، ص ۱.

تصوّر باطلی به وجود آمده است که آیت‌الله منتظری می‌خواهد بعد از امام حکومت را به لیبرالها بسپارد دچار حیرت و تأسف می‌شوند که چرا باید چنین تصوّر سخیفی برای افراد سطح بالا به وجود آید؟! از همه اینها گذشته، حضرت امام برای این نسبتی که به آیت‌الله منتظری داده و فرموده‌اند که ایشان قصد داشته‌اند حکومت را بعد از امام به لیبرالها بسپارند، دلیلی نیاورده‌اند و فقط در نامه مزبور فرموده‌اند: «شما در اکثر نامه‌ها و صحبتها و موضعگیری‌ها تان نشان دادید که معتقدید لیبرالها و منافقین باید برکشور حکومت کنند».

و معلوم است که این فرموده امام دلیل نیست بلکه تکرار ادعا است. آیت‌الله منتظری این ادعا را در عبارتی که قبلاً از نامه ۵ صفحه‌ای ایشان نقل شد و نیز در صفحه دوم نامه مزبور شدیداً رد می‌کنند. ضمناً باید دانست که در این مسأله نمی‌توان از حضرت امام تقلید کرد، زیرا این تشخیص موضوع است و در تشخیص موضوع، تقلید از مرجع جایز نیست. مثلاً اگر مرجع تقلید به شما بگوید: این شربت را بنوش، و شما می‌دانید این شراب است نه شربت، در اینجا نمی‌توانید آن را بنوشید.

ما در اینجا در مقابل یک مدعی، یعنی امام و یک منکر، یعنی آیت‌الله منتظری قرار داریم که به تقوی و عدالت هر دو اعتقاد داریم و عقل و دین، هر دو به ما حکم می‌کنند که ادعای بی‌دلیل را نپذیریم اگر چه ادعا از طرف شخصیتی مثل حضرت امام و یا بالاتر از ایشان باشد. این بود بحث ما درباره ادعای اول حضرت امام در جمله اول.

بحث درباره ادعای دوم:

اما درباره ادعای دوم حضرت امام که فرموده اند آیت الله منتظری می خواهد از کانال لیبرالها حکومت را به منافقین بسپارد، معنای این سخن چیست؟ آیا مقصود این است که ایشان می خواهد در نهایت حکومت را به منافقین بدهند؟ همه می دانند که منافقین در میان این امت اسلامی کمترین پایگاه مردمی را ندارند و بعد از آن همه جنایاتی که مرتکب شدند و آن همه خونهای پاکی که ریختند، توده های میلیونی مردم با ایمان ایران به خون آنان تشنه اند، آیا این مطلب بدیهی را که دانش آموزان دبیرستانی هم می دانند، آیت الله منتظری نمی دانند؟ آیا ممکن است ایشان آن قدر از درک مسائل اجتماعی عاجز باشند که ندانند سپردن حکومت جمهوری اسلامی به منافقین موجب به هم ریختگی اوضاع کشور و جنگ داخلی و سرانجام، نابودی همه چیز خواهد شد؟ منافقینی که به نفع صدام با مردم خودشان جنگیدند، که خود مردم ایران اگر یک نفر از آنان را بیابند و بشناسند او را قطعه قطعه می کنند، چگونه ممکن است بتوانند بر کشور ایران حکومت کنند؟ آیا این مطلب را که بچه ها هم می فهمند آیت الله منتظری نمی فهمد و حکومت را به منافقین می سپارد؟! این سخن که ایشان حکومت را به منافقین می سپارد به خواب و خیال شبیه تر است تا به حقیقت.

علاوه بر این، آیت الله منتظری قبل و بعد از پیروزی انقلاب همیشه با منافقین مبارزه کرده است و فرزند عزیزش شهید محمد منتظری را

منافقین کشتند، چگونه ممکن است ایشان دشمن ترین دشمنان خود را به حکومت برسانند؟! خود معظّم له در نامه پنج صفحه‌ای در تاریخ ۶۸/۲/۱۸ در صفحه ۱ خطاب به حضرت امام می‌نویسند:

«... من حتی یک دقیقه با منافقین همکاری نداشته‌ام، برخوردهای

تند ما با آنان در زندان و پس از انقلاب بر همه روشن است. اینان علاوه

بر انحراف فکری و اخلاقی و نداشتن عواطف انسانی، سرمایه‌های

انقلاب و چهره‌های ارزنده آن و از جمله، فرزند عزیز من را از ما گرفتند

و هزاران افراد بی‌گناه را به شهادت رساندند و در جنگ تحمیلی با

دشمنان ما همگام و همصدا شدند؛ با این وضع کدام انسان عاقل و

متعهدی به آنان اعتماد می‌کند و حاضر است با آنان همکاری کند؟!...»

این سخن آیت‌الله منتظری روشن می‌کند که هرگز نباید کسی چنین

تصوری بکند که ممکن است ایشان چنین کار دور از خردی بکند که

حکومت ایران را به منافقین بسپارد و این مطلب به قدری روشن است

که ممکن نیست بر حضرت امام با آن همه فراست و تیزهوشی مخفی

بماند. و از اینجاست که این تصوّر در ذهن انسان تقویت می‌شود که

افرادی سعی کرده‌اند با گزارشها و تحلیلهای خود برای حضرتش

چنین ذهنیتی به وجود آورند، وگرنه ذهن صاف و فطرت پاک امام اگر

آزاد باشد هرگز چنین مطلب نامعقولی را نمی‌پذیرد. معلوم نیست چه

کسانی و چه دستهایی و چه عواملی چنین ذهنیتی و چنین باوری را

برای حضرت امام به وجود آورده‌اند که دل آن حضرت را خون کرده و

قلب مقدّسش را شکسته است که در حال شدت ناراحتی و با دلی پر

خون و قلبی شکسته این باوری را که برای حضرتش به وجود آورده‌اند به قلم آورده و در نامه ۶۸/۱/۶ خطاب به آیت‌الله منتظری مرقوم فرموده‌اند که شما می‌خواهید پس از من حکومت ایران را به منافقین بسپارید؛ چیزی که هیچ عاقلی آن را باور نمی‌کند. آیا خدا از گناه کسانی که این ذهنیت را برای پیر جماران، این عارف عالم سالک به وجود آوردند و چنین خیانت بزرگی را به امام و اسلام و انقلاب و مردم کردند می‌گذرد؟ ما گمان نمی‌کنیم خدا از گناه آنان بگذرد. همین ذهنیتی که برای حضرت امام به وجود آورده‌اند موجب شده است که دلشان پر از خون شود و قطرات خون دلشان را از سر قلم بر روی کاغذ آورند و به آیت‌الله منتظری بفرمایند: «مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید» و بفرمایند: «مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود» و بفرمایند: «شما مشغول نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کند» و بفرمایند: «شما از این پس وکیل من نمی‌باشید». اینها خون دل حضرت امام است که از همین ذهنیتی که برای حضرتش به وجود آورده‌اند ناشی شده، و در قالب سخنان بسیار تلخی خطاب به حاصل عمرشان در نامه ۶۸/۱/۶ منعکس گشته است.

بر مبنای همین ذهنیت رنج‌آور است که در این نامه خطاب به مردم فرموده‌اند: «من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم» یعنی آیت‌الله منتظری بدی کرده و خط منافقین را قبول نموده و معتقد شده‌اند که باید منافقین بر ایران حکومت کنند و می‌خواهند بعد از من منافقین را به حکومت برسانند و

بر من واجب است که از بدی او چشم‌پوشی نکنم و از قائم‌مقامی رهبری برکنارش کنم و اعلام نمایم که وی عادل نیست بلکه فاسق است، تا مردم دیگر به وی اعتماد نکنند و این تکلیف شرعی من است. بر مبنای همین ذهنیت و باور است که در این نامه فرموده‌اند: «تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگان به اسلام»، یعنی آیت‌الله منتظری از بزرگان اسلام است که به اسلام خیانت کرده است. و نیز فرموده‌اند: «از خدا می‌خواهم که پدر پیر مردم ایران را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد»؛ یعنی آیت‌الله منتظری از دوستان من است که خیانت کرده و طعم تلخ خیانتش را من چشیده‌ام و بیش از این نمی‌خواهم بچشم.

می‌بینید آنان که این ذهنیت را بناحق برای حضرت امام به وجود آورده‌اند چه خونی به دل این پیشوای بزرگ کرده و چه بار سنگینی از غصه و ناراحتی را بر قلب مقدّسش تحمیل نموده‌اند که احتمالاً فشار شدید این ناراحتی‌ها در شدت یافتن بیماری قلبشان اثر داشته است، که از قول دخترشان نقل کردند که در چند روزی که آن حضرت بستری بودند و به رحلتشان انجامید، امام پنج بار دچار حمله قلبی شدند. خدایا تو خود سزای این افراد بی‌رحم را که با حضرت امام چنین کردند بده که چه بلای بزرگی را بر ملت مظلوم ایران وارد کردند!

اختلاف نظر حضرت امام با فرزندشان:

برای حضرت امام این باور را جدّاً به وجود آورده بودند که آیت‌الله

منتظری تفکر و خط منافقین را پذیرفته است و در نامه‌هایی که به حضرت ایشان نوشته و در سخنرانی‌هایی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد، سخنان منافقین را می‌گفته و از این راه خیانت بزرگی کرده است که موجب می‌شود در قعر جهنم بسوزد و از این رو در همین نامه ۶۸/۱/۶ خطاب به آیت‌الله منتظری مرقوم فرموده‌اند: «... برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید...» یعنی اعتراف کنید که تفکر و خط منافقین را پذیرفته‌اید و از این گناه بزرگ توبه کنید!

ولی از طرفی حجة الاسلام احمد خمینی در مقدمه نامه خود به آیت‌الله منتظری که با بودجه دولتی در تیراژ میلیونی چاپ شد می‌نویسند: «... من تأکید می‌کنم که هرگز منظورم از این نامه این نیست که خدای ناکرده بگویم جنابعالی تفکر و خط منافقین و لیبرالها را پذیرفته‌اید...».

این سخن فرزند امام خمینی با سخن خود حضرت امام تعارض دارد و تاریخ مقدمه نامه حجة الاسلام احمد خمینی ۶۸/۲/۷ می‌باشد، یعنی سی و دو روز بعد از نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام؛ بنابراین حجة الاسلام احمد خمینی این سخن را با اطلاع کامل از نامه ۶۸/۱/۶ پدرشان نوشته‌اند و طبعاً می‌دانسته‌اند که این سخن با محتوای نامه پدر بزرگوارشان تعارض دارد. حالا آیا ایشان می‌خواستند بگویند که محتوای نامه پدرشان را قبول ندارند یا می‌خواستند بگویند پدرشان از محتوای نامه ۶۸/۱/۶ عدول کرده و معتقد شده‌اند که آیت‌الله منتظری تفکر و خط منافقین را نپذیرفته‌اند؟ ما دقیقاً نمی‌دانیم شق اول صحیح است یا شق دوم؛ ولی قرینه‌ای وجود دارد که شاید بتوان فهمید

شقّ دوّم صحیح است و حضرت امام از محتوای نامه ۶۸/۱/۶ عدول کرده‌اند و آن قرینه این است که آیت‌الله منتظری فرمودند: «بعد از آنکه حضرت امام در نامه ۶۸/۱/۶ نوشته بودند شما از این پس وکیل من نمی‌باشید، به فاصله کمی حجة الاسلام عبدالله نوری نماینده امام در سپاه به من تلفن کرد و گفت: امام فرموده‌اند به آقای منتظری بگوئید وکیل من هستید، و گفت: این مطلب را آقای حاج احمد آقا در میان جمعی از قول حضرت امام گفتند و از من خواستند با تلفن به شما آن را ابلاغ کنم».

امام در نامه ۶۸/۱/۶ به آیت‌الله منتظری فرموده بودند که شما را عادل نمی‌دانم و اشاره داشتند که سهم امام از طریق بیت شما به حلقوم منافقین می‌ریزد، ولی در این پیام تلفنی به ایشان فرموده‌اند که در گرفتن سهم امام وکیل من هستید؛ معلوم می‌شود امام دیگر معتقد نیستند که پول سهم امام از طریق آیت‌الله منتظری به حلقوم منافقین می‌ریزد، و این می‌تواند قرینه باشد که حضرت امام از نظر خود در نامه ۶۸/۱/۶ عدول کرده و دیگر معتقد نیستند که آیت‌الله منتظری تفکر و خط منافقین را پذیرفته‌اند و شاید با اشاره حضرت ایشان بوده است که فرزندشان در مقدمه رنجنامه خود خطاب به آیت‌الله منتظری نوشته‌اند: «من تأکید می‌کنم که هرگز منظورم از این نامه این نیست که خدای ناکرده بگویم جنابعالی تفکر و خط منافقین و لیبرالها را پذیرفته‌اید».

قرینه دیگری نیز هست که عدول امام را از نظر سابق تأیید می‌کند و آن این است که در دانشگاه تهران در میزگردی که به منظور بررسی عوامل استعفای آیت‌الله منتظری تشکیل شد از حجة الاسلام سید

حمید روحانی پرسیده شد: آیا آیت‌الله منتظری همچنان نماینده امام در قم هستند و می‌توان وجوه شرعی را به ایشان تحویل داد؟ ایشان جواب داد: ایشان هنوز هم نماینده امام امت هستند و تحویل وجوهات اشکالی ندارد.^(۱) معلوم است که حجة الاسلام روحانی بدون اطلاع از نظر امام چنین چیزی را نمی‌گویند که در روزنامه‌ها چاپ شود. و نیز قرینه دیگری بر عدول امام از نظر سابق هست و آن نامه‌ای است که حضرت امام در ۶۸/۱/۸ در جواب استعفای آیت‌الله منتظری نوشته‌اند که در آن آمده است:

«... همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بودید، من به شما شدیداً علاقه مندم... من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند... جنابعالی انشاءالله با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید...»^(۲)

این نامه دو روز بعد از نامه ۶۸/۱/۶ صادر شده است که در رسانه‌های گروهی منعکس شد، ولی نامه ۶۸/۱/۶ از رسانه‌های گروهی پخش نشد اما خلاصه مضمون آن به صورت دستنویس در حد بسیار زیادی تکثیر شد. در نامه ۶۸/۱/۶ امام، آیت‌الله منتظری معتقد به تفکر و خط منافقین است که باید در قعر جهنم بسوزد، ولی در نامه ۶۸/۱/۸ امام، ایشان فقیهی هستند که مورد علاقه شدید حضرت امام می‌باشند و باید با درس و بحث خود به حوزه و نظام گرمی ببخشند و مردم از

۱- روزنامه کیهان، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۸، ص ۲، ستون ۴.

۲- روزنامه رسالت ۶۸/۱/۹، ص ۲.

نظراتشان استفاده کنند. می بینیم که آیت الله منتظری به فاصله دو روز از قعر جهنم بیرون می آیند و در مسند فقاہت می نشینند و مورد علاقه شدید امام واقع می گردند و فقیهی می شوند که باید به نظام و حوزه و مردم بهره علمی بدهند! پیداست که در ظرف دو روز حضرت امام از نظر سابق عدول کرده و صد و هشتاد درجه تغییر جهت داده اند و شاید اینکه نامه ۶۸/۱/۶ (که به نامه «قعر جهنم» معروف شد) از رسانه های گروهی پخش نشد به دستور خود حضرت امام بوده است، که چون از محتوای آن عدول کرده اند دیگر پخش آن مورد نیاز نبوده است؛ ولی در هر حال در سینه تاریخ خواهد ماند. اگر چه حضرتشان در همین نامه فرموده اند که من کاری به تاریخ ندارم.

نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام همه اش خشم و خشونت است و حمله و هجوم و پیداست که در حال شدت التهاب و شرائط روحی غیر عادی و غیر طبیعی نوشته شده است و با این باور و ذهنیت که آیت الله منتظری از همه ضد انقلابها بدتر و از همه دشمنان اسلام و انقلاب خطرناک تر است، زیرا او می خواهد حاصل همه مبارزات مردم ایران را از سال ۴۲ تا پیروزی انقلاب از بین ببرد و همه خونهای شهدای انقلاب و شهدای جنگ تحمیلی را پایمال کند. او می خواهد چنان ضربه نابودکننده ای به اسلام و انقلاب بزند که صدام نتوانست بزند، زیرا او می خواهد بعد از امام حکومت را به منافقین بسپارد، منافقینی که خون این همه انسانهای بی گناه و این همه شخصیت های علمی و دینی و سیاسی انقلاب را بر زمین ریختند که یکی از آنان شهید مظلوم دکتر بهشتی بود، بنابراین

آیت‌الله منتظری یک انسان فاسق جهنمی است که باید شدیداً سرکوب شود و سرکوب شدن او به این است که اولاً از قائم مقامی رهبری خلع شود و ثانیاً چون دارای محبوبیت و شخصیت اجتماعی در حد بالائی است باید خودش اقرار کند که او تفکر و خط منافقین را پذیرفته و در نظر داشته است حکومت را به منافقین بسپارد و آن‌گاه از این گناه بزرگ توبه کند و این اقرار و توبه او از رسانه‌های گروهی پخش شود که دیگر آبرو و شخصیتی برای او باقی نماند تا در آینده خطری برای نظام نباشد. با چنین ذهنیت و باور و در چنین حالت روحی پر التهاب و غیرطبیعی بود که حضرت امام همزمان با صدور نامه «قعر جهنم» یعنی ۶۸/۱/۶، دستور دادند عکسهای آیت‌الله منتظری در سراسر کشور پائین کشیده شود، بدون اینکه بتوانند در آن حالت هیجانی به عواقب و عوارض منفی این دستور بیندیشند که این کار چه ضربه مهلکی به وحدت امت خواهد زد و تا چه اندازه مردم را سرخورده و بدبین به اصل اسلام و انقلاب خواهد کرد.

این ذهنیت برای امام چون غیرطبیعی بود و ریشه در جان وی نداشت به سرعت تغییر کرد و ایشان در نامه ۶۸/۱/۸ علاقه شدید خود را به آیت‌الله منتظری اظهار کردند و فرمودند که شما فقیهی باشید که حوزه علمیه و نظام اسلامی و مردم را از علم خود بهره‌مند سازید. این تغییر روحیه در این فاصله کوتاه در حضرت امام دلیل است که آن روحیه و ذهنیت منفی در معظم له اصالت نداشته است و عوامل و جریانات خاصی آن را به وجود آورده‌اند که خدای عادل سزای آنان را

خواهد داد که این زعیم عظیم را تا این حد رنجاندند و قلب مقدّس وی را لرزاندند و این همه خون به دلش کردند که با دلی پر خون و قلبی شکسته به حاصل عمرش و عزیزترین عزیزانش و وفادارترین همزمانش و مقاوم‌ترین شلاق خوردگان و شکنجه شدگان در راه آرمانها و اهدافش چنین نامه کوبنده و سوزنده‌ای بنویسد که هر انسان باوجدان و دلسوز برای انقلاب را می‌گریاند، و بیش از همه خود حضرت امام را می‌گریاند، چنان که حجة الاسلام احمد خمینی در مقدمه رنجنامه‌شان به آیت‌الله منتظری نوشته‌اند: «... حضرت امام روحی فداه پس از کنار گذاشتن شما ظرف چند ساعت چندین بار گریستند و بارها فرمودند که لحظه‌ای از فکر آقای منتظری غافل نیستم...».

چگونه این عوامل و جریانات به حضرت امام و به انقلاب و اسلام مظلوم رحم نکردند و چنین ذهنیتی را برای این امام مظلوم به وجود آوردند که امام را دلخون و دشمنان اسلام و انقلاب را شاد کردند؟! آیت‌الله منتظری از روی سوز دل، نه برای خود بلکه برای اسلام و انقلاب، در نامه پنج صفحه‌ای خود به حضرت امام در تاریخ ۶۸/۲/۱۸ در صفحه ۳ می‌نویسند:

«... آیا صحیح بود که با بزرگ کردن بافته‌ها و القانات برای رهبر معظم ذهنیتی درست کنند که موجب ناراحتی شدید ایشان گردد و جلوی فعالیتهای اسلامی من هم گرفته شود و دشمنان اسلام و انقلاب در داخل و خارج خوشحال شوند و برای توده مردم هم مسأله ایجاد کنند؟!»

مسأله‌هایی که برای مردم ایجاد شد

نامه ۶۸/۱/۶ امام، همراه با دستور برداشتن عکس‌های آیت‌الله منتظری، برای مردم مسأله‌ها ایجاد کرد و یک شوک روحی شدیدی به جامعه وارد ساخت و مردم را در بهت و حیرت و گیجی فرو برد. مردمی که چند سال است می‌بینند پس از انتخاب آیت‌الله منتظری به قائم‌مقامی رهبری به وسیله خبرگان، همه رسانه‌های گروهی و همه سازمانهای دولتی ایشان را تأیید و ترویج کردند و سخنان دلسوزانه‌ی وی که سخن دل مردم بود و توسط رسانه‌های گروهی به گوش مردم می‌رسید خیرخواهان انقلاب را به آینده امیدوار کرده بود، این مردم وقتی که یک‌دفعه می‌شنوند آیت‌الله منتظری بدون اینکه خبرگان بخواهند، از قائم‌مقامی رهبری خلع شده است و عکسهای وی پائین آورده می‌شود، چنان دچار آشفتگی روحی و سرگشتگی و گیجی شدند که به قول یکی از علما، بعضی از مردم حزب‌الله بی‌اختیار و از روی شدت غضب به امام خمینی - نعوذ بالله - ناسزا می‌گفتند، و یکی از مسئولان وقتی که به او گفتند عکس آیت‌الله منتظری را بردارد گفت: من عکس را از اداره خود برنمی‌دارم و نمی‌گذارم کسی آن را بردارد مگر اینکه آن را با گلوله بردارند؛ و بعضی از مردم گفتند: امام از عدالت ساقط شده است و از تقلید وی برگشتند، و بعضی به اصل انقلاب و اسلام بدبین شدند و بعضی چنان ناامید گشتند که گفتند: باید فاتحه انقلاب را خواند و بعضی گفتند: این توطئه استکبار است که چون

دیدند آیت‌الله منتظری تنها شخصیت محبوب و مردمی است که به حکم شخصیت اجتماعی و محبوبیت عمیق و ریشه‌دارش و به حکم ایمان شدیدش به انقلاب و اسلام می‌تواند بعد از امام انقلاب را نگهدارد و اهداف آن را پیاده کند، خواستند شخصیت او درهم شکسته شود و حیثیت اجتماعی وی از بین برود تا با رحلت امام تکیه‌گاه محکمی برای انقلاب وجود نداشته باشد و قهراً به سقوط کشانده شود تا استکبار بتواند دوباره بر ایران مسلط گردد و این بار با تجربه‌ای بیشتر پایه‌های سلطه دائمی خود را بر ایران مستحکم کند و یک ایران منهای اسلام بسازد، و این کار را استکبار به دست مهره‌های داخلی خود انجام داد. اینها چیزهایی بود که در آن حال آشفته‌گی فکری و سردرگمی، مردم می‌گفتند و اینها مسائلی بود که برای مردم رنج‌دیده‌ای که برای انقلاب فداکاری کرده بودند به وجود آمد و همه اینها معلول خلع ناگهانی آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری بدون موافقت خبرگان، و دستور برداشتن عکسهای ایشان بود که به‌طور ناگهانی و به صورت اعمال یک دیکتاتوری خشن انجام شد و مجلس خبرگان را بی‌اعتبار کرد و به مثابه یک دکور بی‌خاصیت درآورد.

بی‌اعتباری خبرگان:

در اینجا بود که مردم از خود می‌پرسیدند: اگر ما به خبرگان رأی داده‌ایم که درباره رهبری تصمیم بگیرند و اگر مشروعیت خبرگان از رأی ما و مشروعیت رهبری آینده از رأی خبرگان ناشی می‌شود، پس

چرا در این مسأله رأی و نظر خبرگان به حساب نیامد؟ آیا این همه شعاع که دادند و گفتند: «اصل، مَلّت است»، «میزان، رأی مَلّت است» دروغ و فریب بود؟ و آیا ما دوباره به سوی حکومت فردی و استبدادی حرکت می‌کنیم؟ و آیا اصول صریح قانون اساسی که حکومت را بر رأی مردم استوار کرده است پس از یک دهه منسوخ اعلام می‌شود؟

مردم از خود می‌پرسیدند: مجلس خبرگان که در عمل خود مستقل است و تعهد دارد که از حقوق مردم دفاع کند و در مواردی رهبر را استیضاح و در مواردی عزل نماید، چرا در این مسأله بسیار حسّاس که به حیات یک امّت بزرگ بستگی دارد رهبر را استیضاح نکرد و از وی نپرسید که چرا قانون اساسی را نقض می‌کنی و چرا خبرگان را بی‌اعتبار می‌سازی و چرا در محدوده وظایف خبرگان دخالت می‌کنی و چرا خارج از وظایفی که قانون اساسی برای رهبر معین کرده است به اعمال نفوذ و تصرّفات غیرقانونی دست می‌زنی؟ و چرا جامعه را دچار آشفتگی و سردرگمی و تشنّج فکری می‌کنی؟ و چرا تا این حد رأی این مردم بسیار خوب و حزب‌الله را بی‌ارزش می‌شماری؟ آیا رواست رأی این مردم با ایمان که سرمایه اصلی انقلابند و برایش این همه شهید داده‌اند اصلاً به حساب نیاید و خود مردم مثل سفیهان به حساب آیند و تا این حد تحقیر شوند که خبرگان برگزیده این مردم کالعدم فرض شوند؟ مردم به کنار، آیا خبرگان منتخب مردم باید مثل سفیهان به حساب آیند که رأی و نظر آنان کمترین ارزش را نداشته باشد و اساساً از

آنان سؤال نشود که درباره رهبری آینده آیت‌الله منتظری چه نظری دارند؟ و آیا در ایشان نقطه ضعفی سراغ دارند یا نه؟

راه قانونی کار:

مردم با خود می‌اندیشیدند و می‌گفتند که اگر حضرت امام درباره رهبری آینده آیت‌الله منتظری تردیدهایی داشتند، راه قانونی کار این بود که نقاط ضعفی را که به نظرشان می‌آمد به خبرگان اطلاع دهند و از آنان بخواهند که آنها را به قائم‌مقام رهبری گوشزد کنند و در جلسات خصوصی از ایشان توضیح بخواهند؛ آن‌گاه اگر ایشان توضیح کافی دادند و رفع شبهه شد که هیچ، و اگر رفع شبهه نشد از وی محترمانه بخواهند که استعفا بدهند و خود طی اعلامیه‌ای از همه ارگانهای دولتی بخواهند که عکسهای ایشان را در هر جا که تداعی قائم‌مقامی رهبری می‌کند بردارند؛ و می‌دانیم که آیت‌الله منتظری مشتاقانه استعفا می‌داد و می‌خواست که عکسها برداشته شود. این راه قانونی کار بود که اگر این راه پیموده می‌شد هیچ‌گونه عکس‌العمل نامطلوبی در مردم نداشت و هیچ‌گونه آشفتگی و تشنج فکری در جامعه به وجود نمی‌آمد و در بعضی شهرها تظاهرات خشم‌آلود و درگیری مسلحانه و به آتش کشیدن خودروهای دولتی و سرانجام، خونریزی به وقوع نمی‌پیوست و در عین حال، مجلس خبرگان در مقام و موقعیت خود بیش از پیش تثبیت می‌شد و این‌گونه بی‌اعتبار نمی‌شد که رأی و نظر اعضایش به چیزی گرفته نشود و به پشیزی نیرزد و سنت سیئه‌ای درست نمی‌شد که

باز هم تکرار گردد و رهبران دیگری در آینده به استناد این سنت، این عمل خلاف را انجام دهند.

مردم با خود می‌گفتند: «قانون اساسی» که محصول انقلاب اسلامی و بهای خون شهدای انقلاب است، یک میثاق اجتماعی است بین همه مردم و بین مردم و رهبر انقلاب، که همه با رأی دادن به آن ملتزم شده‌اند به آن عمل کنند و رهبر انقلاب علاوه بر اینکه به آن رأی داده است جداگانه آنرا امضا کرده است و قرآن کریم می‌گوید: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی به قراردادهای عمل کنید و حدیث شریف می‌گوید: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» یعنی مؤمنان باید به قراردادهای خود وفادار باشند، این قانون اساسی، عزل و نصب رهبر جمهوری اسلامی ایران را به عهده مجلس خبرگان گذاشته است، نه هیچ ارگان دیگر و نه هیچ فرد دیگر، حالا سؤال این است که آیا رهبر انقلاب حق داشته‌اند با آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» مخالفت کنند و حدیث «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» را نادیده بگیرند و نیز تعهد خود را که عمل به قانون اساسی را عهده‌دار شده‌اند زیر پا بگذارند؟ آیا رهبر انقلاب حق داشته‌اند قانون اساسی را که خود امضا کرده‌اند به این آسانی نقض کنند و وظیفه‌ای که به عهده خبرگان است بدون رضای خبرگان در مورد آن تصمیم‌گیری کنند و قائم‌مقام رهبری را که خبرگان نصب کرده‌اند بدون مقدمه و همراه با اهانت و تهمت و خشم و خروش عزل نمایند؟ عزلی که از نظر قانون مردود است. آنگاه از پی این عزل خلاف قانون این همه حادثه و مسأله بیافرینند که به ریختن خون افراد بی‌گناه بیانجامد؟ آیا امضائی که رهبر انقلاب پای

قانون اساسی گذاشته‌اند تا این اندازه بی اعتبار است که هر وقت دلشان خواست می‌توانند آن را زیرپا بگذارند؟ و آیا نقض قانون اساسی و مخالفت با آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» استثنائاً برای رهبر جایز است؟ و آیا رهبر مافوق قانون اساسی و مافوق قرآن و مافوق آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است؟ اصل صد و دوازدهم قانون اساسی می‌گوید: «رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند» و بنابراین همان‌طور که افراد دیگر حق ندارند قانون اساسی را نقض کنند، رهبر نیز حق ندارد چنین کند؛ پس چرا رهبر انقلاب چنین کردند و خونبهای شهدا را پایمال نمودند؟!؟

اینها حدس و گمانها و اعتراضات و بگومگوهای بود که در آن روزهای بحرانی بعد از صدور نامه «قعر جهنم» رهبر انقلاب، در حال هیجانانگیز روحی شدید مردم در سطح جامعه و در مجالس خصوصی وجود داشت.

اینکه آیت‌الله منتظری در نامه ۶۸/۲/۱۸ ص ۳ برای امام نوشته‌اند: «ذهنیتی که برای رهبر معظم درست کردند برای توده مردم مسأله ایجاد کرد»، اینها که گفتیم بعضی از مسائلی بود که برای توده مردم ایجاد شده بود. آیا کارشناسانی هستند که بتوانند آثار منفی نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام را ارزیابی کنند و توضیح دهند که این نامه چه لرزش عظیمی در درون جامعه ایجاد کرد و چگونه ملت را به دو قطب مخالف تقسیم نمود و چطور امت حزب‌الله را دچار تفرقه ساخت و گروهی را نیز به یأس و پوچی کشاند و استکبار را شاد و خندان و دوستان جمهوری

اسلامی را در ایران و در سراسر جهان غصه‌دار و غمگین کرد و خوراک تبلیغاتی مناسبی برای رسانه‌های گروهی دشمنان اسلام درست کرد؟ آیا این مسائل را می‌توان دقیقاً ارزیابی کرد و میزان خسارتی را که این واقعه تلخ به این امت مظلوم وارد ساخت مشخص نمود؟

مبارزه پی‌گیر آیت‌الله منتظری با منافقین:

این مطلب را آیت‌الله منتظری مکرر گفته‌اند و سوابق هم نشان می‌دهد که ایشان قبل از پیروزی و بعد از آن و حتی در زندان با منافقین خصوصاً سران آنان مبارزه‌ای پی‌گیر داشته و معتقد بوده و هستند که سران منافقین، هم از نظر اعتقادی و هم از نظر اخلاقی و هم از نظر تفکر سیاسی، افرادی منحرف و فاسد هستند که باید طرد شوند و هیچ‌گونه همکاری با آنان و تأیید آنان صحیح نیست. در مصاحبه‌هایی که معظم‌له با روزنامه‌ها داشتند این مطلب را مکرر گفتند و بر آن تأکید کردند که زیربنای اعتقادی منافقین زیربنای مادی و مارکسیستی است نه اسلامی، و این را روزنامه‌ها در سطح گسترده‌ای منتشر کردند و کینه‌شدیدی که منافقین نسبت به ایشان داشته و دارند معلول همین مبارزه پی‌گیر معظم‌له با آنان است. خود آیت‌الله منتظری نقل کردند: «در روزهای اول پیروزی انقلاب که مردم گروه‌گروه به دیدار حضرت امام می‌رفتند یک روز دیدم جمعیت زیادی به صورتی متشکل و منظم آرم منافقین را حمل می‌کنند و شعار آنان را می‌دهند و به سوی اقامتگاه حضرت امام در حرکتند. وقتی که فهمیدم آنان می‌خواهند با همین

وضع به دیدار امام بروند و به نفع رجوی در حضور معظّم له شعار بدهند و بدین گونه در نزد مردم، حضرت امام را موافق و مؤید خود جلوه دهند، فوراً خودم را به امام رساندم و به ایشان گفتم: منافقین دارند با جمعیتی متشکل به دیدار شما می آیند با آرم و شعارشان، و می خواهند در حضور حضرتعالی به نفع رجوی شعار بدهند و مشروعیت خود را بدین وسیله در نزد مردم ناآگاه جا بیندازند و صلاح نیست شما آنان را با این جمعیت انبوه بپذیرید، چون می خواهند از این ملاقات سوءاستفاده کنند؛ بالاخره امام را قانع کردم که از پذیرفتن آنان خودداری کنند و ایشان هم پیغام دادند و از پذیرفتن آنان عذر خواستند و نتیجه این شد که جمعیت انبوه منافقین، سرخورده و مأیوس برگشتند و به دیدار رهبر انقلاب نائل نشدند، ولی چون فهمیدند من مانع این دیدار شده‌ام با من خصمانه رفتار می کردند و کینه توزی می نمودند».

گفتار رهبر منتخب:

مؤید این گفتار آیت الله منتظری و کینه توزی منافقین نسبت به ایشان، داستانی است که حضرت آقای خامنه‌ای رهبر منتخب کنونی نقل کردند که شرحش بدین قرار است:

در ایامی که آیت الله منتظری به فرمان حضرت امام اقامه نماز جمعه تهران را به عهده داشتند، در آستانه سقوط خرمشهر که هر روز اخبار تلخی از جبهه جنگ می رسید، در این ایام حضرت آقای خامنه‌ای رهبر منتخب در منزلشان واقع در خیابان ایران ضمن صحبت‌های گوناگونی که

درباره منافقین کردند گفتند: «چند روز پیش سران منافقین به منزل من آمدند^(۱) و ضمن تمجید از من، انتقاد زیادی از آیت‌الله منتظری کردند و گفتند: او برای اقامه نماز جمعه لیاقت ندارد و خوب است امام شما را به این مقام نصب کنند؛ من که می‌دانستم آنان حسن نیت ندارند گفتم: من شاگرد آقای منتظری هستم و ایشان از هر جهت لیاقت اقامه نماز جمعه را دارند. آنان که از من مأیوس شدند دیگر چیزی در این باره نگفتند و منزل مرا در حالی که ناراضی بودند ترک کردند». این بود سخنان رهبر منتخب کنونی.

از این داستان اندازه خشم و کینه منافقین نسبت به آیت‌الله منتظری و سم‌پاشی‌ها و تبلیغاتی که بر ضد ایشان داشته و دارند روشن می‌شود و این نیست مگر به علت مبارزاتی که معظم‌له پیوسته علیه این گروهک، خصوصاً سرانشان داشته و دارند و هرگز دیده نشده است که ایشان کمترین نرمشی در مقابل منافقین از خود نشان بدهند که حکایت از گرایش یا تأییدی نسبت به این گروهک بکند، و اگر فرض کنیم که فردی از منافقین با ایشان در منزلشان ملاقات کرده باشد این دلیل نمی‌شود که آیت‌الله منتظری به آنان تمایل دارد، چنان‌که ملاقات سران این گروهک با حضرت آقای خامنه‌ای رهبر منتخب در منزلشان دلیل تمایل ایشان به این گروهک نیست، و چنان‌که ملاقات بعضی از سران این گروهک با حضرت امام در نجف دلیل تمایل معظم‌له نسبت به منافقین

۱- در آن زمان منافقین آزادانه همه جا می‌رفتند و همه‌گونه فعالیت‌های تبلیغاتی و اجتماعی و عضوگیری و زمینه‌سازی برای گسترش افکار خود در ایران داشتند.

نیست. آیت‌الله منتظری در نامه ۶۸/۲/۱۸ به حضرت امام می‌نویسد:
«... من حتی یک دقیقه با منافقین همکاری نداشته‌ام. برخوردهای

تند ما با آنان در زندان و پس از انقلاب بر همه روشن است...»
و از اینجا معلوم می‌شود که ایشان هرگز فریب منافقین را نخورده
است، در حالی که بسیاری از افراد فریب آنان را خوردند، حتی فردی
مثل حجة الاسلام حاج سیداحمد خمینی فریب آنان را خورد.

گفتار فرزند امام:

چنان‌که خود ایشان در رنجامه‌شان درباره فریب خوردنشان از
منافقین می‌نویسند:

«... من بعد از انقلاب فکر می‌کردم که می‌شود منافقین و لیبرالها و
سایر گروههایی که در مبارزه دخالت داشتند را جذب نمود، به آنها
نزدیک شدم، من بارها به مرحوم شهید والامقام دکتر بهشتی و آقایان
هاشمی و خامنه‌ای می‌گفتم... معتقدم که این گروهها را می‌شود جذب
کرد؛ دیری نپائید که دیدم این گروهها سرم کلاه گذاشته‌اند...» فرزند امام
اعتراف می‌کند که خود ایشان به منافقین نزدیک شده‌اند و سرانجام
فریب آنان را خورده‌اند؛ ولی آیت‌الله منتظری می‌گویند که من هرگز
فریب این گروهک را نخورده‌ام. بدیهی است اگر شهید محمد منتظری
گفته باشد که فلان منافق به منزل پدرم آمد، این دلیل نمی‌شود که
آیت‌الله فریب منافقین را خورده است که حجة الاسلام احمد خمینی
در رنجامه خود چنین وانمود کرده‌اند.

سخن آیت‌الله منتظری درباره منافقین:

آیت‌الله منتظری در نامه ۹ صفحه‌ای خود در تاریخ ۶۵/۷/۱۷، در صفحه ۶، به حضرت امام می‌نویسند:

«... من وقتی که در زندان بودم منافقین را خوب شناختم و دریافتم چه از نظر ایدئولوژی و چه از نظر اخلاق، افراد فاسد خودخواه ریاست‌طلبی هستند و یک جو وجدان و عاطفه ندارند و لذانه در زندان و نه پس از آزادی به آنان اعتنا نمی‌کردم و آنان را راه ندادم، ولی سران آنان که خیلی کم هم بودند از جو آزاد دبیرستانها و دانشگاهها و پوله‌های کلان بنیاد مستضعفین و چتر حمایت... و بنی صدر و... و شخص فرزند حضرت‌عالی و بیت شما استفاده کردند و بچه‌های معصوم دل‌باخته اسلام را در اثر سادگی و خامی به دام انداختند و مخصوصاً دختران کم سن و سال را. یک روز من در منزل آقای یزدی، محل سکونت حضرت‌عالی عرض کردم: متأسفانه در منزل حضرت‌عالی از آنان حمایت می‌شود، فرمودید: به وسیله کی؟ گفتم: آقای احمد آقا...»

جمله اخیر سخن آیت‌الله منتظری اشاره است به همان مطلبی که حجة‌الاسلام احمد خمینی در رنجنامه خود نوشته‌اند که من فکر می‌کردم می‌شود منافقین را جذب نمود، به آنها نزدیک شدم و بعداً فهمیدم آنان سرم کلاه گذاشته‌اند.

بحث درباره ادعای سوّم امام:

ادّعی سوّم حضرت امام این بود که آیت‌الله منتظری صلاحیت رهبری آینده نظام اسلامی را از دست داده‌اند. در اینجا باید بگوئیم تشخیص اینکه ایشان صلاحیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اند یا نه به عهده حضرت امام نیست بلکه به عهده مجلس خبرگان است. مجلس خبرگان یک ارگان قانونی است که مردم با صرف وقت و هزینه انتخابات خبرگان آن را به وجود آوردند تا مسائل مربوط به رهبری را به عهده بگیرد و رهبر را نصب یا عزل کند، و بنابراین ابقای حضرت امام در مقام رهبری یا عزل ایشان به عهده خبرگان است. خبرگان است که فردی را لایق رهبری تشخیص می‌دهد و با رأی دادن به وی به رهبری نصبش می‌کند و اگر نقاط ضعفی در وی دید او را استیضاح می‌نماید و اگر جواب قانع کننده نداد او را عزل می‌کند.

اگر مردم از رهبر شکایت داشته باشند باید به خبرگان ارجاع کنند و خبرگان شکایات مردم را به رهبر می‌رسانند و از او جواب می‌خواهند و اگر جواب صحیح نداد او را استیضاح و سپس عزل می‌کنند، و خلاصه این مجلس خبرگان است که باید تشخیص بدهد که آیا رهبر یا قائم مقام رهبری، صلاحیت رهبری حال یا آینده را از دست داده است یا نه؟ بنابراین اینکه حضرت امام در نامه ۶۸/۱/۶ فرموده‌اند که آیت‌الله منتظری صلاحیت رهبری آینده نظام اسلامی را از دست داده‌اند، این

یک نظر شخصی ایشان است که هیچ‌گونه ارزش شرعی ندارد و نمی‌تواند موجب عزل معظّم‌له از قائم‌مقامی رهبری شود. پس اینکه حضرت امام در نامه خود به مجلس شورا و هیأت وزرا مشترکاً نوشته‌اند: «حاصل عمرم را کنار گذاشتم» این سخن محتوای صحیحی ندارد، زیرا حضرت ایشان چنین حقی را نداشته‌اند؛ یعنی مردم چنین حقی را به معظّم‌له نداده‌اند که قائم‌مقام رهبری را کنار بگذارد.

به علاوه، این تعبیر که: «حاصل عمرم را کنار گذاشتم» تحقیر و اهانت بزرگی است نسبت به خبرگان، تحقیر نسبت به قریب هشتاد مجتهد عادل، زیرا با این عمل، هفتاد و چند مجتهد عادل که از سراسر کشور برای تمشیت امور مربوط به رهبری انتخاب شده‌اند، به مثابه سفیهان و محجوران به حساب آمده‌اند که رأی و نظرشان هیچ ارزشی ندارد و تحمل این تحقیر برای این تعداد از علمای بزرگوار بسیار رنج‌آور و خوارکننده است.

و نیز این تحقیر غیرمستقیمی است نسبت به مردم سرافراز ایران که با دادن جان و مال خود نظام جمهوری اسلامی را به وجود آوردند و رأی به خبرگان دادند که امور مربوط به رهبری را به عهده بگیرند؛ و اکنون با این عمل، رأی این مردم و انتخابشان بی‌ارزش و خودشان چون سفیهان و محجوران به شمار آمده‌اند!

نمی‌دانیم آیا حضرت امام وقتی که فرموده‌اند: «حاصل عمرم را کنار گذاشتم» توجه به این تحقیر و اهانتی که به خبرگان و به مردم شده است داشته‌اند یا آن قدر تحت تأثیر خشم و غضب و هیجان روحی بوده‌اند

که نمی توانسته اند به این تحقیر آزار دهنده و آثار تخریبی آن بیندیشند؟ حضرت امام در سال ۱۳۶۱ برای اینکه مردم در انتخاب خبرگان شرکت کنند اعلامیه مستقلی صادر فرمودند و ضمن آن تذکر دادند که اگر شما خبرگان را انتخاب نکنید نظام آینده مشروعیت ندارد.^(۱) معنای این سخن این است که مشروعیت خبرگان متکی به رأی مردم و مشروعیت رهبری آینده نظام متکی به رأی خبرگان است نه رأی امام. از طرفی این سخن حضرت امام که فرموده اند: «حاصل عمرم را کنار گذاشتم» مفهومش این است که نه رأی خبرگان معتبر است و نه رأی مردم و فقط رأی امام معتبر است و این معنی با آنچه در اعلامیه مربوط به شرکت مردم در انتخابات خبرگان فرموده اند تناقض دارد، و معلوم است که آنچه در اعلامیه مزبور آمده صحیح است، و بنابراین آنچه در نامه حضرت امام به مجلس و وزرا آمده است که فرموده اند: «حاصل عمرم را کنار گذاشتم» صحیح نیست، یعنی سخن بی محتوایی است که هیچ گونه ارزش و اثر شرعی ندارد و با این سخن، حاصل عمر امام قانوناً از قائم مقامی رهبری کنار گذاشته نمی شود.

خلاصه بحث درباره ادعای سوّم حضرت امام این شد که این سخن امام در نامه ۶/۱/۶۸ که خطاب به آیت الله منتظری فرموده اند: «صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده اید» این سخن در حدّ یک ادعای بی دلیل است و ارزش شرعی و قانونی ندارد و مجلس خبرگان هم عملاً این ادعا را بی ارزش تلقی کرد، زیرا بعد از رحلت حضرت

۱- صحیفه نور، جلد ۱۷، ص ۱۰۳، چاپ وزارت ارشاد اسلامی.

امام اولین بحث خبرگان در آن جلسه تاریخی و اضطراری که برای تعیین رهبر تشکیل شد این بود که آیا استعفای آیت‌الله منتظری را قبول کنند یا نه؟ که البته صلاح دانستند قبول کنند و اگر قبول نمی‌کردند ایشان طبعاً رهبر برگزیده آینده بود، زیرا قبلاً توسط همین خبرگان به عنوان رهبر آینده انتخاب شده بود. پس همین عمل خبرگان که بحث کردند که آیا استعفای آیت‌الله منتظری را بپذیریم یا نه؟ مفهومی این است که با آن نامه کذائی امام و اینکه فرموده‌اند: «حاصل عمرم را کنار گذاشتم»، آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری عزل نشده‌اند و این مجلس خبرگان است که باید با رأی خود استعفای معظم‌له را قبول یا رد کند؛ و روی این اصل اینکه حضرت امام در نامه ۶۸/۱/۸ خطاب به آیت‌الله منتظری فرموده‌اند که استعفای شما را قبول می‌کنم، این نیز سخن بی‌محتوایی است که قانوناً ارزشی ندارد، زیرا قبول استعفای ایشان از وظائف امام نیست و خبرگان با عمل خود بی‌ارزشی آن را ثابت کرد.

وظیفه مهم خبرگان در مقابل نامه امام:

در نامه حضرت امام به آیت‌الله منتظری در ۶۸/۱/۶ نسبت‌هایی به فقیه عالیقدر داده شده است که شرح بعضی از آنها از این قرار است:

۱- اینکه ایشان معتقدند که در نهایت باید منافقین بر ایران حکومت کنند!

۲- اینکه ایشان تصمیم دارند طبق این اعتقاد خود عمل کنند و سرانجام، حکومت را به منافقین بسپارند!

۳- اینکه ایشان خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اند!

۴- اینکه ایشان به اسلام خیانت کرده‌اند!

۵- اینکه ایشان به علت این گناهان عمدی که مرتکب شده‌اند از

عدالت افتاده و فاسق گشته‌اند!

و نسبت‌های گزنده و آزار دهنده دیگری که در نامه مزبور مندرج

است.

وظیفه مهم مجلس خبرگان در مقابل این نامه که چون بمبی در ایران و جهان منفجر شد و آثار اجتماعی بسیار بدی داشت و از جمله در شهرهایی موجب درگیری مسلحانه و خونریزی و آتش‌سوزی شد، وظیفه مهم مجلس خبرگان در مقابل این نامه گزنده این بود که از حضرت امام در مورد این نسبت‌هایی که به آیت‌الله منتظری داده‌اند سؤال کنند و از ایشان دلیل بخواهند؛ و طریق قانونی این کار این بود که خبرگان جلسه رسمی خود را تشکیل دهند و از حضرت امام و آیت‌الله منتظری دعوت کنند که حضور یابند و از امام بخواهند برای این نسبت‌هایی که به قائم‌مقام رهبری داده‌اند دلیل بیاورند و از آیت‌الله منتظری بخواهند از خود دفاع کنند، و آن‌گاه خبرگان دلیل‌های طرفین را دقیقاً موشکافی کنند، پس اگر دلیل‌های حضرت امام را قانع کننده یافتند از قائم‌مقام رهبری بخواهند استعفا بدهد و اگر نداد رأی به عزل ایشان بدهند و اگر دلیل‌های امام قانع‌کننده نبود و دفاع آیت‌الله منتظری صحیح و مقبول بود در این صورت چون حضرت امام چند تهمت

بزرگ به آیت‌الله منتظری زده‌اند و تهمت از بزرگترین گناهان کبیره است و موجب فسق می‌شود، به این دلیل حضرت امام فاقد یکی از شرائط رهبری یعنی عدالت می‌شوند و خبرگان از حضرتش می‌خواهند استعفا دهند و اگر استعفا ندادند رأی به عزلشان می‌دهند و به مردم ابلاغ می‌کنند، و در این فرض، آیت‌الله منتظری که خبرگان قبلاً به قائم مقامی رهبری انتخابش کرده بودند در صورتی که خود قبول می‌کرد رهبر فعلی کشور می‌شد.

این بود وظیفه بسیار مهمی که خبرگان در آن شرائط حساس که سراسر ایران یکپارچه شوک روحی و تشنج فکری شده بود می‌بایست انجام می‌دادند و آثار منفی نامه «قعر جهنم» را برطرف می‌کردند و اوضاع را به حال عادی برمی‌گرداندند، ولی با کمال تأسف، خبرگان این وظیفه بسیار مهم را انجام ندادند! حالا چرا انجام ندادند؟ و به تعبیر رساتر، چرا نتوانستند انجام دهند؟ و آیا در این ترک وظیفه قاصر بودند یا مقصر؟ این بحث مهمی است که باید تشریح و موشکافی شود تا برای آیندگان درس آموزنده‌ای باشد.

از خود خبرگان که سؤال می‌شود چرا در مورد دخالت حضرت امام در محدوده وظایف خبرگان سؤال و اعتراض نکردید؟ می‌گویید: ما جرأت سؤال و اعتراض نداشتیم؛ حالا جای این سؤال هست که چرا خبرگان در فضای باز و آزاد جمهوری اسلامی جرأت سؤال و اعتراض نداشتند؟ حضرت امام که رهبری عارف و سالک بودند و با آن چهره نورانی و قلب مهربان مردم را دعوت به مخالفت با هوای نفس

می‌کردند و در مقام یک معلم اخلاق همه را به پرهیز از دیکتاتوری تشویق می‌فرمودند؛ چنین امامی، یک نظامی چکمه‌پوش و دیکتاتور نبودند که خبرگان از وی بترسند و جرأت سؤال و اعتراض در مورد نامه ۶۸/۱/۶ وی نداشته باشند، پس چرا خبرگان از سؤال و اعتراض می‌ترسیدند؟ خبرگانی که بعد از رحلت حضرت امام این گفته‌اشان را که «حاصل عمرم را کنار گذاشتم» عملاً بی‌ارزش تلقی کردند و معتقد بودند آیت‌الله منتظری با این گفته‌اش امام از قائم مقامی رهبری کنار گذاشته نشده و هنوز در سیمت خود باقی است و از این رو درباره‌ی اینکه آیا استعفای معظم‌له را بپذیرند یا نه، رأی‌گیری کردند و اکثر آنان در آن شرایط رنج‌آوری که پیش آمده بود رأی به پذیرفتن آن دادند؛ این خبرگان که مسیر قانون را می‌دانند و موظف هستند از دیکتاتوری مخرب جلوگیری کنند، چگونه و چرا جرأت نکردند از این رهبر عارف و معلم اخلاق و پرهیز دهنده‌ی دیکتاتوری بپرسند و به وی اعتراض کنند؟ و چرا جرأت نکردند جلسه‌ی رسمی خبرگان را تشکیل دهند و از رهبر بخواهند حضور یابد و به سؤالات آنان در مورد نسبت‌هایی که به قائم مقام رهبری داده است پاسخ دهد که چرا ایشان را خائن و فاسق و خدمتگزار استکبار و... نامیده است؟ و چرا در محدوده‌ی وظائف خبرگان دخالت کرده و با ادعای حفظ مصلحت نظام و اسلام عملاً خبرگان را تحقیر کرده و قانون اساسی را که خود آن را امضا کرده، نقض نموده است؟

آیا این خبرگان از سر نیزه حضرت امام می‌ترسیدند؟ ایشان که سر نیزه نداشتند. آیا از دستگیری و محاکمه و مجازات می‌ترسیدند؟

حضرت امام که هرگز دستور دستگیری و محاکمه و مجازات خبرگان را در برابر انجام وظیفه قانونی شان نمی دادند؛ پس چه شد که خبرگان در حساس ترین زمان که ممکن بود با سؤال و اعتراض خود، جلوی فاجعه ای را که به وجود آمد بگیرند، لب فرو بستند و مردم را در سرگردانی و حیرت و کشور را در هیجان و التهاب و بلاتکلیفی رها کردند؟

دیکتاتوری نامرئی عوام الناس:

تصوّر ما این است که در فضای آزاد جمهوری اسلامی و در حیات حضرت امام، یک دیکتاتوری مخفی و نامرئی وجود داشت که ما آن را دیکتاتوری عوام الناس می خوانیم. این دیکتاتوری نه از ناحیه حضرت امام بود، نه از ناحیه نیروهای اجرائی، نه از ناحیه نیروهای قضائی و نه از ناحیه قدرتهای قانونی دیگر؛ بلکه از ناحیه مردم عوام بود. مقصود ما از مردم عوام همه کسانی اند که در برابر عظمت حضرت امام و قداست ملکوتی و مقام بسیار رفیع اجتماعی وی، چنان مجذوب و خودباخته و فانی شده بودند که امام را معصوم از هر گونه اشتباهی می پنداشتند و هرگز به خود اجازه نمی دادند که حتی به خاطرشان خطور دهند که ممکن است حضرت امام در یک مورد اشتباه کنند. اینان اگر می شنیدند که امام چند دفعه اعتراف به اشتباه کرده اند با ناباوری و تعجب سعی می کردند به نوعی این اعترافات را توجیه کنند و مثلاً حمل بر تواضع و شکسته نفسی نمایند؛ و اگر می دیدند که امام صریحاً فرموده اند:

«اگر دیدند من کج می‌روم به من بگویند: کج نرو»،^(۱) باور نمی‌کردند که این سخن، جدی باشد و می‌گفتند: این فقط یک فرض است و فرض محال، محال نیست و گرنه امام هرگز کج نمی‌روند تا احتیاج به تذکر داشته باشند و این سخن را امام از روی تواضع و خفص جناح گفته‌اند.

از همین افراد که دارای همین فکر بودند در مسئولان بالای نظام اسلامی نیز وجود داشتند و مثلاً یکی از آنان در یک سخنرانی که قبل از نماز جمعه تهران ایراد کرد، فشرده سخنانش این بود که حضرت امام هرگز اشتباه نمی‌کنند، زیرا همیشه در ارتباط با امام زمان هستند! این مسئول رده بالا، دارای همان فکر و روحیه عوام‌الناس خودباخته بود و یا این طور وانمود می‌کرد و عجیب بود که سخنان وی با الله اکبر مستمعان تأیید می‌شد و در میان دهها هزار مردمی که در نماز جمعه حضور داشتند و یا از رادیو مستقیماً سخنان وی را می‌شنیدند، یک نفر نبود که به وی تذکر دهد و از او بخواهد که این فکر ابلهانه را به مردم القا نکند و به عواقب وخیم آن بیندیشد؛ و جو اجتماع طوری بود که اگر کسی به وی اعتراض می‌کرد مورد اعتراض مردم واقع می‌شد.

همین فکر ابلهانه را در کتابچه‌ای به نام «ولایت فقیه» نوشته و چاپ کرده‌اند و خواسته‌اند به مردم تلقین کنند که حضرت امام چون همیشه در رابطه با امام مهدی است اشتباه نمی‌کند!

این فضای جهل و خرافه و این محیط عامیانه و ابلهانه که مردم عوام و کم‌عمق خودباخته و فانی در حضرت امام به وجود آورده بودند چنان

عقلای دلسوز و خردمندان دوراندیش و روش‌بین را درهم می‌فشرده که هیچ انسان فرزانه و چیزفهمی جرأت نمی‌کرد لب به نصیحت یا اعتراض بگشاید و بگوید: چرا این فکر مسموم و زیانبار را به مردم بی‌خبر تزریق می‌کنید؟ و چرا با غلو جاهلانۀ خود، این رهبر بزرگوار را که خود می‌گوید من اشتباه می‌کنم، به حدّ عصمت می‌رسانید؟ و چرا فضائی از تسلط جهل و تعصب و تحجر به وجود می‌آورد که کسی جرأت نکند اشتباهات رهبر را به وی گوشزد کند؟ و چرا جوّی ایجاد می‌کنید که عقل و شعور، مغلوب بی‌عقلی و بی‌شعوری شود، که اگر خردمند دلسوزی ببیند رهبر اشتباه می‌کند و اشتباه وی، زیانهای بزرگی بر جامعه وارد می‌سازد، جرأت نکند اشتباه را با ذکر دلیل به وی تذکر دهد؟

در چنین فضای آکنده از جهل و تعصب، اگر رهبر می‌گفت که آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» معنایش این است که جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم، کسی جرأت نمی‌کرد به رهبر بگوید که معنای آیه این نیست که هر فتنه‌ای در هر جای عالم هست باید شما آن را با جنگ نابود کنید، بلکه معنایش این است که فتنه تحمیل شده از دشمن مهاجم را با جنگ از بین ببرید. در چنین جوّی که تعصب جاهلانۀ عوام بر آن حاکم بود کسی جرأت نداشت بگوید که در جنگ تحمیلی، پیشروی ایران در خاک عراق دلیل شرعی ندارد و سبب می‌شود که ایران متجاوز شناخته شود و در محیط بین‌المللی، طرفداران خود را از دست بدهد و به ضعف کشانده شود.

این جوّ خفقان و اختناق، معلول اراده رهبر نبود بلکه معلول جهل و تعصب و خودباختگی مردمی بود که احساساتشان بر عقلشان چیره شده بود و فضائی از تسلط افکار غلوآمیز درباره رهبر به وجود آورده بود که هر کس با این جوّ هماهنگ نمی شد، یا حداقل در مقابل آن سکوت نمی کرد، مورد حمله شدید این جاهلان متعصب و خودباخته و فانی در رهبر واقع می شد و چه بسا جان وی در معرض خطر قرار می گرفت.

این دیکتاتوری رنج آور و خفه کننده را رهبر حکیم و ضدّ دیکتاتوری به وجود نیاورده بود، زیرا آن حضرت دیگران را از آن برحذر می داشت و مکرّر می فرمود که انتقاد سازنده باید در جمهوری اسلامی وجود داشته باشد. این دیکتاتوری را ما دیکتاتوری نامرئی عوام الناس می خوانیم، زیرا آن را عوام الناس کم عمق و احساساتی و فانی در عشق حضرت امام ایجاد کرده بودند که در میان این عوام الناس، بعضی از گویندگان و نویسندگان و مسئولان نظام نیز وجود داشتند. این عوام الناس خودباخته و فانی در عشق امام، مردم را و خردمندان دلسوز و حتی رهبر را در فضای این دیکتاتوری نامرئی زندانی کرده بودند. در فضای چنین دیکتاتوری خفه کننده بود که خبرگان جرأت نکردند در مورد دخالت حضرت امام در محدوده وظایف خبرگان و نسبت دادن فسق و خیانت به قائم مقام رهبری سؤال و اعتراض کنند و جلوی این ضربه ویران کننده ای که بر پیکر نظام اسلامی و وحدت امت رنج دیده وارد شد را بگیرند.

خلاصه بحث درباره جمله اول:

خلاصه بحث درباره جمله اول نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام این است که معلوم شد این سخن که آیت الله منتظری تصمیم دارد حکومت ایران را بعد از امام به لیبرالها بسپارد، عاری از حقیقت است.

و نیز معلوم شد این سخن که ایشان می خواهد حکومت را از کانال لیبرالها به منافقین بسپارد، به هیچ وجه قابل قبول نیست و این سخن به قدری نامعقول و ابلهانه است که بعضی از علما درباره خطی که نامه نامبرده با آن نوشته شده است تردید می کردند که این خط از حضرت امام باشد، و دلیلشان این بود که خط امام که غزل اخیر خود را با آن نوشته اند و در صفحه اول روزنامه اطلاعات ۲۴ خرداد ۱۳۶۸ چاپ شده است کمی رعشه دار است و حکایت از رعشه دست ایشان دارد، در حالی که خط نامه مزبور رعشه دار نیست، و با توجه به اینکه تاریخ نوشتن غزل مزبور با تاریخ نامه نامبرده مقارن است، اگر این نامه خط خود حضرت امام بود باید کمی رعشه داشته باشد ولی ندارد.

چه این نامه خط خود امام باشد و چه نباشد، آنچه مسلم است این است که آنچه در این نامه آمده است که آیت الله منتظری تصمیم داشته است بعد از حضرت امام حکومت ایران را در نهایت به منافقین بسپارد، به اندازه ای پوچ و عاری از حقیقت است که هیچ انسان سفیهی نمی تواند آن را قبول کند، چه رسد به انسان عاقل.

و نیز معلوم شد اینکه در نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام آمده است که

آیت‌الله منتظری صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اند، تشخیص اینکه آیا ایشان صلاحیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اند یا نه، به عهده امام نیست، بلکه به عهده مجلس خبرگان است و نظری که معظم‌له در این مسأله اظهار کرده‌اند یک نظر شخصی است که اثر قانونی ندارد و موجب عزل آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری نمی‌شود؛ و به همین دلیل، اینکه حضرت امام در نامه خود در ۶۸/۱/۲۶ خطاب به مجلس شورا و وزرا مشترکاً فرموده‌اند: «حاصل عمرم را کنار گذاشتم»، این سخن ارزش و اثر قانونی ندارد و از کنار گذاشته شدن قانونی حاصل عمر امام حکایت نمی‌کند و فقط از این حکایت می‌کند که حضرت امام، برخلاف واقع، تصوّر کرده‌اند چنین حقی دارند که قائم‌مقام رهبری را عزل کنند، در حالی که چنین حقی ندارند.

« فصل دوّم »

جمله دوّمی که از نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام خمینی باید مورد بحث قرار گیرد از این قرار است:

«... مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین، تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف الوف رساندند و می بینید که چه خدمت ارزنده ای به استکبار کرده اید...».

در این جمله حضرت امام سه ادّعا وجود دارد:
اول اینکه آیت الله منتظری نامه دفاعیه ای به نفع منافقین نوشته اند.
ادّعی دوّم اینکه عدّه خیلی کمی از منافقین که به علت جنگ مسلحانه بر ضدّ نظام محکوم به اعدام شده اند، منافقین تعداد آنان را به نقل از آیت الله منتظری به هزارها هزار رسانده اند.
ادّعی سوّم اینکه آیت الله منتظری با این کار خود خدمت ارزنده ای به استکبار کرده است.

بحث درباره ادّعی اول:

برای بحث درباره ادّعی اول ذکر تاریخچه مختصری ضرورت

دارد که شرح آن از این قرار است:

در تابستان سال ۱۳۶۷ پس از پذیرفته شدن قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از طرف ایران، قبل از تعیین وقت آتش‌بس از طرف دبیر کل سازمان ملل، صدام حمله وسیعی با ظرفیت چند لشکر به خوزستان کرد و با منافقین مستقر در عراق توافق کرده بود تا در همین حال که نیروهای ایران در خوزستان با نیروهای صدام درگیر هستند، منافقین از غرب ایران حمله کنند و با تجهیزات بسیاری که برای آنان فراهم کرده بودند، به قصد تسخیر تهران از اسلام‌آباد و باختران و همدان به سوی تهران حرکت کنند و در راه خود با هر مقاومتی از مردم روبرو شدند آن را درهم بکوبند، و تیپ‌هایی برای عملیات در تهران تعیین شده بودند که یک تیپ مأمور تسخیر فرودگاه مهرآباد شده بود و تیپ‌های دیگری برای تسخیر نخست‌وزیری و مراکز سپاه و کمیته‌ها و صداوسیما معین شده بودند.^(۱) منافقین در تسخیر اسلام‌آباد خون بی‌گناهان زیادی را ریختند و جنایات بسیاری مرتکب شدند که شرح قسمتی از آنها در روزنامه‌ها و مصاحبه‌های آن زمان بازگو شده است.

نیروهای با ایمان و قهرمان جمهوری اسلامی با درایت و لیاقت و شجاعت کم‌نظیری به دفاع برخاستند و در عملیاتی که آن را عملیات «مرصاد» خواندند، منافقین متجاوز را سرکوب کردند و عده زیادی از منافقین کشته و مجروح و دستگیر شدند و از دستگیر شدگان، عده‌ای محاکمه و محکوم به اعدام شدند.

۱- روزنامه جمهوری اسلامی ۲۹ مرداد ۱۳۶۷، ص ۴.

حضرت امام خمینی در مقام فرماندهی کل قوا بیش از همه مسئولان از این خیانت بزرگ منافقین که قصد تسخیر تهران و سرنگون کردن نظام جمهوری اسلامی ایران را داشتند ناراحت شده و به خشم آمدند و در همین حال، حکم عامی خطاب به مقامات قضائی ایران صادر کردند که در آن دستور داده‌اند همه منافقینی که از سابق در زندانهای سراسر کشور بوده و بر سر موضع نفاق باقی هستند اعدام شوند. متن حکم از این قرار است:

حکم حضرت امام در مورد اعدام سر موضعی‌ها:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حیل و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و با توجه به محارب بودن آنها و جنگهای کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری‌های حزب بعث عراق، و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند، و تشخیص موضوع نیز در تهران با رأی اکثریت آقایان حجة الاسلام تیری دامت افاضاته و جناب آقای اشراقی و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است. و همین طور در زندانهای مراکز استان کشور رأی اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات

لازم الاتّباع می باشد. رحم بر محاربین ساده اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند مستعال را جلب نمائید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است و سوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می باشد. وَالسَّلَام.

روح الله الموسوی الخمينی

این حکم اعدام عمومی که بی تاریخ است^(۱) درباره منافقینی صادر شده است که در سراسر کشور از سابق یعنی قبل از عملیات «مرصاد» در زندانها بوده و بر سر موضع نفاق خود باقی مانده اند. منافق در عرف مردم ایران به کسی گفته می شود که از گروه چریکی موسوم به «مجاهدین خلق» باشد و یا هوادار این گروه باشد، اگر چه عضو رسمی نباشد. و بر سر موضع بودن به معنای این است که کسی عقیده به صحّت راه منافقین (مجاهدین خلق) داشته باشد اگر چه عملاً مرتکب جرمی نشده باشد؛ کسی که نه آدم کشته و نه آتش سوزی کرده و نه در انفجاری شرکت داشته و نه برای دشمن جاسوسی کرده و نه هیچ جرم اجتماعی

۱- بعضی حدس می زنند این حکم بدین سبب بی تاریخ صادر شده است که اگر تاریخ داشت معلوم می شد که این حکم بعد از عملیات «مرصاد» صادر شده است که منافقین در حمله نظامی خود برای تسخیر تهران و براندازی نظام جمهوری اسلامی شکست خوردند و در این صورت ممکن بود این حکم را حمل بر انتقام جوئی از منافقین بکنند.

دیگری انجام داده است، ولی عقیده دارد که راه این گروه خرابکار راه صحیحی است، چنین کسی بر سر موضع نفاق باقی است و در این حکم حضرت امام محکوم به اعدام شده است؛ یعنی اعدام به خاطر عقیده‌ای که دارد نه به خاطر جرمی که مرتکب شده است.

با صدور حکم فوق درباره سرموضعی‌های منافقین، آیت‌الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور درباره این حکم تردیدهایی داشتند که با حجة‌الاسلام احمد خمینی تلفنی در میان می‌گذارند و از وی می‌خواهند که موارد تردید را از حضرت امام سؤال کنند و ایشان نیز آن موارد را کتباً از معظم‌له سؤال می‌کنند که متن نامه حجة‌الاسلام احمد خمینی بدین شرح است:

بسمه تعالی

پدر بزرگوار حضرت امام مدظله‌العالی

پس از عرض سلام، آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرت تعالی درباره منافقین ابهاماتی داشتند که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند:

- ۱- آیا این حکم مربوط است به آنهایی که در زندانها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم به اعدام گشته‌اند ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهایی که حتی محاکمه هم نشده‌اند محکوم به اعدام‌اند؟
- ۲- آیا منافقینی که قبلاً محکوم به زمان محدودی شده‌اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده‌اند ولی بر سر موضع نفاق می‌باشند، محکوم به اعدام می‌باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می‌توانند مستقلاً عمل کنند؟

فرزند شما: احمد

در جواب سؤال فوق، حضرت امام توضیح ذیل را مرقوم فرموده‌اند:

بسمه تعالی

در تمام موارد فوق هرکس در هر مرحله، اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید. در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریع‌تر اجرا گردد همان مورد نظر است.

روح‌الله الموسوی الخمینی

دستور حضرت امام این است که افراد منافق (چه عضو رسمی مجاهدین خلق باشند و چه هوادار آنان) همین قدر که بر عقیده خود پابرجا باشند و بگویند راه منافقین صحیح است باید اعدام شوند، چه آنان که اصلاً محاکمه نشده‌اند و بلا تکلیف هستند و چه آنان که مثلاً به یک سال، دو سال زندان محکوم شده‌اند و مقداری از زندان خود را کشیده‌اند و چه آنان که همه مدت زندان خود را کشیده‌اند که باید فردا آزاد شوند.

ذکر این نکته در اینجا لازم است که عدّه زیادی از اعضای منافقین که دستگیر و زندانی شده بودند فقط کار تبلیغاتی از قبیل پخش روزنامه یا نوار یا سخنرانی کرده بودند و به آموزشهای درون گروهی فرهنگی و نظامی و مانند اینها اشتغال داشتند و عدّه زیادی عضو رسمی منافقین هم نبودند ولی هوادار این گروه بودند و نشریه‌های آنان را می‌خواندند و ترویج می‌کردند و به همین علت دستگیر و زندانی شده بودند، اینان خون نریخته بودند و در جنگ مسلحانه شرکت نداشتند و به آتش‌سوزی و انفجار و مانند اینها دست نزده بودند، بلکه فقط مجذوب تبلیغات فریبنده سران جاه‌طلب این گروه شده بودند که خود را طرفدار مردم محروم و اسلام انقلابی جلوه می‌دادند، و به همین جهت از این گروه ترویج می‌کردند و به پخش نشریات و تشکیل جلسات تبلیغی و آموزشی به نفع منافقین می‌پرداختند.

حضرت امام خمینی در تابستان ۱۳۶۷ بعد از عملیات «مرصاد» که تجاوز نظامی منافقین در غرب ایران در هم شکست و ایشان شدیداً ناراحت شده بودند، حکم اعدام همه منافقین و هواداران آنان را که قبلاً زندانی شده بودند صادر کردند، به شرط اینکه توبه نکرده و بر موضع نفاق باقی باشند، یعنی معتقد باشند که راه منافقین صحیح است.

پس از آنکه این حکم به مقامات مربوطه در سراسر کشور ابلاغ و اعدامها شروع شد، بعضی از قاضیان شرع که مأمور اجرای این حکم بودند و به نظرشان اعدام آن گروه از منافقین یا هوادارانشان که به علت پخش نشریه مثلاً زندانی شده‌اند برخلاف موازین شرعی بود، از این حکم ناراحت شدند و چون دستشان به امام نمی‌رسید نزد آیت‌الله

منتظری آمدند و از وی خواستند که جلوی این اعدامها گرفته شود. ایشان که شب از ناراحتی خوابش نبرده بود نامه‌ای به حضرت امام نوشت که شاید بتواند جلوی این اعدامهایی که به نظر ایشان خلاف شرع بود گرفته شود یا اقلأً تعداد آنها کمتر شود، که امام همین نامه را به نام «دفاعیه از منافقین» خوانده‌اند. متن نامه آیت‌الله منتظری چنین است:

نامه آیت‌الله منتظری به امام:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی

پس از سلام و تحیت، به عرض می‌رساند راجع به دستور اخیر حضرت‌عالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندانها، اعدام بازداشت شدگان حادثه اخیر^(۱) را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهراً اثر سوئی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زندانها:

اولاً در شرائط فعلی حمل بر کینه‌توزی و انتقام‌جوئی می‌شود.

و ثانیاً خانواده‌های بسیاری را که نوعاً متدین و انقلابی می‌باشند ناراحت و داغدار می‌کند و آنان جداً زده می‌شوند.

و ثالثاً بسیاری از آنان سر موضع نیستند ولی بعضی از مسئولین تند با آنان معامله سر موضع می‌کنند.

۱- مقصود از حادثه اخیر، حمله منافقین در غرب کشور و سرکوبی آنان در عملیات «مرصاد» است.

و رابعاً در شرائط فعلی که با فشارها و حملات اخیر صدام و منافقین، ما در دنیا چهرهٔ مظلوم به خود گرفته‌ایم و بسیاری از رسانه‌ها و شخصیتها از ما دفاع می‌کنند، صلاح نظام و حضرت‌عالی نیست که یکدفعه تبلیغات علیه ما شروع شود.

و خامساً افرادی که به وسیلهٔ دادگاهها با موازینی در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ای، بی‌اعتنائی به همهٔ موازین قضائی و احکام قضات است و عکس‌العمل خوب ندارد.

و سادساً مسئولین قضائی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدّس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جوّ، بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرت‌عالی بسا بی‌گناهان یا کم‌گناھانی هم اعدام می‌شوند، و در امور مهمّه احتمال هم منجز است.

و سابعاً ما تا حال از کشتنها و خشونتها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم جز اینکه تبلیغات را علیه خود زیاد کرده‌ایم و جاذبهٔ منافقین و ضدّ انقلاب را بیشتر نموده‌ایم؛ بجا است مدّتی با رحمت و عطف بر خورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت.

و ثامناً اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلّاً دستور دهید ملاک، اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد نه اکثریت، و زنان هم استثنا شوند، مخصوصاً زنان بچه‌دار؛ و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند، و بجا است این حدیث شریف مورد توجّه واقع شود:

«قال رسول الله ﷺ: اِدْرُوْا الْحُدُوْدَ عَنِ الْمُسْلِمِيْنَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَاِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوْا سَبِيْلَهُ فَاِنَّ الْاِمَامَ اَنْ يُّخْطِيَ اِنَّ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ اَنْ يُّخْطِيَ اِنَّ فِي الْعُقُوْبَةِ».

والسلام عليكم و أدام الله ظلكم.

هدف آیت‌الله منتظری دفاع از عدل اسلامی:

هدف اصلی آیت‌الله منتظری از نامه ۶۷/۵/۹ به حضرت امام که هشت بند است، دفاع از حق و عدالت و دفاع از حیثیت حضرت امام و نظام اسلامی در سطح کشور و در سطح جهان است. وی می‌گوید که اگر این اعدامها به طوری که در نامه امام آمده است انجام شود، به آبروی امام و نظام در داخل کشور و در سطح جهان ضربه می‌خورد و حق و عدالت پایمال می‌شود و آن وقت استکبار بر ضد امام و بر ضد نظام ما تبلیغ می‌کند و می‌گوید که امام خمینی خودش احکام اسلام را نقض می‌کند و کسانی را که از نظر احکام اسلام نباید اعدام شوند اعدام می‌نماید.

آیت‌الله منتظری می‌گوید که جوانان کم سن و سال از اعضای منافقین یا هوادارانشان که نه آدم کشته و نه آتش سوزی کرده و نه در جنگ مسلحانه علیه نظام اسلامی شرکت داشته و نه هیچ جرم اجتماعی دیگری مرتکب شده‌اند، بلکه فقط نشریه منافقین را پخش کرده‌اند یا کارهای تبلیغی دیگری به نفع منافقین انجام داده‌اند و به همین علت دستگیر شده و به مدتی زندان هم محکوم شده‌اند و یا هنوز به وضعشان رسیدگی نشده است، اعدام این‌گونه افراد - به دلیل اینکه منافقین در غرب کشور علیه نظام اسلامی جنگیده‌اند - برخلاف موازین اسلامی است، زیرا این افراد فریب خورده که از سابق و قبل از حمله منافقین به اسلام‌آباد در زندانها بوده‌اند و هیچ‌گونه فعالیت جدیدی بر ضد نظام اسلامی نکرده‌اند، نه محاربند و نه مرتد و نه یاغی، بلکه افراد خام و

بی تجربه‌ای هستند که تحت تأثیر تبلیغات سران منافقین واقع شده و خیال کرده‌اند اسلام اصیل و انقلابی همان است که منافقین دارند، چون آنان شعار طرفداری از محرومین را می‌دهند و به همین علت سر موضع خود باقی هستند و معتقد شده‌اند راه صحیح اسلام، راه منافقین است. آیت‌الله منتظری می‌گوید که حمله نظامی منافقین در غرب، در تابستان ۶۷، ربطی به این فریب خوردگانی که از سابق در زندانها بوده‌اند ندارد. کسانی که در حمله منافقین در غرب شرکت داشته و در جنگ دستگیر شده‌اند محارب و یاغی هستند و اعدام آنان را جامعه پذیرا است، ولی اعدام افرادی که مثلاً نشریه منافقین را سابقاً خوانده و یا پخش کرده‌اند و هیچ فعالیت جدیدی در زندانها بر ضد نظام اسلامی نکرده‌اند، بر خلاف عدل اسلامی و نقض مقررات قضائی اسلام است و خانواده‌های علاقه‌مند به اسلام و نظام را داغدار و زده می‌کند و افکار عمومی را در کشور و در سطح جهان بر ضد امام و نظام بر می‌انگیزد و سوژه تبلیغاتی به دست استکبار می‌دهد که بر ضد امام و نظام فریاد برآورند و دنیا را از تبلیغات علیه ما پر کنند و این در حقیقت یک کمک تبلیغاتی به منافقین و به استکبار جهانی است علیه امام و نظام اسلامی ما.

اگر ما به علت حمله نظامی منافقین در غرب، با همکاری صدام، خشمگین هستیم، این خشم نباید ما را از راه عدالت منحرف کند که زندانیان سابق را با اینکه هیچ‌گونه همکاری در این حمله نداشته و جرم جدیدی هم مرتکب نشده‌اند اعدام کنیم، فقط به این دلیل که آنان سر

موضع خود هستند و از فریبی که خورده‌اند نتوانسته‌اند خود را خلاص کنند و به عقیده غلط خود پای بند هستند، قرآن کریم می‌گوید:

«... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَنْ لَا تَعْدِلُوا، اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»^(۱)

یعنی خشم شما از گروهی، نباید شما را به بی‌عدالتی وادارد، به عدالت عمل کنید که این به تقوی نزدیک‌تر است.

خشم ما از منافقینی که در غرب جنگیده‌اند نباید بر سر این زندانیانی که از سابق در زندانها بوده‌اند فرود آید و انتقام آن متجاوزان را نباید از زندانیانی که هیچ نوع همکاری با متجاوزان نداشته‌اند بگیریم، زیرا این بی‌عدالتی است و قرآن می‌گوید که خشم شما نباید شما را به بی‌عدالتی بکشاند.

نقض قوانین قضاء:

بند پنجم از نامه آیت‌الله منتظری شاخص‌ترین بند این نامه است که می‌گوید: کسانی که قبلاً به کمتر از اعدام محکوم شده‌اند اعدام آنان بدون اینکه جرم جدیدی مرتکب شده باشند، پایمال کردن قوانین اسلام در باب قضاء است. توضیح این مطلب این است که اگر فردی قبل از عملیات «مرصاد» محاکمه شده و قاضی شرع، او را مثلاً به دو سال زندان محکوم کرده است، با پیش آمدن عملیات «مرصاد» این شخص محکوم تغییر ماهیت نمی‌دهد و تبدیل به محاربی که مستحق اعدام باشد نمی‌شود، چون فرض این است که او مرتکب جرم جدیدی نشده

است و گناه منافقینی را که در غرب جنگیده‌اند نمی‌توان به گردن این سمپات زندانی گذاشت.

حضرت امام در حکم اعدام عمومی که متن آن قبلاً نقل شد فرموده‌اند منافقینی که در زندانها سر موضع خود باقی باشند محارب هستند و محکوم به اعدام؛ در حالی که در تحریرالوسیله فرموده‌اند: «محارب کسی است که اسلحه می‌کشد برای ترساندن مردم و ایجاد فساد در زمین»^(۱) و این فرد سمپات محکوم به دو سال زندان، فرض این است که اسلحه نکشیده و مردم را نترسانده است، پس محارب نیست و اعدام او جایز نمی‌باشد.

و نیز حضرت امام در حکم مزبور فرموده‌اند که منافقین به اقرار سرانشان از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و منظورشان این است که چون سران منافقین اقرار به ارتداد کرده‌اند، به این دلیل همه کسانی که در زندانها بر موضع نفاق خود باقی هستند مرتد شده‌اند.

اولاً سران منافقین همیشه به غلط خود را مسلمانان انقلابی معرفی کرده‌اند و شنیده نشده است که کلمه ارتداد بر زبان جاری کرده باشند؛ حالا فرض می‌کنیم سران منافقین کلمه ارتداد گفته‌اند، این سبب نمی‌شود که سمپاتهای موجود در زندانها که نماز خود را هم می‌خوانند مرتد شوند؛ اگر «زید» کلمه کفر بگوید سبب نمی‌شود که «عمرو» کافر شود.

۱- تحریرالوسیله، جلد ۲، ص ۴۹۲، مسأله ۱.

سر موضع بودن مجوز اعدام نیست

حضرت امام در این حکم اعدام عمومی سر موضعی‌ها فرموده‌اند که زندانیانی که بر موضع نفاق هستند محکوم به اعدام‌اند، یعنی فقط سر موضع بودن آنان علت اعدامشان است، در حالی که حضرت علی علیه السلام خوارج را که بر موضع و عقیده خود باقی بودند محکوم به اعدام نکرد. خوارج که علی را کافر می‌دانستند و مبارزه با آن حضرت را واجب می‌شمردند، به علت عقیده باطلی که داشتند محکوم به اعدام نشدند. امام علی علیه السلام درباره خوارج فرمود: «لَا تَمْنَعُهُمُ الْفِيءَ وَلَا تَحُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ دُخُولِ مَسَاجِدِ اللَّهِ وَلَا نُهَيْجُهُمْ مَا لَمْ يَسْفِكُوا دَمًا وَمَا لَمْ يَنَالُوا مُحَرَّمًا...»^(۱) یعنی تا وقتی که خوارج خون نریخته و مرتکب حرامی نشده‌اند ما آنان را از بیت‌المال محروم نمی‌کنیم و از آمدن آنان به مساجد جلوگیری نمی‌نمائیم و آنان را به هیجان نمی‌آوریم.

می‌بینیم که در نظر حضرت علی علیه السلام خوارج فقط به این دلیل که بر موضع خود پافشاری می‌کنند و بر عقیده ابن‌ملجم باقی هستند محکوم به اعدام نیستند، یعنی صرف داشتن عقیده خوارج جرم موجب مجازات اعدام نیست، و اعدام کردن زندانیانی که عقیده منافقین را قبول دارند فقط به دلیل داشتن این عقیده، مخالف سیره حضرت علی علیه السلام است.

و نیز در اصل بیست و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

۱- انساب الاشراف بلاذری، جلد ۲، ص ۳۵۹.

آمده است: «تفتیش عقائد ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرّض و مؤاخذه قرار داد».

حضرت امام قانون اساسی را امضا کرده و ملتزم شده اند به آن عمل کنند، ولی در این حکم اعدام سرموضعی ها، هم دستور تفتیش عقائد به قاضی شرع و دادستان و نماینده اطلاعات داده اند و هم حکم اعدام زندانی را به صرف داشتن عقیده ای صادر کرده اند و بدین صورت، هم امضای خود را که پای قانون اساسی گذاشته اند پایمال نموده و هم قانون اساسی را که بهای خون شهدای انقلاب است نقض کرده اند.

تذکر به امام لازم است:

حضرت امام فرموده اند: «... اگر دیدند من کج می روم به من بگویند کج

نرو...»^(۱)

این سخن طلائی امام همیشه زنده و لازم الاجرا می باشد. این سخن، شوخی و تعارف و یا خفض جناح نیست، بلکه سخنی جدی است که عمل به آن از بسیاری از خطرات بزرگ و بلاهای عمومی که دامنگیر جامعه می شود جلوگیری می کند. بر مبنای همین سخن جدی حضرت امام است که آیت الله منتظری در نامه ۶۷/۵/۹ کوشیده است امام را قانع کند تا از حکم اعدام عمومی سرموضعی ها که در حال خشم و هیجان شدید روحی صادر شده است عدول کنند، زیرا ریختن خون این افراد بر خلاف قوانین اسلام و بر خلاف سیره حضرت علی ع و بر خلاف

۱- روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۴/۱۱.

قانون اساسی است.

در حدیث منقول از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که: «مَنْ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ فَلَا يَقْضِي وَهُوَ غَضْبَانٌ»^(۱) یعنی اگر کسی مسئولیت قضاوت و حکم را به عهده گرفت باید در حال خشم و غضب حکم صادر نکند.

ولی حضرت امام حکم اعدام عمومی سرموضعی‌ها را در حال شدت خشم و غضب و در حال هیجان روحی بسیار شدید صادر کرده‌اند، چون این حکم بعد از خیانت بزرگی که سران منافقین با همکاری صدام مرتکب شدند و به قصد تسخیر تهران و سرنگون کردن جمهوری اسلامی به غرب ایران حمله کردند صادر شده است و طبیعی است که در مقابل این خیانت بزرگ که می‌خواستند حاصل انقلاب اسلامی را نابود کنند، رهبر انقلاب بیش از همه به خشم آیند و غضب شدید، همه وجودشان را فراگیرد و برای نابود کردن همه شاخه‌های نفاق یک حکم عمومی صادر کنند. در خود متن حکم مزبور، در مورد اعدام همه سرموضعی‌ها عباراتی وجود دارد که دلالت بر شدت خشم و غضب حضرت امام می‌کند؛ نظیر: «رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است»، و «امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمائید» که به جای اینکه بفرمایند که در حال خشم و کینه حکم صادر نکنید، برعکس به اعمال خشم و کینه انقلابی امر کرده‌اند. و نیز عبارت: «آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است و سوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند "أَشِدَّادُ عَلَى الْكُفَّارِ" باشند» که به جای اینکه بفرمایند

۱- وسائل الشیعة، جلد ۱۸، ص ۱۵۶، حدیث ۱.

چون مسأله خون افراد مطرح است با حزم و احتیاط و وسواس به تشخیص موضوع بپردازید، برعکس به نفی احتیاط و شدت عمل توصیه فرموده‌اند.

و نیز در پاسخی که به حجة الاسلام احمد خمینی در رابطه با همین حکم اعدام عمومی داده‌اند، فرموده‌اند: «سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید». اینها همه نشان می‌دهد که حضرت امام این حکم اعدام عمومی را دربارهٔ سرموضع‌ها، در حال غیرعادی و تحت تأثیر شدت غضب و التهاب روحی صادر فرموده‌اند و این بر خلاف حدیث پیغمبر اکرم است که می‌فرماید در حال غضب حکم صادر نکنید.

شجاعت آیت‌الله منتظری:

آیت‌الله منتظری که حضرت امام، فقیه عالیقدرش خواند، در موضع یک مجتهد متعهد وقتی که می‌بیند این حکم اعدام عمومی سرموضع‌ها برخلاف قوانین اسلام و بر خلاف مصلحت نظام و در نهایت به نفع سران منافقین و به نفع استکبار جهانی است، نامهٔ ۶۷/۵/۹ را در هشت بند به حضرت امام می‌نویسند تا اگر بتوانند جلوی این ضربهٔ بزرگی را که داشت به انقلاب و اسلام وارد می‌شد بگیرند. این نامه را ایشان در وقتی که حضرت امام نوشتند که هیچ یک از مسئولان بالای نظام جرأت نمی‌کردند به حضرت امام در این باره کلمه‌ای بگویند یا بنویسند، زیرا رد حکم حضرت امام ممکن بود کیفر سنگینی را در پی داشته باشد، ولی آیت‌الله منتظری صریحاً در بند پنجم نامه

مزبور خطاب به امام می‌گویند:

«افرادی که به وسیلهٔ دادگاهها در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون فعالیت تازه‌ای بی‌اعتنائی به همهٔ موازین قضائی و احکام قضا است...».

یعنی سمپاتها یا اعضای منافقین که قبل از عملیات «مرصاد» توسط قاضیان جمهوری اسلامی محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، لابد قاضیان عادل، طبق موازین اسلامی آنان را مستحق اعدام نمی‌دانسته‌اند و فرض این است که مرتکب جرم جدیدی نشده‌اند، پس کیفر آنان همان است که قاضیان به آن حکم کرده‌اند و اعدام آنان بدون جرمی جدید، بی‌اعتنائی به همهٔ قوانین قضائی و مخالفت صریح با نصوص مسلم اسلام است و علاوه بر این، بی‌اعتنائی به احکام قاضیان شرع است که طبق موازین اسلامی، این متهمان را به کمتر از اعدام محکوم کرده‌اند و این بی‌اعتنائی معنایش این است که حضرت امام کمترین ارزشی برای نظر این قضاات عادل قائل نیستند و این تحقیر خوار کننده‌ای نسبت به این قضاات است.

آیت‌الله منتظری با شجاعت قابل ستایشی این حکم اعدام عمومی و به قول خودش، این حکم قتل عام را تخطئه می‌کند و از حضرت امام می‌خواهد که از نو در این باره بیندیشند، و راضی نشوند خون افراد برخلاف موازین اسلامی ریخته شود، و راضی نشوند خانواده‌هایی از مسلمانان متعهد، به ناحق داغدار گردند و از نظام اسلامی زده شوند، و اجازه ندهند وسیلهٔ تبلیغاتی جدیدی علیه جمهوری اسلامی به دست

سران منافقین و به دست استکبار بیفتند، و اجازه ندهند از این طریق اسلام عزیز که همه خونهای پاک شهدا برای آن نثار شده است در سطح جهانی لگه دار شود، و اجازه ندهند که در آینده، تاریخ ما را محکوم کند و بگوید: سران انقلاب اسلامی خودشان احکام اسلام را نقض کردند و از روی خشم و کینه خون بی گناهان را ریختند.^(۱)

تلاش برای جلوگیری از اعدام زنان بچه دار:

آیت الله منتظری در بند هشتم نامه مزبور می نویسد:

«... اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلأ دستور دهید زنان

استثنا شوند، مخصوصاً زنان بچه دار...».

یعنی اجرای دستور اعدام سرموضعی ها، فقط به دلیل سرموضع بودن، درباره همه آنان خلاف شرع است ولی اجرای آن درباره زنان، خصوصاً زنان بچه دار بسیار تکان دهنده تر و اثر منفی آن نیز بیشتر است. در نظر مجسم کنید، زنی زندانی که مثلاً به جرم پخش نشریه منافقین زندانی شده و بچه او در منزل بی سرپرست مانده است و هر روز سراغ مادرش را می گیرد، ناگهان به خانواده او خبر می دهند که مادر این بچه فقط به جرم اینکه سرموضع بوده تیرباران شده است؛ آیا حال این بچه بی مادر شده و حال همه افراد این خانواده چگونه خواهد بود؟ و بدبینی این خانواده و هر کس این قصه را بشنود نسبت به انقلاب و اسلام تا چه حد زیاد خواهد شد؟!

۱- اگر چه حضرت امام می فرمایند: «من به تاریخ کاری ندارم».

حجة الاسلام احمد خمینی در رنجنامه خود می گویند که آیت الله منتظری در این نامه خود حضرت امام را قاتل زنان بیچه دار معرفی کرده است، در حالی که اولاً سخن آیت الله منتظری مبنی بر فرض است، یعنی اگر فرضاً زنان بیچه دار از سر موضوعی ها در زندانها هستند بی جهت اعدام نشوند و ثانیاً معظم له در این نامه کوشیده اند اقللاً جلوی اعدام زنان بیچه دار را بگیرند تا این لگه به دامن رهبر انقلاب نچسبد و حضرت امام قاتل زنان بیچه دار معرفی نشوند، درست به عکس آنچه حجة الاسلام احمد خمینی گفته اند.

کم کردن تعداد اعدامها:

آیت الله منتظری در نامه ۶۷/۵/۹ در بند هشتم کوشیده اند که اگر بتوانند تعداد اعدامها را هر چه می شود کم کنند و از این رو خطاب به حضرت امام می نویسند:

«اقللاً دستور دهید ملاک، اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول

اطلاعات باشد نه اکثریت...».

حضرت امام در حکم اعدام عمومی که متن آن قبلاً نقل شد فرموده اند که برای تشخیص اینکه زندانی سر موضع نفاق هست یا نه، رأی اکثریت قاضی و دادستان و نماینده اطلاعات ملاک است، اگر چه احتیاط در اجماع است.

آیت الله منتظری در نامه مزبور از حضرت امام خواسته اند که دستور دهند به این احتیاطی که فرموده اند الزاماً عمل شود، یعنی اتفاق

نظر سه نفر مذکور ملاک باشد نه اکثریت، تا بدین وسیله خون کمتری ریخته شود.

بدیهی است در مسأله خون مردم، رعایت احتیاط مطلوب شارع است و در موردی که از این سه نفر، دو نفر مثلاً دادستان و نماینده اطلاعات تشخیص بدهند که فلان زندانی بر موضعش باقی است و قاضی شرع تشخیص بدهد که بر موضعش باقی نیست، در اینجا باقی بودن زندانی بر موضع خود، قطعی نیست ولی با این وصف عملاً او اعدام می شود. آیت الله منتظری از حضرت امام خواسته اند در این موارد که سر موضع بودن زندانی قطعی نیست اعدام نشود.

در حدیث منقول از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «ادْرُؤُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ»^(۱) یعنی آنجا که شبهه وجود دارد، حد را جاری نکنید و از مجازات متهم خودداری نمایید. در این موردی که مثال زدیم که یک نفر از سه نفر تشخیص داده است که زندانی بر سر موضع نفاق نیست شبهه وجود دارد، و طبق حدیث مزبور باید حد جاری نشود و زندانی اعدام نگردد ولی عملاً اعدام می شود.

سند افتخار آیت الله منتظری:

از آنچه گذشت روشن شد که هدف آیت الله منتظری از نامه ۶۷/۵/۹ به حضرت امام در این محورها خلاصه می شود:

۱- دفاع از حق و عدالت اسلامی،

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ص ۳۳۶، حدیث ۴.

- ۲- دفاع از حیثیت جهانی حضرت امام،
- ۳- دفاع از حیثیت جهانی انقلاب اسلامی ایران،
- ۴- جلوگیری از ریختن خون افراد، برخلاف موازین اسلامی و در حقیقت، دفاع از آبروی اسلام.

و با توجه به اینکه در آن زمان هیچ یک از مسئولان بالای نظام جرأت نداشتند درباره حکم اعدام سرموضعی‌ها که امام صادر کرده بودند کلمه اعتراضی بر زبان بیاورند، باید گفت که این نامه شجاعانه آیت‌الله منتظری به حضرت امام که اعتراض مجتهدی صاحب نظر به رهبر با اقتدار انقلاب می‌باشد، سند افتخار و مدال شجاعت و ایمان است که در آینده، وجدانهای بیدار همه انسانها به این همه شهامت و جرأت و این همه ایمان و صلابت آفرین خواهند گفت و این سند افتخار برای همیشه در پیشانی تاریخ انقلاب اسلامی خواهد درخشید، شخصیتها می‌آیند و می‌روند و حکومتها به وجود می‌آیند و زائل می‌شوند، ولی شجاعت و صلابت و ایمان و انسانیت و تلاش برای اجرای حق و عدالت و گفتن کلمه حق در آنجا که گفتن آن بهای سنگین دارد، اینها حقایق جاویدانی است که ارزش شخصیتها با ملاک آنها باید سنجیده شود.

با کمال تأسف می‌بینیم حضرت امام در نامه ۶۷/۱/۶ خود، همین نامه آیت‌الله منتظری را که سند افتخار است به نام «دفاعیه از منافقین» خوانده‌اند که عبارت امام قبلاً نقل شده است. عجب! و اسفا! و هزار بار و اسفا! دفاع از حق و عدالت کجا و دفاع از منافقین کجا! دفاع از حیثیت

جهانی حضرت امام کجا و دفاع از منافقین کجا! دفاع از حیثیت جهانی اسلام و انقلاب اسلامی کجا و دفاع از منافقین کجا! انسان سرگیجه می‌گیرد و در بهت و حیرت فرو می‌رود که آخر از کجای نامه آیت‌الله منتظری دفاع از منافقین فهمیده می‌شود؟! آیا اگر کسی بگوید که درباره زندانیان طرفدار گروهک منافقین باید عدالت اسلامی اجرا شود، او دفاع از منافقین کرده است یا دفاع از عدالت؟ آیا اینکه حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند که اگر خواستید ابن ملجم را اعدام کنید یک ضربت بیشتر به او نزنید چون او یک ضربت بیشتر به من نزده است، این سخن علی علیه السلام دفاع از ابن ملجم است یا دفاع از عدالت؟

نهی حضرت علی علیه السلام از اعدام سرموضعی‌ها:

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به بنی‌عبدالمطلب می‌فرمایند: «پس از رحلت من نگوئید چون امیرالمؤمنین کشته شده است ما باید غیر از قاتل او عده دیگری را نیز بکشیم؛ شما حق ندارید غیر از قاتل من کس دیگری را بکشید.»^(۱) مقصود امام این است که شما نباید تحت تأثیر خشم و کینه بگوئید که هر کس همفکر ابن ملجم است و بر موضع خوارج پافشاری می‌کند باید به انتقام خون امام کشته شود.

اینکه حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند که غیر از ابن ملجم بقیه سرموضعی‌های خوارج را نکشید، آیا این سخن امام دفاع از خوارج و همفکران ابن ملجم است یا دفاع از عدالت؟

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۴۷، ص ۴۲۲.

آیت‌الله منتظری می‌گویند که این برخلاف عدالت اسلامی است که چون سران منافقین در غرب کشور با ما جنگیده‌اند، ما همه سرموضعی‌های هوادار و همفکر این گروه را که از سابق در زندانها بوده و محکوم به اعدام نبوده‌اند و به خاطر عقیده خود زندانی شده و جرم جدیدی هم مرتکب نشده‌اند، همه آنان را از مرد و زن و پیر و جوان، بی‌محاكمه اعدام کنیم، به این دلیل که بر سر موضع خود باقی هستند. آیا این دفاع از منافقین است که ایشان گفته‌اند این اعدامها بر خلاف عدالت است یا دفاع از آبروی اسلام؟

چگونه حضرت امام این نامه آیت‌الله منتظری را «دفاعیه از منافقین» خوانده‌اند؟! سبحان‌الله! آیا امام نامه ایشان را نخوانده‌اند و مضمون آن را دیگران همراه با تحریف برای حضرتش نقل کرده و گفته‌اند که ایشان از منافقین دفاع کرده است؟ آیا راست است که می‌گویند بعضی از نامه‌ها را نمی‌گذاشتند به دست حضرت امام برسد و خود بخوانند؟ و آیا این نامه آیت‌الله منتظری نیز از همین نامه‌ها است که نگذاشته‌اند به دست معظم‌له برسد و محتوای آن را به دلخواه خود برای امام نقل کرده و ذهنیتی که خود می‌خواستند برای حضرتش ساخته‌اند؟ نمی‌دانیم شاید چنین باشد، آنچه ما می‌دانیم این است که این نامه آیت‌الله منتظری را به نام «دفاعیه از منافقین» خواندن، فرسنگها از حقیقت دور است و ما توجیهی برای آن نداریم جز اینکه بگوئیم که این ذهنیت و باور را برای حضرت امام ساخته‌اند، و همین منشأ نامه ۶۸/۱/۶ معظم‌له شده است، وگرنه چگونه می‌توان باور کرد که حضرت

امام با آن تقوائی که در ایشان سراغ داریم، علماً و عمداً چنین نسبت خلاف حقیقتی را به چنین شخصیت بزرگی بدهند که یک تهمت بزرگ و گناه کبیره است و موجب سلب عدالت از امام می شود؟! گناه تهمت دو درجه از زنا بزرگ تر و عقابش بیشتر است.

اغفال حضرت امام سابقه دارد:

اینکه افرادی برای حضرت امام ذهنیت و باوری ساخته و ایشان را اغفال کرده باشند باز هم سابقه دارد و خود معظّم له در آخر وصیّت نامه تاریخی خویش مرقوم فرموده اند: «من در طول مدّت نهضت و انقلاب به واسطه سالوسی و اسلام نمائی بعضی افراد، ذکری از آنان کرده و تمجیدی نموده ام که بعد فهمیدم از دغل بازی آنان اغفال شده ام».

یکی از این افرادی که حضرت امام را اغفال کرده و برای ایشان ذهنیت و باوری را بر خلاف حقیقت ساخته بودند، بنی صدر بود که اعتماد امام را جلب کرد و ذهنیتی برای معظّم له ساخت که به وی اطمینان کامل پیدا کردند و به هنگام درگیری شدیدی که بین دکتر بهشتی و همفکرانش از یک طرف و بنی صدر از طرف دیگر وجود داشت، هر چه شهید مظلوم و یارانش نقاط ضعف بنی صدر و کارهای ناروای او را برای حضرت امام شرح می دادند و می گفتند او صلاحیت ریاست جمهوری را ندارد، امام همچنان بر ذهنیت و باور خود باقی بودند و می فرمودند که او صلاحیت دارد و باز اعلامیه صادر می کردند و همه را به اطاعت از بنی صدر امر می فرمودند. آیت الله منتظری در

نامه دو صفحه‌ای خود به امام در تاریخ ۶۵/۱۰/۱۹ نوشته‌اند: «... یاد دارم حضرت‌عالی حدود بیست روز قبل از عزل بنی صدر در نزد من از او تمجید و دفاع فرمودید».

بدون تردید خسارت‌های بسیار عظیمی که به علت اعتماد حضرت امام به بنی صدر، بر انقلاب و اسلام و مردم مظلوم ایران وارد شد هزارها برابر بیش از خسارت‌هایی بود که به علت اعتماد آیت‌الله منتظری به مهدی هاشمی وارد شد.

بالاخره چون ساختن ذهنیت و باور برای حضرت امام سابقه دارد، می‌توان احتمال داد که در مسأله مورد بحث نیز برای حضرت ایشان ذهنیتی ساخته و او را به این باور رسانده باشند که آیت‌الله منتظری در نامه ۶۷/۵/۹ که درباره اعدامها نوشته‌اند، از منافقین دفاع کرده‌اند، و معظم‌له بر مبنای همین ذهنیت و باور، این نامه آیت‌الله منتظری را به نام «دفاعیه از منافقین» خوانده باشند «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ». این است نتیجه القائات و تلقینات بعضی از افرادی که خود را در نزد حضرت امام راستگو و دلسوز جا زده بودند.

سخن حجة الاسلام احمد خمینی:

حجة الاسلام احمد خمینی درباره همین نامه آیت‌الله منتظری اظهار نظر کرده و این نامه را دفاع از منافقین و لیبرالها به شمار آورده‌اند! ایشان در رنجنامه خود خطاب به آیت‌الله منتظری نوشته‌اند: «... نامه‌ای که به تاریخ ۶۷/۵/۹ به حضرت امام نوشته‌اید یقیناً باعث خوشحالی منافقین و

لیبرالها شد و در این نامه قلب امام زمان روحی له الفداء را نیز به درد آورده‌اید...»
در بحث سابق به تفصیل درباره محتوای این نامه آیت‌الله منتظری بحث کردیم و روشن شد که این نامه سند افتخاری است که در یکی از حساس‌ترین مقاطع برای دفاع از حق و عدالت و دفاع از آبروی حضرت امام و آبروی اسلام و انقلاب با شجاعتی درخور ستایش نوشته شده است و بنابراین نوشته حجة الاسلام احمد خمینی درباره این نامه که آن را دفاع از منافقین دانسته است به کلی عاری از حقیقت است و با یک بار مطالعه آنچه قبلاً نوشتیم این حقیقت روشن می‌شود. حالا بحث در این است که آیا آنچه در نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام آمده و این نامه آیت‌الله منتظری را «دفاعیه از منافقین» خوانده‌اند، همین مطلبی نیست که حجة الاسلام احمد خمینی گفته‌اند و نامه آیت‌الله منتظری را دفاع از منافقین پنداشته‌اند؟ و آیا آنچه در نامه امام آمده است از همین منبع القا و تلقین نشده است؟ و آیا این یکی از مواردی نیست که حضرت امام را اغفال کرده و ذهنیتی را که خود می‌خواسته‌اند برای حضرتش به وجود آورده‌اند؟

و نیز حجة الاسلام احمد خمینی در رنجانامه خود درباره همین نامه مورد بحث خطاب به آیت‌الله منتظری نوشته‌اند: «... در نامه ۶۷/۵/۹ مطالبی نوشته‌اید که دل امام و مردم حزب‌الله را خون نموده‌اید که مطالب آن از هر کس باشد در قعر جهنم است...».

باید دانست که عبارت «در قعر جهنم» در نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام هم آمده است، آنجا که خطاب به آیت‌الله منتظری نوشته‌اند: «... برای

اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید...».

آیا آنچه در نامه حضرت امام آمده است همان نیست که در نامه فرزندان آمده است؟ و آیا این مصداقی از اغفال امام نیست که با القائات خود ذهنیتی را که می خواسته اند برای حضرتش به وجود آورده اند و در نامه معظم له منعکس شده است؟ و آیا این یکی از نمونه های مظلومیت حضرت امام نیست؟

یک جمله معترضه:

حجة الاسلام احمد خمینی در مقدمه رنجنامه خود نوشته اند: «... ملاک نوشته من رضایت حق است و روشن شدن حقیقت...»؛ ما در این ادعای ایشان تردید داریم و نمی توانیم بپذیریم که غرض وی رضای خدا و روشن شدن حقیقت باشد، زیرا ایشان می دانسته اند که نامه ۶۷/۵/۹ آیت الله منتظری که آن را به درد آورنده دل امام زمان (عج) معرفی کرده اند، در رابطه با حکم اعدام عمومی سرموضعی های موجود در زندانها نوشته شده است؛ اگر قصد ایشان روشن شدن حقیقت بود باید: اولاً این مطلب را تذکر می دادند که این نامه آیت الله منتظری در رابطه با حکم اعدام عمومی سرموضعی های وابسته به منافقین بوده است که تنها به خاطر عقیده شان از طرف حضرت امام محکوم به اعدام شده اند، و ایشان در نامه خود به این حکم اعتراض کرده اند.

ثانیاً باید متن کامل حکم اعدام عمومی را همراه با سه سؤالی که خود ایشان از پدرشان در مورد حکم مزبور کرده اند، با جواب امام نقل

می‌کردند تا مردم بدانند که با چه منطق و دلیلی، سرموضعی‌ها مرتد و محارب به شمار آمده‌اند.

و ثالثاً باید متن کامل نامه ۶۷/۵/۹ آیت‌الله منتظری را که به این حکم اعتراض کرده‌اند می‌آوردند تا همه بدانند ایشان به چه دلیلی به این حکم اعتراض کرده و گفته‌اند که این خونها به ناحق ریخته می‌شود.

حجة‌الاسلام احمد خمینی این کارها را که حقیقت را روشن می‌کرده است عملاً نکرده‌اند، ولی برای تحریک مردم علیه آیت‌الله منتظری گفته‌اند که نامه ایشان دل امام زمان را به درد آورده، در حالی که چنین نیست و دل امام زمان (عج) هرگز از سخن حق به درد نمی‌آید.

حجة‌الاسلام احمد خمینی عمداً تذکر نداده‌اند که نامه آیت‌الله منتظری در رابطه با حکم اعدام عمومی سرموضعی‌ها برای حضرت امام نوشته شده است تا مردم در بی‌خبری بمانند.

و عمداً متن حکم اعدام عمومی سرموضعی‌ها را نقل نکرده‌اند تا مردم ندانند عده‌ای از زندانیانی که به کمتر از اعدام محکوم بوده‌اند و نیز عده‌ای که اصلاً محاکمه نشده‌اند، همه محکوم به اعدام شده‌اند؛ اعدام بدون محاکمه بی‌آنکه مرتکب جرم جدیدی شده باشند.

و نیز عمداً متن کامل نامه آیت‌الله منتظری را که به این حکم اعتراض کرده‌اند ذکر نکرده تا مردم ندانند حقیقت چیست و ندانند که در این نامه چیزی که دل امام زمان را به درد آورد وجود ندارد ولی چیزی که آن حضرت را خوشحال کند وجود دارد، یعنی تلاش برای احیای عدالت و جلوگیری از ظلم، آن هم ظلمی که به نام اسلام انجام

می‌گیرد!

ما قبلاً متن کامل حکم اعدام عمومی را همراه با متن کامل نامه ۶۷/۵/۹ آیت‌الله منتظری، که اعتراض به این حکم است، ذکر کردیم و با توضیحاتی حقیقت را روشن ساختیم. بار دیگر آن را بخوانید تا بدانید حجة‌الاسلام احمد خمینی چگونه در کتمان حقیقت کوشیده است! حجة‌الاسلام احمد خمینی باز در رابطه با این نامه آیت‌الله منتظری در رنجنامه خود خطاب به معظم‌له نوشته‌اند:

«در همین نامه ۶۷/۵/۹ نوشته‌اید: "ما تا به حال از خشونت‌ها نتیجه‌ای

نگرفته‌ایم" حضرت آیت‌الله! ما اصولاً خشونت‌ی به خرج نداده‌ایم...».

خوب است حجة‌الاسلام احمد خمینی همین متن حکم اعدام عمومی سرموضعی‌ها را به خط خود حضرت امام، که روی پرونده‌های بعضی از سرموضعی‌های اعدام شده هست، در تیراژ میلیونی منتشر کنند و آمار اعدام شدگان سرموضعی را که بعد از عملیات «مرصاد» به موجب همین حکم اعدام شده‌اند از دادگاه‌های انقلاب بخوانند و با ذکر نام‌های آنان در تیراژ میلیونی منتشر سازند و این مطلب را توضیح دهند که این عدّه فقط به خاطر اعتقادشان اعدام شده‌اند نه جرم دیگر؛ تا دنیا بدانند که با چه استدلالی این سرموضعی‌ها مرتد و محارب نامیده شده‌اند و چه تعداد از این گروه طبق حکم مزبور بی‌محاکمه اعدام شده‌اند، آن هم فقط به دلیل سرموضع بودن. این حقایق را برای دنیا روشن کنند تا معلوم شود اینکه ایشان نوشته‌اند «ما اصولاً خشونت‌ی به خرج نداده‌ایم» حقیقت است یا مخفی کردن حقیقت؟

اساساً چرا این حکم امام را در مورد اعدام عمومی سرموضعی‌ها مخفی می‌کنند و چرا آمار اعدام شدگان از سرموضعی‌ها را منتشر نمی‌کنند؟ الآن روزانه آمار اعدام شدگان در رابطه با قاچاق مواد مخدر در رسانه‌ها گفته و نوشته می‌شود، حجة الاسلام احمد خمینی روشن کنند که چرا آمار وابستگان به منافقین که بی‌محاکمه اعدام شده‌اند منتشر نمی‌شود؟ از چه چیزی وحشت دارند؟ مگر کسی باید از اجرای عدالت وحشت داشته باشد؟ آیا ایشان گمان می‌کنند وقتی که نوشتند «ما اصولاً خشونت‌ی به خرج نداده‌ایم» می‌توانند حقیقت را تا ابد مخفی نگهدارند؟ آیت‌الله منتظری که در موضع قائم مقامی رهبری در نامه محرمانه به حضرت امام می‌نویسند: «ما تا به حال از خشونت‌ها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم»، آیا معظّم له که به ادعای خودشان حتی بیش از شورای عالی قضائی از وضع زندانیان خبر دارند، از خشونت‌ی که وجود ندارد سخن می‌گویند؟

حجة الاسلام احمد خمینی باید توجه کنند که با کتمان حقایق در راه تضعیف نظام مقدّس جمهوری اسلامی قدم برمی‌دارند و با نوشتن رنجنامه، ضربه بزرگی به وحدت امت اسلامی زده‌اند؛ رنجنامه‌ای که از کتمان حقیقت و دروغ و تهمت خودداری نکرده و تعداد بسیار زیادی از مردم متدین را به اصل نظام بدبین کرده است.

جمله معترضه در اینجا تمام می‌شود، برگردیم به اصل مطلب، یعنی بحث درباره اینکه حضرت امام نامه ۶۷/۵/۹ آیت‌الله منتظری را به نام «دفاعیه از منافقین» خوانده‌اند.

نامه دیگری از آیت‌الله منتظری به امام:

به دنبال نامه ۶۷/۵/۹ آیت‌الله منتظری به حضرت امام که به منظور جلوگیری از اعدام سرموضعی‌ها نوشته شده بود، ایشان نامه دیگری در همین رابطه در تاریخ ۶۷/۵/۱۳ به حضرت امام نوشتند که متن آن چنین است:

تاریخ ۶۷/۵/۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی

پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۶۷/۵/۹، برای رفع مسئولیت شرعی از خود، به عرض می‌رساند: سه روز قبل، قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مردی مورد اعتماد می‌باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان اخیر حضرت‌عالی به قم آمده بود و می‌گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سرموضع است یا نه، پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت: آری، پرسید: حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری، پرسید: حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی؟ گفت: آری، پرسید: حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند؟ وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت. گفت: معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد.

و این قاضی شرع می‌گفت: من هر چه اصرار کردم پس ملاک، اتفاق آراء باشد نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و دیگران

عملاً تحت تأثیر می‌باشند.

حضرت تعالی ملاحظه فرمائید چه کسانی با چه دیدی مسئول اجرای فرمان مهم حضرت تعالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می‌باشند.
والسّلام علیکم ورحمة اللّٰه و برکاته.

حسینعلی منتظری

مقصود آیت‌الله منتظری این است که اساساً اعدام سرموضعی‌ها، فقط به خاطر سرموضع بودن، بر خلاف موازین اسلامی است، به علاوه تشخیص سر موضع بودن گاهی به گونه‌ای انجام می‌شود که عملاً آنکه سر موضع نیست سر موضع به حساب می‌آید و اعدام می‌شود. قاضی شرع که خود از مجریان حکم و یکی از سه نفری بوده است که باید تشخیص بدهند که فلان زندانی سر موضع هست یا نه، خود موردی را دیده و نقل کرده است که فردی سر موضع نبوده است ولی عملاً معامله سرموضعی با او کرده و اعدامش نموده‌اند! این قاضی با وجدان درد دل خود را، که می‌بیند عدالت پایمال می‌شود و خونها به ناحق می‌ریزد، با آیت‌الله منتظری در میان می‌گذارد و معظّم‌له نیز برای رفع مسئولیت شرعی از خود، نامه فوق را به حضرت امام می‌نویسند، ولی آیا این نامه به دست امام رسیده است یا نه، نمی‌دانیم.

نوشته‌ای دیگر از آیت‌الله منتظری:

در رابطه با حکم اعدام سرموضعی‌ها، آیت‌الله منتظری یادداشت

دیگری - چند روز بعد از نامه دوم به امام - می نویسد، ولی این بار خطاب ایشان به مقامات قضائی مأمور اجرای حکم حضرت امام است که آنها را خواسته بودند و پس از صحبت‌های مفصل این یادداشت را که از قبل آماده کرده بودند به آنها می دهند. ایشان سعی کرده‌اند این مسئولان را قانع کنند که این حکم اعدام عمومی را اجرا نکنند. و اینک متن یادداشت:

خطاب به آقایان تیری (قاضی شرع)، اشراقی (دادستان)، رئیسی (معاون دادستان)، پورمحمدی (نماینده اطلاعات در اوین برای اجرای حکم امام)
تاریخ ۶۷/۵/۲۴

بسمه تعالی

۱- من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده‌ام، چه در زندان و چه در خارج زندان، فرزند مرا آنان به شهادت رساندند، اگر بنا بر انتقام جوئی باشد من بیشتر باید دنبال کنم، ولی من مصلحت اسلام و انقلاب و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم.
۲- اینگونه قتل عام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیر، قطعاً در درازمدت به نفع آنهاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند، مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است.
۳- روش پیغمبر را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن ببینید به چه نحو بوده است، پیغمبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدا لقب رحمة للعالمین گرفت، روش امیرالمؤمنین با اهل جمل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید.

۴- بسیاری از افرادِ سر‌موضع را رفتار بازجوها و زندانبانها، آنان را به سر‌موضع کشانده و الاّ قابل انعطاف بودند.

۵- مجرّد اینکه اگر آنان را آزاد کنیم به منافقین ملحق می‌شوند موجب صدق عنوان محارب و یاغی بر آنان نمی‌شود. امیرالمؤمنین نسبت به ابن‌ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با اینکه خودش فرمود او قاتل من است.

۶- مجرّد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و یاغی نمی‌کند و ارتداد سران فرضاً، موجب حکم به ارتداد سمپاها نمی‌شود.

۷- قضاوت و حکم باید در جوّ سالم و خالی از احساسات باشد «لَا يَقْضِي الْقَاضِي وَهُوَ غَضَبَان»؛ الآن با شعارها و تحریکات، جوّ اجتماعی ما ناسالم است، ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم، به جان اسراء و زندانیان سابق افتاده‌ایم، وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید، زیر سؤال بردن همه قضاات و همه قضاوت‌های سابق است، کسی را که به کمتر از اعدام محکوم کرده‌اید به چه ملاک اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقاتها و تلفن‌ها را قطع کرده‌اید، فردا در جواب خانواده‌ها چه خواهید گفت؟

۸- من بیش از همه به فکر حیثیت حضرت امام و چهره ولایت فقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند. این همه ما در فقه بحث احتیاط در دماء و اموال کردیم همه غلط بود؟

۹- من چندین نفر از قضاات عاقل و متدین را دیدم که ناراحت بودند و از نحوه اجراء شکایت داشتند و می‌گفتند تندروی می‌شود و نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی‌جهت حکم اعدام اجرا شده است.

۱۰- در خاتمه، مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ فکر و برداشت

است، یک نحو منطق است و منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد؛ باکشتن حل نمی شود بلکه ترویج می شود. انشاءالله موفق باشید. ح-م.

می بینیم که این نوشته لبریز است از احساس مسئولیت و دلسوزی برای حیثیت حضرت امام و تلاش برای جلوگیری از خونریزی به ناحق به نام اسلام و کوشش برای حفظ حیثیت اسلام و نظام جمهوری اسلامی. در این نوشته استناد شده است به قول چندین نفر از قاضیان عادل که با ناراحتی می گفته اند که در موارد زیادی بی جهت حکم اعدام اجرا شده است. این قاضیان عادل خود مسئول تشخیص موضوع و از نزدیک ناظر اعدامهای بیجا بوده اند. اینان قاضیان شرع بوده و از احکام قضائی اسلام اطلاع داشته اند و از روی آگاهی به احکام اسلام می گویند که این خونها به ناحق ریخته می شود؛ این قاضیان با وجدان نه منافق بوده اند و نه لیبرال که بخواهند مطلبی را القا کنند. آیت الله منتظری می خواهند در این نوشته گوشزد کنند که این حکم اعدام عمومی سرموضعی ها که در حال شدت خشم و التهاب و در وضع غیرطبیعی صادر شده است بر خلاف عدالت اسلامی و موجب تضعیف نظام و اسلام است و اجرای آن معصیت خدا است و اطاعت از اولی الامر آنجا که معصیت خدا باشد جایز نیست که «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»، آنجا که معصیت خالق باشد اطاعت از مخلوق، اگر چه اولی الامر باشد، جایز نیست بلکه نهی چنین اولی الامری واجب است که از حدود خدا تجاوز نکند.

کتمان حقیقت و تحریف واقعیت:

حجة الاسلام احمد خمینی به منظور القای این فکر که آیت الله منتظری تحت تأثیر خط منافقین - که به گفته وی در بیت ایشان نفوذ دارند - قرار گرفته است، در آخر رنجامه خود با اشاره به همین نوشته معظم له چنین نوشته اند:

«... سخنم را با تفکر جدید جنابعالی در نامه به آقای نیری که باز حکایت از همان خط منافقین خلق در بیت جنابعالی دارد به اتمام می رسانم، نوشته اید: "مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ تفکر و برداشت است، یک نحو منطق است، منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد با کشتن حل نمی شود بلکه ترویج می شود؛" حضرت آیت الله منتظری! اولاً چه شد که منافقین پس از ده سال دوباره مجاهدین شدند که اگر منطقتشان را تصحیح کنند بر نظام اسلامی امام رجحان داشته باشند...».

حجة الاسلام احمد خمینی در این عبارت دو ادعا علیه آیت الله منتظری دارند: یکی اینکه چون معظم له در نامه به آقای نیری کلمه «مجاهدین» را به جای «منافقین» به کار برده اند، این دلیل است که ایشان به عقیده منافقین تمایل دارند؛ و ادعای دوم اینکه آیت الله منتظری معتقد هستند که اگر منافقین منطق خود را تصحیح کنند، مرام آنان بر نظام اسلامی امام خمینی رجحان دارد.

درباره ادعای اول می گوئیم: این نوشته آیت الله منتظری چنان که

دیدید ده بند است و معظّم له در بند اوّل و پنجم و هفتم آن کلمه «منافقین» را درباره این گروهک به کار برده‌اند و در بند دهم که کلمه «مجاهدین» را به کار برده‌اند، اشاره به نامی کرده‌اند که این گروهک برای خود انتخاب کرده است. چنان‌که حضرت امام خمینی در وصیت‌نامه خود ص ۲۹ در بند «ن»، کلمه مجاهد را درباره منافقین به کار برده‌اند، یعنی این گروهک را با همان نامی که آنان برای خود برگزیده‌اند یاد کرده‌اند، آیا این دلیل است که حضرت امام به تفکّر منافقین تمایل دارند؟ حجة الاسلام احمد خمینی خود دیده که آیت‌الله منتظری در نامه مورد اشاره وی سه دفعه کلمه «منافقین» را در باره این گروهک به کار برده‌اند، ولی چون این نوشته معظّم له منتشر نشده است و مردم از آن خبر ندارند، حجة الاسلام احمد خمینی عمداً کتمان حقیقت کرده و متن کامل نوشته آیت‌الله را نقل نکرده‌اند تا مردم از حقیقت مطلب آگاه نشوند و ایشان بتوانند به کار بردن کلمه «مجاهدین» را دلیل تمایل معظّم له به تفکّر منافقین قرار دهد و از این طریق مردم را علیه آیت‌الله منتظری تحریک کند و این یک خیانت عمدی است.

اما ادّعی دوّم حجة الاسلام احمد خمینی که وانمود کرده آیت‌الله منتظری معتقد هستند که اگر منافقین منطق خود را تصحیح کنند مرام آنان بر نظام اسلامی امام رجحان دارد، باید بگوئیم ایشان برای ادّعی خود باید دلیل بیاورند، و اگر دلیلی داشتند می‌آوردند و چون دلیل نیاورده‌اند مردم باید بدانند که این یک تهمت بزرگ و گناه کبیره است که دو درجه از زنا بدتر است. کدام سفیهی باور می‌کند آیت‌الله منتظری که

چهل سال است همراه و همگام و هم‌رزم و همفکر امام خمینی بوده و در مراحل بسیار سخت از خطّ امام دفاع کرده و از طرفی از همان روزهای اوّل تا امروز با منافقین مبارزه کرده است، چنین شخصیتی معتقد باشد که اگر منافقین منطق خود را تصحیح کنند مرام آنان بر نظام اسلامی امام رجحان دارد؟! آیا حجة الاسلام احمد خمینی خیال کرده‌اند برای دیوانگان چیز می‌نویسند که این‌طور گستاخانه حقایق را کتمان و واقعیات را تحریف می‌کنند؟!

بحث درباره ادّعی دوم امام:

در آغاز فصل دوم گفتیم که در جمله دوم از نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام سه ادّعا وجود دارد که بحث درباره ادّعی اوّل را تا اینجا کامل کردیم و اینک وارد بحث درباره ادّعی دوم می‌شویم. ادّعی دوم این بود که عدّه خیلی کمی از منافقین که به علّت جنگ مسلحانه بر ضدّ نظام محکوم به اعدام شده بودند، منافقین تعداد آنان را به نقل از آیت‌الله منتظری به هزارها هزار رسانده‌اند و به تعبیر امام به آلف الوف رساندند.

باید دانست سه نامه‌ای که آیت‌الله منتظری در رابطه با حکم اعدام عمومی سر موضعی‌ها نوشته‌اند که متن هر سه را قبلاً نقل کردیم، دو نامه از این سه نامه خطاب به حضرت امام بود، یکی به تاریخ ۶۷/۵/۹ و دیگری به تاریخ ۶۷/۵/۱۳ و سوّمی خطاب به حجة الاسلام آقای نیری و غیره به تاریخ ۶۷/۵/۲۴ بود، نامه اوّل و سوّم اعتراض به حکم اعدام

عمومی سر موضعی‌ها بود که آیت‌الله منتظری مدّعی بودند آنان مستحق اعدام نیستند، چون قبل از عملیات «مرصاد» زندان شده بودند و در جنگ مسلحانه شرکت نداشته‌اند و مرتکب جرم جدیدی نیز نشده بودند و بعضی از آنان قبلاً به کمتر از اعدام محکوم شده بودند و بعضی بلا تکلیف بودند. سخن آیت‌الله منتظری در نامهٔ اول و سوم این بود که عدالت اسلامی و قوانین قضائی اجازه نمی‌دهند جرم کسی را به پای کس دیگری بنویسند که مرتکب آن جرم نشده است و اگر سران منافقین در غرب کشور جنگ مسلحانه کرده‌اند نمی‌توان کسانی را از وابستگان منافقین که از سابق در زندانها بوده‌اند و نه در جنگ شرکت کرده و نه مرتکب جرم جدیدی شده‌اند، به گناه آنان که جنگیده‌اند مؤاخذه کرد و محکوم به اعدام نمود. آری کسانی از منافقین که در جنگ مسلحانه شرکت کرده و دستگیر شده‌اند، محارب محسوب می‌شوند و اعدام آنان را ملت پذیرا است و ظاهراً اثر سوئی ندارد. بنابراین آیت‌الله منتظری منافقین و هواداران آنان را دو دسته کرده‌اند؛ یک دسته آنان که قبل از عملیات «مرصاد» به علت کارهای تبلیغاتی از قبیل پخش نشریه، دستگیر و زندانی شده بودند و دستهٔ دیگر کسانی که در جنگ مسلحانه در عملیات «مرصاد» دستگیر شده بودند. معظم‌له نسبت به اعدام دستهٔ دوم اعتراضی نداشتند و اعتراض ایشان فقط نسبت به اعدام دستهٔ اول بود.

آیت‌الله اعتراض خود را دربارهٔ حکم اعدام دسته اول، طی نامه‌های محرمانه برای حضرت امام و بعضی از مقامات قضائی که مأمور اجرای

حکم بودند فرستادند و رونوشت آنها را برای شورای عالی قضائی ارسال داشتند و نیز به بعضی از قُضات امین که خود به این حکم اعدام عمومی معترض بودند رونوشت نامه‌ها را دادند.

گزارش بی بی سی از لندن:

چنان‌که قبلاً اشاره شد ردّ و بدل شدن سه نامه آیت‌الله منتظری در اعتراض به اعدام سر موضعی‌ها، بین مقامات و حضرت امام به صورت محرمانه بود و عموم مردم از این جریان خبر نداشتند، تا اینکه پس از هفت ماه رادیو بی بی سی از لندن این سه نامه را مطرح کرد^(۱) و توضیح داد که طبق تشخیص کارشناسان این نامه‌ها به خطّ خود آیت‌الله منتظری است و ایشان به حکم اعدام سر موضعی‌های وابسته به منافقین که در جنگ مسلحانه شرکت نداشتند و قبلاً محکوم به اعدام نبوده‌اند اعتراض کرده و گفته‌اند که این حکم اعدام عمومی، مخالف اسلام است و به آبروی امام و نظام ضربه می‌زند. بی بی سی خلاصهٔ مضمون این سه نامه را همراه با توضیح و تفسیر در اواخر سال ۶۷ یعنی هفت ماه بعد از صدور نامه‌ها پخش کرد و این خوراک تبلیغاتی بسیار مناسب و مؤثری بود برای دشمنان داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران در سراسر جهان که بر ضدّ نظام اسلامی تبلیغات وسیعی راه بیندازند و بگویند که قائم‌مقام رهبری با اینکه از خود نظام است به رهبر

۱- شنیده شد که روزنامهٔ بنی‌صدر نیز در پاریس این سه نامه را چاپ کرده و روی آن مانور داده بود.

انقلاب اعتراض دارد و می‌گوید که حکم اعدام عمومی سر موضعی‌های منافقین که در جنگ شرکت نکرده و علیه جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه نداشته‌اند، هم بر خلاف قوانین اسلام است و هم اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز به آبروی رهبر انقلاب و حیثیت نظام اسلامی ضربه می‌زند.

بدیهی است که پخش این مطالب از طریق رادیو بی بی سی که به حدود سی زبان در دنیا منتشر می‌شود از زبان و قلم قائم‌مقام رهبری، هم در داخل ایران و هم در سراسر جهان بازتاب بسیار گسترده‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی ایران داشت و منافقین نیز فرصت مناسبی به دست آوردند که با استناد به این نامه‌های قائم‌مقام رهبری و با چند برابر جلوه دادن تعداد اعدام شدگان، همراه با فحاشی و ناسزاگویی به رهبر کبیر انقلاب و سایر مسئولان نظام و به قائم‌مقام رهبری، بر ضد نظام اسلامی عربده‌جویی کنند و در رادیوی خودشان بیشترین فحش را بدهند و مردم را به سرنگون کردن جمهوری اسلامی ایران تحریک نمایند.

طبیعی است که در چنین جو ناسالمی، استکبار جهانی هم با همه وسائل تبلیغاتی خود از این سوژه جدید بر ضد نظام جمهوری اسلامی ایران بیشترین بهره‌برداری را بکند و به چندین زبان تبلیغات بسیار گسترده‌ای علیه نظام مقدس اسلامی راه بیندازد و وانمود کند که سرنگون کردن این نظام به نفع عدالت و تمدن و انسانیت و حقوق بشر است، زیرا به گفته قائم‌مقام رهبری خود نظام، رهبرش حکم اعدام چند

هزار نفر را بر خلاف قوانین اسلام صادر کرده و مورد اعتراض قائم مقامش واقع شده است، پس باید این نظام بنیادگرا سرنگون شود و مثلاً رضا پهلوی به ایران برگردد و سلطنت را به دست گیرد و ایران را به راه سعادت سوق دهد!^(۱)

ناراحتی بسیار شدید حضرت امام و رجال نظام:

ناگفته پیداست که پس از درز کردن این مسأله به خارج و تبلیغات مسموم منافقین و استکبار علیه نظام و حضرت امام، در درجه اول رهبر انقلاب ناراحت می شوند و در درجه دوم آیت الله منتظری و در درجات بعد سایر رجال نظام از این رویداد شدیداً ناراحت می شوند؛ ولی در میان همه رجال نظام آیت الله منتظری سه ناراحتی دارند: یکی اینکه چرا حکم اعدام چند هزار نفر که به عقیده وی بر خلاف اسلام است صادر شده است؟ و دوم اینکه چرا تلاش وی برای جلوگیری از اجرای آن بی نتیجه مانده است؟ و سوم اینکه چرا این مسأله به خارج سرایت کرده و این همه تبلیغات ویران کننده بر ضد حضرت امام و نظام اسلامی در سطح جهان به صورت بسیار گسترده ای به راه افتاده است؟ پس ناراحتی آیت الله سه بُعدی است در حالی که دیگران فقط از درز کردن این قضیه به خارج ناراحتند. با همه اینها ناراحتی اصلی از

۱- ریگان رئیس جمهوری اسبق امریکا در یک مصاحبه مطبوعاتی در فرانسه گفت: من اطمینان دارم که رضا پهلوی روزی به ایران بر می گردد. (رادیو صدای آمریکا تیرماه ۶۸).

ناحیه امام است که قائم مقام رهبری را نشانه گرفته است و به معظّم له شلیک می شود و از این زمان است که اعتراضات شدیدی از داخل نظام متوجّه آیت الله منتظری می شود و به طور خصوصی انگشت اتهام را به سوی معظّم له دراز می کنند و می گویند که اگر ایشان این نامه های اعتراض را به امام و دیگران نمی نوشتند کار به اینجا نمی رسید و بوقهای تبلیغاتی منافقین و استکبار تا این حد بر ضدّ جمهوری اسلامی سم پاشی نمی کردند و در همین رابطه است که در نامه حضرت امام در تاریخ ۶۸/۱/۶ خطاب به آیت الله منتظری آمده است:

«... در همین دفاعیه شما از منافقین، تعداد بسیار معدودی که در

جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را

منافقین از دهان و قلم شما به آلف الوف رساندند و می بینید که چه

خدمت ارزنده ای به استکبار کرده اید!».

ببینید لحن امام تا چه حد کوبنده و آزاردهنده است، و این است انگشت اتهامی که به سوی آیت الله دراز می شود و می خواهد بگوید که نوشتن نامه اعتراض در مورد اعدام عمومی سر موضعی ها موجب این ضربه تبلیغاتی عظیم شد و امام و نظام را زیر سؤال برد، خصوصاً با توجه به اینکه کلمه چند هزار در مورد اعدامیها در یکی از نامه ها به کار برده شده است. حجّة الاسلام احمد خمینی اشاره به نامه اول از این سه نامه آیت الله منتظری می کند و می گوید که صاحب این نامه در قعر جهنّم است (رنجنامه احمد خمینی).

عوامل به وجود آورنده این مسأله:

در اینجا لازم است با دقتی موشکافانه این مسأله زیر ذرّه بین برود و توضیح داده شود که چه اموری در پیدایش این مسأله دخیل بوده و چه عاملی نقش بیشتر را داشته و بیشترین مسئولیت متوجه کیست؟ عواملی که در پیدایش این مسأله بسیار حادّ و غم‌انگیز و این رسوائی بین‌المللی دخالت داشته‌اند، به ترتیب زمانی به قرار ذیل است:

۱- حکم اعدام عمومی همه سر‌موضعی‌های وابسته به منافقین در زندانهای سراسر ایران که قبل از عملیات «مرصاد» به علل گوناگون دستگیر و زندانی شده بودند، که این حکم در یک حالت غیرعادی و در شدت خشم و هیجان روحی بسیار شدید از طرف حضرت امام صادر شده و با خط معظّم‌له در اختیار مقامات قضائی نهاده شد تا اجرا شود.

۲- ناراحتی بسیار شدید عده‌ای از قاضیان شرع که خود مأمور اجرای این حکم بودند و آنان هم این حکم را بر خلاف موازین شرعی می‌دانستند و هم به نحوه اجرای آن اعتراض داشتند و می‌گفتند که در این قضیه تندروی می‌شود و بعضی از افراد زندانی که سر‌موضع نبودند به نام سر‌موضع اعدام می‌شوند. این قاضیان که به آسانی دستشان به امام نمی‌رسید به آیت‌الله منتظری رجوع کرده و از وی خواستند که جلوی این خون‌ریزی بی‌دلیل را اگر می‌تواند بگیرد.

۳- احساس مسئولیت شدید آیت‌الله منتظری در این قضیه، همراه با ناراحتی فوق‌العاده که خواب را از وی گرفته بود و خود را ناچار دیدند

که برای رفع مسئولیت الهی به حضرت امام و مقامات قضائی نامه بنویسند و با استدلالهای مندرج در این نامه‌ها از امام و مسئولان ذی ربط بخواهند که از این اعدامهای - به قول ایشان خلاف شرع - جلوگیری شود و بی‌جهت آبروی حضرت امام و نظام لگه‌دار نشود.

۴- آن دستی یا دست‌هایی که این سه نامه محرمانه را به خط آیت‌الله منتظری با هر حيله‌ای بود به خارج ایران نفوذ دادند تا به دست بی‌بی‌سی و نشریات ضد انقلابی و روزنامه‌ها و مجلات خارجی افتاد و به گوش همه دنیا رسید و وسیله تبلیغات دشمنان بر ضد نظام مقدس اسلامی ایران در سطح جهان شد.

اینها بود عواملی که به ترتیب زمانی موجب پیدایش این مسأله حاد و نگران کننده شد که خشم بسیار شدید حضرت امام را برانگیخت و به دنبال آن شد آنچه که نباید بشود.

اصلی‌ترین عامل چه بود؟

در میان چهار عامل یاد شده، آن عاملی که از نظر زمانی مقدم بر سه عامل دیگر بود و اگر به وجود نمی‌آمد سه عامل دیگر نیز وجود نداشتند، همان عامل اول یعنی همان حکم اعدام عمومی سر موضعی‌ها در سراسر کشور بود که اگر این حکم اعدام عمومی از طرف حضرت امام صادر نشده بود، قاضیان شرع که خود باید در تشخیص موضوع شرکت کنند از این حکم که به عقیده آنان خلاف شرع بود ناراحت نمی‌شدند و به آیت‌الله منتظری رجوع نمی‌کردند که برای جلوگیری از

اجرای آن چاره‌جوئی کنند و طبعاً ایشان نامه به امام نمی‌نوشتند و آنگاه نامه‌ای نبود تا به دست بی بی سی و رسانه‌های گروهی استکبار بیفتد و علیه امام و نظام اسلامی تبلیغ کنند و چهره این نظام مقدّس و زعیم عظیم آن را در سطح جهان خدشه‌دار سازند.

اگر بعد از خیانت بزرگی که سران منافقین در حمله به غرب کشور با همکاری صدام انجام دادند، آن خشم شدید و فوق‌العاده در حضرت امام به وجود نمی‌آمد و یا اگر پس از به وجود آمدنش، این خشم سرکش با قدرت صبر و خویشتن داری و کظم غیظ مهار می‌گشت و در نطفه خفه می‌شد و در این حال، قدرت اندیشه به کار می‌افتاد و به این نکته توجه می‌شد که حکم اعدام سر موضعی‌های وابسته به منافقین، فقط به علّت عقیده‌ای که دارند نه به دلیل جرمی که مرتکب شده‌اند، بر خلاف قوانین قضا و جزا در اسلام و مخالف اصل بیست و سوم قانون اساسی است، در این صورت چنین حکم اعدامی در مورد این تعداد زیاد که مستحق اعدام نبودند صادر نمی‌شد و طبعاً فریاد اعتراض قاضیان شرع بلند نمی‌گشت و آیت‌الله منتظری تحت فشار احساس مسئولیت در برابر خدا و اسلام و وجدان انسانی نامه اعتراض همراه با استدلال‌های غیرقابل ردّ نمی‌نوشتند، تا بعداً به دست دشمن بیفتد و مورد سوءاستفاده تبلیغاتی قرار گیرد.

بنابراین پس از به وجود آمدن عامل اول، پیدایش سه عامل دیگر طبیعی و غیرقابل اجتناب بود، زیرا قاضیان شرع وقتی که می‌بینند به نام اسلام خون بی‌گناهان ریخته می‌شود، به علّت تقوا و تعهدی که دارند،

نمی‌توانند فریاد اعتراض خود را بلند نکنند و نیز قائم‌مقام رهبری وقتی که در موضع یک مجتهد صاحب فتوی و متعهد می‌بینند احکام قضائی و جزائی اسلام گستاخانه نقض و پایمال می‌شود، نمی‌توانند علیه این قانون‌شکنی نامه برای حضرت امام و مسئولان قضائی نویسند و برای جلوگیری از این خونریزی بی‌دلیل و ظالمانه استدلال نکنند و برای رفع مسئولیت از خود سه‌نامه پی در پی برای حضرت امام و دیگران نفرستند.

و نیز عوامل بی‌بی‌سی و دیگر رسانه‌های استکباری که کار طبیعی و رسمی‌شان گرفتن خبر و به دست آوردن مدارک اصیل به ویژه دستخط شخصیتها در سراسر دنیا است نمی‌توانند از این مدارک حساس چشم‌پوشی کنند، بنابراین آنها نیز به‌طور طبیعی کار خود را کرده‌اند. از آنچه گذشت روشن شد که عامل اصلی این موج تبلیغاتی زیان‌آور - در مورد اعدام سر‌موضعی‌ها - علیه امام و نظام که رهبر کبیر انقلاب را شدیداً به خشم آورد همان شدت غضب و التهاب و هیجان غیرقابل کنترل بود که بعد از عملیات مرصاد در روح ناآرام امام عظیم پدید آمد و چون شراره آتش در قالب حکم اعدام عمومی همه سر‌موضعی‌های زندانی، روی کاغذ آمد و به اجرا گذاشته شد و در آن حال غیرطبیعی، لهیب آتش خشم به قدری شدید بود که مجال هرگونه تفکر و اندیشیدن درباره صحت و عدم صحت این حکم را از صادر کننده حکم گرفته بود، و در همین جا نطفه اصلی حربه تبلیغاتی علیه امام و نظام بسته شد؛ و اینجاست که باید گفت: از ماست که بر ماست.

پس هر چه نفرت و نفرین هست باید بر سر این خشم سرکش و ایمان سوز فرود آید که چون شراره آتش جهنم، همه چیز را می سوزاند و در حمله سوزنده خود نه خدا می شناسد و نه وجدان، نه به عدالت می اندیشد و نه به اسلام، نه به حیثیت جهانی امام و نظام، و نه به خونهای پاک شهیدانی که به انقلاب و اسلام آبرو دادند، و نه به دلهای سوخته مادران و همسران این شهیدان، همه این آبرو و حیثیت را و همه این پرستیژ جهانی و جلالت و عظمت به دست آمده را در آستانه یک چیز قربانی می کند، در آستانه انتقام، آن هم انتقام از اسیرانی زندانی که هیچ گونه همکاری با جنایتکاران حمله نظامی غرب کشور نداشته اند! انتقام از بی گناهان به جای مجرمان. حالا می فهمیم که در این رسوائی بین المللی باید انگشت اتهام را به سوی این خشم طغیانگر دراز کرد نه به سوی آیت الله منتظری که از عدالت اسلامی دفاع می کند و می خواهد از این ظلم بزرگ جلوگیری کند.

ببینید طغیان خشم اشباع شده که از سپاهیان جهل و شیطان است، چگونه انسان برتر از فرشته را به زنجیر می کشد و به اسارت می گیرد! و حیرت آور است که در همین حال، تلبیس ابلیس کسانی را که کلمه ارتداد نگفته اند مرتد می خواند و افرادی را که اسلحه نکشیده و شرارت نکرده اند محارب می نامد، تا در پوشش این تلبیس، یک توجیه فقهی و شرعی برای این قتل عام وحشت آور بسازد، تا شاید بتواند بعضی از بی خبران را بفریبد! ولی خدا را که نمی تواند بفریبد. هزارها لعنت و نفرین بر آن عناصر ناپاکی که این عارف سالک و این

زعیم عظیم را محاصره کردند و با گزارشها و تحلیلهای خلاف واقع، ذهنیت و باوری برای حضرتش ساختند که نتیجه رنج آور و زیانبخش آن ضربه شدید به حیثیت رهبر و بزرگترین شخصیت اسلام در جهان معاصر و پایمال شدن احکام اسلام به نام اسلام و به دنبال آن درهم شکستن شخصیت دوّمین مرد انقلاب اسلامی ایران بود! بارالها، تو خود عذاب عظیم و آلیمت را بر این نامردمان فرود آر که چه ظلم بزرگی بر رهبر کبیر انقلاب و امام مظلوم عصر ما وارد ساختند که شراره آن دامن ملت و مردم حزب الله و انقلابی و مظلوم ایران را گرفت و دل این مردم رنج دیده و حتی ایمان آنان را سوزاند.

این سه نامه از کجا به خارج درز کرد؟

قبلاً روشن شد که سه نامه آیت الله منتظری در مورد اعتراض به اعدام عمومی سرموضعی ها، به خط خود ایشان توسط بی بی سی مطرح شد و عکس العمل منفی بسیار زیان آوری به همراه داشت. حالا سخن در این است که این نامه های محرمانه از کجا به خارج درز کرد و موجب این همه ناراحتی و عوارض منفی شد؟ مراکز و اشخاصی که این سه نامه محرمانه به آنها داده شده است به قرار ذیل است:

- ۱- دفتر حضرت امام، به منظور اینکه به خود معظّم له برسانند.
- ۲- دفتر شورای عالی قضائی، به منظور اینکه نامه ها به خود شورا برسد.
- ۳- بعضی از قضات قابل اعتماد، که توسط خود آیت الله منتظری

نامه‌ها به آنان داده شده است.

۴- فردی از بیت آیت‌الله منتظری که مسئول رساندن نامه‌ها به بیت حضرت امام و شورای عالی قضائی بوده است. به حسب طبع اصلی مسأله، هر یک از مراکز و یا اشخاص یاد شده ممکن است واسطه رسیدن سه نامه آیت‌الله منتظری به بی‌بی‌سی و دیگر رسانه‌های خارجی شده باشند و نسبت دادن این مطلب به یکی از آنها به طور قطعی، نیاز به دلیل محکم دارد که ما دلیل قطعی برای نسبت دادن این مطلب به یکی از آنها نداریم.

پس از صدور نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام و پیش آمدن آن حادثه بسیار تلخ در مورد قائم‌مقام رهبری، که تبلیغات شدیدی بر ضد آیت‌الله منتظری شروع شد، یکی از محورهای تبلیغی علیه ایشان این بود که می‌گفتند درز کردن سه نامه معظّم‌له به خارج، از بیت خود ایشان بوده است و این را دلیل می‌گرفتند بر اینکه در بیت او عوامل نفوذی وجود دارد که با دشمنان جمهوری اسلامی ایران رابطه دارند و این نامه‌ها را به این منظور که آبروی نظام و امام را ببرند به بی‌بی‌سی و دیگر رسانه‌های خارجی داده‌اند. این تبلیغات منفی علیه آیت‌الله به شدت و به طور پی‌گیر دنبال می‌شد که یک نمونه آن را در اینجا می‌آوریم:

روزنامه کیهان بیانیه‌ای از انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در ارتباط با برکناری آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری درج کرده است که ضمن آن سعی کرده‌اند و انمود کنند که در بیت معظّم‌له، عوامل نفوذی وجود دارد که با خارج رابطه دارند و بر ضد نظام اسلامی کار

می‌کنند و اسرار محرمانه را به دشمن می‌دهند، و از جمله در بیانیه مزبور آمده است:

«... و از همین بیت بود که بسیاری از اطلاعات محرمانه نظام و مکتوبات خصوصی مابین امام و ایشان (یعنی آیت‌الله منتظری) به بیرون درز کرد و بعضاً در روزنامه‌ها و مجلات خارجی و نشریات ضد انقلابی چاپ شد...»^(۱)

مقصود بیانیه از مکتوبات خصوصی، همین سه نامه آیت‌الله منتظری است که در رابطه با حکم اعدام عمومی سر موضعی‌ها به حضرت امام و دیگران نوشته‌اند و بی‌بی‌سی خلاصه مضمون آنها را همراه با توضیح و تفسیر نقل کرد. و در همه جا شایع کردند که عوامل نفوذی بیت ایشان این نامه‌ها را به خارج داده‌اند و همین شایعه به صورت دیکته شده در بیانیه مزبور به نام انجمن اسلامی دانشجویان آمده است، بدون اینکه برای آن دلیلی بیاورند.

آیت‌الله منتظری در نامه پنج صفحه‌ای خود به حضرت امام به تاریخ ۶۸/۲/۱۸ درباره اعتراض خود نسبت به اعدام سر موضعی‌ها توضیحاتی می‌دهد و ضمن آن این مطلب را که نامه‌های اعتراضی وی از بیت معظم به خارج درز کرده باشد را تکذیب می‌کند، قسمتی از عبارات آیت‌الله در نامه مزبور چنین است:

«... نامه من به حضرتعالی راجع به اعدامها مورخه ۶۷/۵/۹ در اثر

اطلاعاتی بود که از بعضی تندروها و تندروها در زندانها داشتم... پس

۱- روزنامه کیهان، سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۸، ص ۱۰.

از اطلاع از دستور اعدامها به وسیله بعضی از قضات که خودشان جداً ناراحت بودند و برای چاره‌جویی به من مراجعه کرده بودند، من شب تا به صبح به جای خواب به عواقب کار می‌اندیشیدم... و پس از خواندن نماز ظهر و عصر و صرف غذا فکر کردم با وضعی که من اطلاع دارم، تندرویهائی می‌شود و به حریم اسلام و مقام معظم رهبری لطمه خواهد زد، در اثر احساس وظیفه نامه را نوشتم و چون شورای عالی قضائی را در این قبیل موضوعات مسئول می‌دانستم فتوکپی آن را هم برای شورا فرستادم... و ضمناً من به دست خود به بعضی از قضات که به حالت اعتراض مراجعه می‌کردند و به نظر من مورد اعتماد بودند، رونوشت نامه‌ها را دادم، حالا پس از هفت ماه به خارج سرایت کرده، افراد بیت من هیچ گناهی ندارند و جوسازی علیه آنان گناه است...».

مقصود آیت‌الله منتظری تکذیب این شایعه است که عمداً شایع کردند و گفتند که از طریق عوامل نفوذی بیت او این نامه‌ها به بی بی سی و دیگر رسانه‌های گروهی خارج رسیده و وسیله تبلیغات بر ضد جمهوری اسلامی شده است.

این تکذیب از طرف معظم‌له شش روز پس از چاپ بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان در روزنامه کیهان نوشته شده است و می‌خواهد تهمت را که به بیت ایشان زده‌اند دفع کند، تهمتی که آنان به نام دانشجویان زده‌اند در روزنامه با آن تیراژ بالا چاپ شده است در حالی که تکذیب آیت‌الله امکان چاپ ندارد مگر به صورت فتوکپی قاچاقی و تک نسخه‌ای، و اینجاست که ضرب‌المثل سعدی مصداق پیدا می‌کند

که: «اینان سنگ را بسته و سگ را رها کرده‌اند».

خلاصه مطلب این شد که درز کردن این سه نامه آیت‌الله منتظری به خارج را نمی‌توان حتماً به بیت ایشان نسبت داد و ممکن است یکی از سه کانال دیگر که قبلاً نام بردیم واسطه انتقال این سه نامه به خارج باشد؛ و ما از منبعی شنیدیم که این سه نامه از طریق دفتر شورای عالی قضائی به دست خبرنگار بی بی سی رسیده است، و این قابل قبول است زیرا خبرنگار بی بی سی کارت رسمی دارد و می‌تواند در این مراکز رفت و آمد کند و خبر و مدرک و دستخط به دست آورد.

رجوع به اصل بحث:

برگردیم به اصل بحث درباره ادعای دوم حضرت امام که خطاب به آیت‌الله منتظری در حالی که لبریز از خشم و غیظ بوده‌اند فرموده‌اند: «... مقدار بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف الوف رساندند...».

در این ادعای دوم حضرت امام، دو مطلب قابل بحث وجود دارد: یکی اینکه ایشان فرموده‌اند که کسانی حکم اعدامشان صادر شده است که در جنگ مسلحانه دستگیر شده‌اند، و دیگر اینکه فرموده‌اند که تعداد این محکومان به اعدام که بسیار اندک بوده است، از زبان و قلم آیت‌الله منتظری در سطح جهان به رقم آلف الوف رسیده است.

بحث دربارهٔ مطلب اول:

برای اینکه بدانیم آیا محکومان به اعدام همان کسانی بوده‌اند که در جنگ مسلحانه دستگیر شده‌اند یا نه، لازم است قسمتی از متن حکم اعدام عمومی را که حضرت امام بعد از عملیات «مرصاد» صادر کرده‌اند در اینجا بیاوریم تا حقیقت قضیه روشن شود. قسمتی از حکم اعدام عمومی که به خط و امضای حضرت امام به دادگاههای انقلاب برای اجرا ابلاغ شد به شرح زیر است:

«از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هرچه می‌گویند از روی حيله و نفاق آنها است و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و با توجه به محارب بودن آنها و جنگهای کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور... کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رأی اکثریت آقایان حجة الاسلام نیری دامت افاضاته و جناب آقای اشراقی و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است. و همین طور در زندانهای مراکز استان کشور رأی اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نمایندهٔ وزارت اطلاعات لازم‌الاتباع می‌باشد، رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است...».

این است قسمتی^(۱) از متن حکم اعدام عمومی گروهک منافقین زندانی و هواداران‌شان که بعد از حمله نظامی منافقین به غرب کشور صادر شده است.

درست دقت کنید ببینید آیا در این حکم، کسانی که در جنگ مسلحانه دستگیر شده‌اند محکوم به اعدام گشته‌اند یا کسانی دیگر؟ حضرت امام در نامه ۶/۱/۶۸ که به نامه «قعر جهنم» معروف شد خطاب به آیت‌الله منتظری فرموده‌اند که محکومان به اعدام کسانی هستند که در جنگ مسلحانه علیه اسلام شرکت کرده‌اند، در حالی که در متن این حکم اعدام عمومی چنان که می‌بینید زندانیانی که بر سر موضع و عقیده خود باقی هستند محکوم به اعدام شده‌اند و اینان کسانی هستند که قبل از جنگ مسلحانه منافقین در غرب، به اتهام وابستگی به این گروهک زندانی شده‌اند و هرگز در جنگ شرکت نداشته‌اند؛ و در متن این حکم، سر موضع بودن به عنوان جرم اینان معرفی شده است نه جنگیدن با اسلام و نظام؛ سر موضع بودن آنان معنایش این است که عقیده به صحت راه این گروهک داشته باشد. در این حکم آمده است که هر کس بر سر موضع نفاق باقی است یعنی عقیده این گروهک را صحیح می‌داند محکوم به اعدام است، یعنی به خاطر عقیده محکوم به اعدام است نه به خاطر جنگیدن با نظام، در حالی که در نامه ۶/۱/۶۸ امام آمده است که محکومان به اعدام کسانی هستند که در جنگ مسلحانه شرکت کرده‌اند، و این برخلاف حقیقت است، یعنی آنچه در نامه ۶/۱/۶۸

۱- متن کامل این حکم در صفحات قبل آمده است.

حضرت امام وانمود شده است که محکومان به اعدام همان کسانی هستند که در جنگ مسلحانه شرکت کرده‌اند صد در صد برخلاف حقیقت است.

آیا حضرت امام هنگام نوشتن نامه ۶۸/۱/۶ فراموش کرده‌اند آن فرمان اعدامی که آیت‌الله منتظری به آن اعتراض داشتند درباره سر موضعی‌های زندانی صادر شده بود نه درباره آنان که جنگ مسلحانه کرده بودند؟ اساساً آیت‌الله به اعدام آنان که در جنگ مسلحانه در عملیات «مرصاد» دستگیر شده بودند اعتراضی نداشتند بلکه صریحاً در نامه ۶۷/۵/۹ به حضرت امام نوشتند: «... اعدام بازداشت‌شدگان حادثه اخیر^(۱) را ملت و جامعه پذیرا است...». معظم‌له درباره اعدام زندانیان سر موضعی که قبل از عملیات «مرصاد» دستگیر شده بودند و نه در جنگ شرکت کرده و نه مرتکب جرم جدیدی شده بودند اعتراض داشتند و در نامه یاد شده به حضرت امام نوشتند که اعدام موجودین از سابق در زندانها که به وسیله دادگاهها با موازینی در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند و فعالیت تازه‌ای نکرده‌اند برخلاف موازین قضائی است.

دروغ بزرگ:

با اینکه حضرت امام حکم اعدام سر موضعی‌هایی را که در جنگ علیه نظام شرکت نداشتند صادر کرده‌اند و آیت‌الله منتظری هم اعتراض به همین حکم اعدام عمومی کرده‌اند، با این وصف چگونه در

۱- مقصود از حادثه اخیر عملیات «مرصاد» است.

نامه ۶۸/۱/۶ خطاب به آیت‌الله منتظری فرموده‌اند که کسانی حکم اعدامشان صادر شده است که در جنگ مسلحانه شرکت داشته‌اند؟! مگر ممکن است حضرت امام -نعوذ بالله- دروغ بگویند؟ آن هم دروغی به این رسوائی؟!

آیا حضرت امام تصور می‌کرده‌اند که چون حکم اعدام سر موضعی‌های زندانی به‌طور کامل محرمانه بوده و عموم مردم از آن خبر ندارند و هرگز فاش نخواهد شد، مصلحت نظام در این است که در نامه ۶۸/۱/۶ خطاب به آیت‌الله منتظری بر خلاف واقع نوشته شود که محکومان به اعدام که تعداد بسیار کمی بوده‌اند، همان کسانی بوده‌اند که در جنگ مسلحانه علیه اسلام شرکت داشته‌اند؟ آیا چنین تصویری وجود داشته است که مصلحت نظام در نوشتن این دروغ بزرگ است؟! آیا فکر نمی‌کرده‌اند که چون فتوایی این حکم اعدام عمومی به خط حضرت امام روی پرونده‌های بعضی از این اعدام شدگان هست، سرانجام روزی فاش خواهد شد و با انتشار دستخط امام در مورد حکم قتل عام سر موضعی‌ها همه دنیا خواهد فهمید که در جمهوری اسلامی ایران، بر خلاف موازین اسلام زندانیانی که مستحق اعدام نبوده‌اند به فرمان رهبر کبیر انقلاب بی‌محاکمه اعدام شده‌اند و قائم‌مقام رهبری که به این قتل عام اعتراض کرده است بلائی به سرش آوردند که تا حال چشم روزگار ندیده است؟!

آیا فکر نمی‌کردند که مخفی کردن حکم اعدام عمومی سر موضعی‌ها و نیز مخفی کردن تعداد این اعدام شدگان برای همیشه

ممکن نیست و بالاخره روزی خواهد رسید که همه حقایق روشن می‌شود و ثبت تاریخ می‌گردد و آیندگان خواهند دانست که چگونه به نام اسلام، احکام اسلام نقض شده است؟

این بود بحث دربارهٔ مطلب اول و خلاصه‌اش این است که آنچه در نامهٔ ۶۸/۱/۶ حضرت امام خطاب به آیت‌الله منتظری آمده است که اعدام شدگان منافق همان کسانی بوده‌اند که در جنگ مسلحانه علیه اسلام شرکت کرده‌اند، صددرصد برخلاف حقیقت است. و اسفا، و اعجابا، و اسلاما!

بحث دربارهٔ مطلب دوم:

مطلب دوم این بود که در نامهٔ ۶۸/۱/۶ حضرت امام، خطاب به آیت‌الله منتظری آمده است:

«... تعداد بسیار معدود اعدام شدگان را منافقین از دهان و قلم شما

به آلف الوف رساندند...».

این اشاره است به آنچه آیت‌الله منتظری در نامهٔ ۸ بندی خود به حضرت امام، در تاریخ ۶۷/۵/۹، در اعتراض به قتل عام سرموضعی‌های زندانی نوشته‌اند و آن نوشته این است:

«... بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز، هم

عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود...».

این نامهٔ آیت‌الله یکی از سه نامه‌ای است که به خط معظّم له به دست عوامل بی‌بی سی افتاد و از رادیو لندن همراه با توضیح و تفسیر پخش

شد و از قول و خط آیت‌الله منتظری نقل کردند که معظم‌له اعدام چند هزار نفر را در ظرف چند روز که عوامل جمهوری اسلامی مشغول انجام آن بودند، محکوم کرده‌اند و از امام خمینی خواسته‌اند که جلوی آن را بگیرند. با انتشار مضمون سه نامه یاد شده از طریق بی بی سی در سراسر دنیا، منافقین نیز به استناد نامه‌های آیت‌الله منتظری روی این مسأله خیلی تبلیغ کردند که قائم‌مقام رهبری نوشته است که اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز محکوم است و او که خودش از ارکان رژیم اسلامی است این خونریزی وسیع را مخالف اسلام و مصلحت نظام می‌داند.

پخش این خبر از رسانه‌های استکباری و رادیو منافقین، حضرت امام را شدیداً ناراحت کرد که شدت این ناراحتی از نامه ۶۸/۱/۶ به خوبی پیداست.

حضرت امام در نامه مزبور خطاب به آیت‌الله منتظری فرموده‌اند که مطالبی که شما می‌گفتید، دیکته شده منافقین بود و از نمونه‌های آن یکی همین آمار است که در مورد محکومان به اعدام، شما از منافقین گرفته‌اید و سپس منافقین از زبان و قلم شما آن را به آلف الوف رسانده و در رسانه‌های گروهی پخش کرده و خوراک تبلیغاتی مناسبی برای استکبار علیه نظام اسلامی فراهم ساخته‌اند و این خدمتی است که شما به استکبار کرده‌اید، و مقصود امام این است که بوقهای تبلیغاتی استکبار از این سوژه استفاده می‌کنند و به گوش همه دنیا می‌رسانند که در نظام جمهوری اسلامی زندانیان سیاسی که به خاطر عقیده‌شان

زندانی شده‌اند به تعداد چند هزار در ظرف چند روز اعدام شده‌اند و این را از قول و خط قائم‌مقام رهبری نقل می‌کنند.

دو سبب برای ناراحتی امام:

حضرت امام در این قضیه به دو علت و سبب ناراحت شده‌اند و این ناراحتی خود را چون پتکی بر سر آیت‌الله منتظری کوبیده‌اند: یکی بدین سبب که حکم اعدام عمومی سر موضعی‌ها که معظم‌له صادر کرده‌اند و می‌خواسته‌اند محرمانه باشد، فاش شده و به گوش جهانیان رسیده است، و دیگر بدین سبب که آمار این اعدامها به تعداد چند هزار به گوش جهانیان رسیده است و این آمار خیلی تکان دهنده و به نظر ایشان خلاف واقع است.

در اینجا لازم است درباره‌ی این دو ناراحتی حضرت امام به بحث و بررسی بپردازیم تا بهتر به حقیقت مطلب واقف شویم. ما در این موضوع حقّ این سؤال را داریم که در مورد ناراحتی اول امام بپرسیم که چرا معظم‌له از فاش شدن حکم اعدام عمومی زندانیان سر موضعی که خود صادر کرده‌اند ناراحت شدند؟ اساساً چرا آن را از اول پنهان کردند؟ اگر این حکم اعدام عمومی به حق بوده و برای اجرای عدالت صادر شده و به سعادت جامعه کمک می‌کند، باید از فاش شدن آن خوشحال باشند و اساساً باید از اول آن را مخفی نکنند. حکم اعدام سلمان رشدی را حضرت امام مخفی نکردند و از انتشار خبر آن ناراحت نشدند، اگر چه به صورت بسیار گسترده‌ای در سطح جهان

منعکس شد، و چون معظم‌له معتقد بودند که این حکم اعدام یک وظیفه دینی و برای خیر و سعادت انسانهاست، نه داعی بر مخفی کردن آن داشتند و نه از انعکاس و انتشار آن در همه رسانه‌های جهانی و استکباری ناراحت شدند. و همچنین احکام اعدام قاچاقچیان مواد مخدر و تعداد اعدامیها در ایران مخفی نیست و حضرت امام از انتشار اخبار این اعدامها و تعداد زیاد آنها ناراحت نمی شدند. اگر حضرت امام معتقد بودند که حکم اعدام عمومی زندانیان سر موضعی وابسته به منافقین که در جنگ مسلحانه علیه نظام شرکت نکرده‌اند، حکمی صحیح و اسلامی و موجب اجرای عدالت بوده است، چرا حضرت ایشان آن را مخفی کردند و چرا از فاش شدن آن تا این حد ناراحت شدند؟ و نیز در سال ۱۳۶۰ در آن شرائط بحرانی که هر روز تعدادی از منافقین اعدام می شدند و اسامی آنان از رسانه‌های گروهی اعلام می شد، حضرت امام نه از این احکام اعدام و اجرای آنها ناراحت می شدند و نه از اعلام کردن تعداد اعدامیها و اسامی آنان. حالا که حضرت امام حکم اعدام عمومی زندانیان سر موضعی را بعد از عملیات «مرصاد» خودشان صادر کرده و تأکید نموده‌اند که آنان در هر مرحله‌ای هستند باید سریعاً بدون محاکمه اعدام شوند، چرا این حکم را مخفی کردند و چرا بعد از فاش شدن این حکم قتل عام تا این حد به خشم آمدند و خشم و خروش خود را بر سر حاصل عمر خود درآوردند که این برخورد و این گونه موضع‌گیری نابجا پشت هر انسان با وجدانی را می‌لرزاند؟! حضرت امام باید خود به این چرا پاسخ بدهند.

اما ناراحتی دوّم حضرت امام:

ناراحتی دوّم حضرت امام این بود که خطاب به آیت‌الله منتظری فرمودند که تعداد بسیار معدود اعدامیها را منافقین از دهان و قلم شما به آلف الوف رساندند.

این سخن حضرت امام اشاره است به جمله‌ای که در نامه ۶۷/۵/۹ آیت‌الله منتظری، خطاب به امام آمده است:

«... بالآخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز هم عکس العمل

خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود».

مقصود حضرت امام از کلمه «آلف الوف» عبارت «چند هزار» است که در نامه آیت‌الله منتظری آمده است، ولی در اینجا از بس که عصبانی بوده‌اند و خشم و غیظ همه وجودشان را گرفته بوده است نتوانسته‌اند توجه کنند که کلمه «آلف الوف» به معنای چند میلیون است نه چند هزار، زیرا کلمه «الف» به معنای هزار است و الف الف به معنای هزار هزار است، یعنی یک میلیون و آلف جمع الف است یعنی هزارها و چون اضافه به الوف شود و گفته شود «آلف الوف» معنایش چندین میلیون است؛ چنان‌که هزار هزار یعنی یک میلیون و هزارها هزار یعنی چندین میلیون. کلمه «چند هزار» که در نامه آیت‌الله منتظری آمده است و حضرت امام آنرا «آلف الوف» تفسیر کرده‌اند، معنای حدّ اقل آن دو هزار است در حالی که کلمه «آلف الوف» که در نامه حضرت امام آمده است معنای حدّ اقل آن سه میلیون است؛ دو هزار کجا و سه میلیون

کجا؟ ببینید طغیان خشم و غضب با انسان چه می‌کند که چند هزار را تبدیل به چند میلیون می‌کند و انسان عادل پرهیزکار را تبدیل به فاسق جنایتکار می‌کند و خالص‌ترین شخصیت دلسوز برای اسلام و انقلاب را تبدیل به بدترین فرد ضد اسلام و ضد انقلاب می‌کند! هزار لعنت و نفرین بر این خشم طغیانگر و ایمان‌سوز و فتنه‌انگیز و ویران‌کننده.

حضرت امام بدون اقامه دلیل، مدعی شده‌اند که تعداد محکومان به اعدام که آیت‌الله منتظری چند هزار و به قول امام «آلاف الوف» ذکر کرده‌اند، دیکته شده منافقین است، ولی آیت‌الله در نامه ۹ صفحه‌ای خود مورخه ۶۵/۷/۱۷ خطاب به امام در صفحه ۲ مدعی هستند که اطلاعاتشان از داخل زندانها بیش از اطلاعات شورای عالی قضائی و سازمان اطلاعات کشور است و ایشان قبول ندارند که آنچه درباره تعداد محکومان به اعدام با لفظ چند هزار ذکر کرده‌اند دیکته شده منافقین باشد، معظم‌له در نامه ۹ صفحه‌ای یاد شده (صفحه ۲) نوشته‌اند: «... ظرفیت همه زندانهای کشور حدود سی هزار نفر است در

صورتی که زندانیان ایران اعم از عادی و سیاسی و مواد مخدر حدود

نود الی صد هزار نفر است...».

آیت‌الله منتظری علاوه بر اطلاعاتی که از کانالها و مقامات رسمی درباره زندانیان به دست می‌آوردند، نمایندگانی را با نوشته رسمی به زندانهای سراسر کشور می‌فرستادند تا اطلاعاتی از اوضاع زندانها و زندانیان و کیفیت بازجوئیهها و سایر امور مربوط به زندانها از کانالهای گوناگون به دست آورند و به معظم‌له گزارش بدهند و یکی از راههای

کسب اطلاعات، تماس‌های فردی و خصوصی بود که با افراد زندانی حاصل می‌شد و نمایندگان ایشان این اطلاعات جمع‌آوری شده را مرتب می‌کردند و گزارش می‌دادند، در حالی که مقامات رسمی بیشتر اطلاعاتشان از اوضاع زندانها و زندانیان، از کانالهای رسمی و اداری بود. اینکه معظم‌له به حضرت امام می‌نویسند که اطلاعات من از داخل زندانها بیش از اطلاعات شورای عالی قضائی و سازمان اطلاعات کشور است، سخنی بی‌محتوا نیست بلکه مبتنی بر کنجکاویتها و تلاشها برای کسب اطلاعات از کانالهای مختلف است.

تعداد تقریبی سر موضوعی‌ها:

با توجه به اینکه بر مبنای اطلاعات به دست آمده، تعداد کل زندانیان در سراسر ایران در سال ۶۵ حدود نود الی صد هزار نفر بوده است و با توجه به اینکه از بین زندانیان گروهکی، بیشترین عدد را منافقین و هوادارانشان تشکیل می‌دادند، می‌توان حدس زد که زندانیان وابسته به منافقین حدود چهل یک از کل زندانیان کشور باشند، اگر همه زندانیان را نود هزار فرض کنیم، یک چهارم نود هزار، ۲۲۵۰ نفر می‌شود و لفظ چند هزار که آیت‌الله منتظری درباره سر موضوعی‌های منافقین به کار برده‌اند با عدد مزبور قابل تطبیق است زیرا حدّاقل چند هزار، دو هزار است. اینکه معظم‌له لفظ «چند هزار» را به کار برده‌اند مبنی بر حدس و تقریب است و نزدیک به تعداد واقعی زندانیان وابسته به گروهک منافقین. این زندانیان سر موضوعی وابسته به منافقین همان کسانی

هستند که حضرت امام در وصیت‌نامه خود در بند «ن» از آنان به عنوان پسران و دختران ساده دل یاد کرده‌اند که بازی خوردگان دست سرانشان هستند، و به آنان خطاب کرده و می‌فرماید: «نصیحت مشفقانه من به شما نوجوانان و جوانان داخل و خارج این است که از راه اشتباه برگردید».^(۱)

تعداد این پسران و دختران بازی خورده که به علت ساده دلی بر سر موضع خود باقی می‌مانند، به طور تقریبی از دو الی سه هزار تخمین زده می‌شده است و لفظ «چند هزار» که آیت‌الله منتظری درباره آنان به کار برده‌اند اشاره به همین تعداد تقریبی است.

اوائل پیروزی انقلاب که همه گروه‌ها تبلیغات آزاد داشتند فعال‌ترین همه آنها منافقین بودند که با نام فریبنده «مجاهدین خلق» تبلیغات گسترده‌ای داشتند و با پوشش طرفداری از خلق محروم توانستند تعداد بسیار زیادی از جوانان پراحساس و عاطفی را جذب کنند که یا عضو رسمی و یا هوادار این گروه می‌شدند، که تعداد هواداران بیش از اعضای رسمی بود. در سال ۵۸ و ۵۹ تعداد جوانان متمایل به این گروه به چند صد هزار تخمین زده می‌شد که اکثر آنان دانش‌آموزان دوره‌های راهنمایی و دبیرستان بودند که ارتباطشان با سازمان منافقین در حد خواندن و یا پخش نشریه‌های آنان بود. هنگامی که در سال ۶۰ دستگیری هواداران این گروه در سطح بسیار وسیعی شروع شد اکثر دستگیرشدگان همان دانش‌آموزان پسر و دختر بودند که نشریات آنان را می‌خواندند و یا پخش می‌کردند و اتهامی جز پخش و

۱- وصیت‌نامه حضرت امام، چاپ وزارت ارشاد اسلامی، ص ۳۰.

خواندن نشریه نداشتند و اینان همان کسانی هستند که حضرت امام در وصیت نامه خود در سال ۶۱، از آنان به عنوان پسران و دختران ساده دل و بازی خورده نام برده اند و اینان نه مرتکب قتل و جنایتی شده و نه بر ضد نظام جنگ مسلحانه کرده بودند و جرم این گروه فقط سر موضع بودنشان بود که چون فریب تبلیغات را خورده بودند به مرامی که به آنان تلقین شده بود پایبند مانده بودند و داشتن یک عقیده و پایبند بودن به آن در هیچ قانونی جرم نیست، زیرا حصول عقیده اختیاری نیست بلکه معلول مقدمات آن است. آیت الله منتظری بر مبنای اطلاعاتی که از تعداد تقریبی زندانیان سراسر کشور داشتند و حدسی که درباره تعداد سر موضعی های وابسته به منافقین می زدند، آمار سر موضعی ها را در سال ۶۷ چند هزار تخمین می زدند که حداقل آن دو الی سه هزار است نه آلف الوف و چند میلیون. معظم له می گویند که این چند هزار نفر مستحق اعدام نیستند و نباید گناه آنان که در غرب کشور جنگ مسلحانه کرده اند را به پای اینان نوشت و خونشان را ریخت و مقام معظم رهبری را زیر سؤال برد و نظام مقدس اسلامی را لگه دار کرد و از این راه اسلام و انقلاب را تضعیف نمود.

از آنچه گذشت روشن شد که:

نه کلمه «چند هزار» که آیت الله منتظری در مورد زندانیان سر موضعی به کار برده اند دیکته شده منافقین بوده است، نه معظم له آمار این زندانیان را آلف الوف یعنی چند میلیون ذکر کرده اند، و نه

منافقین تعداد این زندانیان محکوم به اعدام را از دهان و قلم ایشان به آلف الوف رسانده‌اند؛ بنابراین آنچه در نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام خطاب به آیت‌الله منتظری آمده است که:

«... تعداد بسیار معدودی را که محکوم به اعدام شده بودند منافقین

از دهان و قلم شما به آلف الوف رساندند...».

این مطلب صددرصد بر خلاف حقیقت است. و اسفا! و هزار بار

و اسفا!

این بود بحث درباره ناراحتی دوّم حضرت امام که تصوّر کرده بودند آمار محکومان به اعدام را از قول آیت‌الله منتظری به آلف الوف رسانده‌اند، در حالی که تعداد واقعی این محکومان بسیار معدود بوده است. و در اینجا این ابهام باقی می‌ماند که چرا حضرت امام دستور ندادند تعداد واقعی اعدامیهای سر موضعی را با ذکر نام و سنّ و نوع جرم و محل اعدام منتشر کنند تا سیه روی شود هر که در او غشّ باشد؟!

بحث درباره ادّعای سوّم امام:

در آغاز فصل دوّم، این جمله را از نامه حضرت امام خطاب به آیت‌الله منتظری نقل کردیم که فرموده بودند:

«... مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین، تعداد بسیار معدودی که

در جنگ مسلّحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را

منافقین از دهان و قلم شما به آلف الوف رساندند و می‌بینید که چه

خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید...».

و گفتیم که در این جمله حضرت امام سه ادعا وجود دارد و ادعای سوم این بود که آیت‌الله منتظری خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اند! ما بحث درباره ادعای اول و دوم را تا اینجا کامل کردیم و اکنون به بحث درباره ادعای سوم می‌پردازیم که حضرت امام فرموده‌اند که آیت‌الله منتظری خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده است.

استکبار در عرف سیاسی بر قدرت‌های سلطه‌گراطلاق می‌شود که قدرت زیاد خود را مجوز زورگویی و استیلاطلبی می‌دانند. حالا بحث در این است که آیت‌الله منتظری چه خدمتی به استکبار کرده‌اند؟ آیا اینکه معظم‌له در مورد اعدام سر موضعی‌ها اعتراض کرده و در نامه ۶۷/۵/۹ خود به حضرت امام نوشته‌اند که اعدام آنان فقط به جرم سر موضع بودن، مخالف قوانین اسلامی و عدالت اسلامی است، آیا این اعتراض و جلوگیری از نقض قوانین اسلامی خدمت به استکبار است؟ آیا اینکه معظم‌له در نامه خود برای مسئولان اجرای حکم امام به منظور جلوگیری از اعدام‌های سریع و بی‌محاكمه نوشته‌اند:

«... من مصلحت اسلام و انقلاب و کشور و حیثیت ولایت فقیه و

حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من بیش از همه به فکر حیثیت

حضرت امام و چهره ولایت فقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه

نحوی به ایشان رسانده‌اند، این همه ما در فقه بحث احتیاط در دماء و

اموال کردیم همه غلط بود؟!...»^(۱)

۱- متن کامل این نامه آیت‌الله منتظری در صفحات قبل آمده است.

آیا این نوشته لبریز از احساس مسئولیت و دلسوزی برای آبروی حضرت امام و اسلام و انقلاب، که می‌خواهد از قتل عام بدون محاکمه زندانیانی که کیفرشان اعدام نیست جلوگیری کند، خدمت به استکبار است؟!

آیا تلاش و کوشش برای حفظ حیثیت جهانی اسلام و انقلاب و امام، و جلوگیری از تخلفاتی که هم حق مردم را پایمال می‌کند و هم آبروی اسلام و امام را می‌برد، خدمت به استکبار است؟

اگر مقصود حضرت امام این است که خبر این اعدام‌های بی‌محاکمه، از راه انتشار نامه‌های محرمانه آیت‌الله منتظری به وسیله بی‌بی سی در سطح جهان، به آبروی انقلاب و رهبر لطمه زده است و این خدمت ارزنده‌ای به استکبار است، زیرا یک سوژه تبلیغاتی علیه نظام اسلامی از داخل نظام به دست استکبار جهانی آمده است، در پاسخ باید بگوئیم: اولاً آیت‌الله منتظری چنان‌که قبلاً گذشت مدعی هستند که این نامه‌های محرمانه از طریق بیت ایشان به خارج درز نکرده است، پس لابد از کانالهای دیگر از قبیل دفتر حضرت امام یا دفتر شورای عالی قضائی و یا کانالهای دیگر به خارج سرایت کرده است.

و ثانیاً باید منصفانه و عالمانه بیندیشیم که آیا چه کسی و چه چیزی موجب شده است که در این مسأله، استکبار جهانی بر ضد جمهوری اسلامی تبلیغ کند و بگوید که در ایران اسلامی به فرمان رهبر انقلاب، جوانان زندانی را چه پسر و چه دختر به علت عقیده‌های سیاسی‌شان بی‌محاکمه اعدام می‌کنند و قائم‌مقام رهبری هم که اعتراض می‌کند و

می‌گوید که اعدام سر موضعی‌های گروهکهای سیاسی بر خلاف عدل و انصاف و بر خلاف قوانین اسلامی است، به اعتراض او گوش نمی‌دهند و جوانان پسر و دختر را به دلیل پایبند بودن آنان به افکار سیاسیشان گروه‌گروه تیرباران می‌کنند؟

چه کسی به استکبار خدمت کرده است؟

چه کسی این سوژه تبلیغاتی را علیه رهبرانقلاب و نظام اسلامی به دست استکبار داده است؟ آیا آن کس که از سر غیظ و غضب بعد از عملیات «مرصاد» در تابستان ۶۷ حکم اعدام عمومی زندانیان سر موضعی را فقط به دلیل سر موضع بودن بر خلاف قوانین اسلام و بر خلاف قانون اساسی صادر کرد، این بهانه تبلیغاتی را برای استکبار فراهم کرد، یا آن کس که دلسوزانه و مسئولانه کوشش کرد که این قتل عام وحشت‌آور بر خلاف مقررات اسلام واقع نشود و وسیله تبلیغات استکبار علیه نظام اسلامی فراهم نگردد؟

کدام یک از این دو به استکبار خدمت کرده‌اند؟ آیا آن کس که در حال خشم بی‌مهاری، به جوانان فریب خورده‌ای که به فکر غلط خود پایبندند برچسب مرتد بودن و محارب بودن می‌زند و فرمان قتل عام بی‌محاکمه آنان را صادر می‌کند، وسیله تبلیغات دامنه‌داری را علیه رهبرانقلاب و اسلام برای استکبار فراهم کرده است، یا آن کس که با نامه‌های پی‌در پی که برای حضرت امام و مسئولان اجرای حکم قتل عام می‌فرستد و کوشش می‌کند از این خونریزی بی‌رحمانه و بی‌دلیل جلوگیری کند و

در استدلالهای خود می‌گوید که این اعدامهای زیاد و سریع و بی‌محاکمه سوژه به دست دشمن می‌دهد تا بر ضد رهبر انقلاب و نظام اسلامی تبلیغ کنند و ما نباید وسیله تبلیغ علیه نظام اسلامی به دست استکبار و دشمنان جور و واجور انقلاب بدهیم؟

با خود منصفانه بیندیشید؛ آیا آن کس که با حکم خود وسیله تبلیغات دامنه‌داری را بر ضد رهبر انقلاب و نظام اسلامی، برای استکبار فراهم می‌کند، به استکبار خدمت کرده است، یا آن کس که می‌کوشد و اعتراض می‌کند و فریاد می‌زند که خون زندانیانی که مستحق اعدام نیستند ریخته نشود تا وسیله تبلیغات سوء به دست استکبار نیفتد؟

با خود منصفانه در این مسأله بیندیشید و آن‌گاه به این سخن حضرت امام توجه کنید که در نامه ۶۸/۱/۶ خطاب به آیت‌الله منتظری فرموده‌اند: «... و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید...»، به این سخن که پشت انسان را می‌لرزاند توجه نمائید و سپس با فکر صائب خود مصداق خدمت به استکبار را پیدا کنید و لحظه‌ای برای مظلومیت اسلام و انقلاب و مظلومیت مردم هستی داده ایران و مظلومیت حق و عدالت بگریید.

« فصل سوّم »

در این فصل بخش دیگری از نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام به آیت‌الله منتظری مورد بحث واقع می‌شود که از این قرار است:

«... در مسأله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتّب پیغام می‌دادید که او را نکشید، از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم...».

در این بخش از نامه حضرت امام نیز سه ادّعا وجود دارد: ادّعای اوّل اینکه آیت‌الله منتظری مهدی هاشمی قاتل را از همه متدینین متدین تر می‌دانسته‌اند.

ادّعای دوم اینکه ایشان بعد از آنکه فهمیده‌اند مهدی هاشمی قاتل است، چند دفعه برخلاف حکم اسلام پیغام داده‌اند که او را نکشید. ادّعای سوّم اینکه قضایای بسیاری مثل قضیه مهدی هاشمی وجود دارد که آیت‌الله منتظری، دانسته بر خلاف قوانین اسلام عمل کرده‌اند. نتیجه این سه ادّعا این است که آیت‌الله منتظری فردی است که نه تنها در قضیه مهدی هاشمی بلکه در بسیاری از مسائل دیگر، دانسته بر خلاف قوانین اسلام عمل کرده‌اند و این کارهای خلاف اسلام، موجب سلب عدالت از ایشان می‌شود و باید مثلاً وکالت ایشان از حضرت امام

در گرفتن وجوه شرعی، از وی پس گرفته شود؛ که امام در همین نامه از سلب وکالت ایشان سخن گفته‌اند.

بحث درباره ادعای اول:

باید دانست که حضرت امام در تاریخ ۶۵/۷/۱۲، نامه‌ای در لزوم محاکمه سیدمهدی هاشمی نوشته‌اند و آیت‌الله منتظری در پاسخ نامه مزبور در تاریخ ۶۵/۷/۱۷ نامه‌ای در نه صفحه بزرگ نوشته‌اند که در آن مسائل مهم و احیاناً محرمانه‌ای را مطرح کرده‌اند، و از جمله درباره سیدمهدی هاشمی نوشته‌اند:

«... سیدمهدی هاشمی در تعهد و تقوا از رئیس سپاه و وزیر

اطلاعات کمتر نیست...»^(۱)

این نامه در زمانی نوشته شده است که معلوم نشده بود سیدمهدی هاشمی مرتکب جرائمی شده است، و در آن زمان آیت‌الله منتظری به وی اعتماد داشتند و طبیعی بود تا زمانی که این اعتماد باقی است از او دفاع کنند. چنان‌که حضرت امام در زمانی که به بنی صدر اعتماد داشتند از وی دفاع می‌کردند و با وجود سخنرانی بنی صدر علیه دکتربهشتی و جناح او در میدان شهدای تهران در ۱۷ شهریور ۵۹ با حضور جمعیت انبوه لیبرالها و منافقین که برای او سوت می‌زدند و می‌گفتند «بنی صدر بنی صدر حمایت می‌کنیم»، که همان شب شهید بهشتی و حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در تلویزیون به وی پاسخ دادند، و با وجود سخنرانی بنی صدر در ۱۴ اسفند ۵۹ در دانشگاه تهران با حضور همان

۱- نامه ۹ صفحه‌ای آیت‌الله منتظری به خط ایشان، ص ۴.

گروههای نامبرده که غائله بزرگی برپا کرد، و فعالیت‌های دیگر او که همه آنها برای مبارزه با جناح شهید بهشتی انجام می‌شد، با وجود این ضعفها و دهها مورد دیگر، امام به حمایت خود از بنی صدر ادامه می‌دادند و هر چه شهید مظلوم دکتر بهشتی و همفکرانشان خیانت‌های بنی صدر را به آن حضرت گوشزد می‌کردند، باز هم از وی دفاع می‌فرمودند و اعلامیه می‌دادند که اطاعت از بنی صدر بر همه واجب است،^(۱) و این تا وقتی بود که اعتماد امام به وی باقی بود؛ ولی وقتی که برای حضرتش معلوم شد که بنی صدر خیانت کرده است، جانشینی فرماندهی کل قوا را از او گرفتند و چندی بعد حکم عزل او را از ریاست جمهوری صادر کردند. امام در آخر وصیت‌نامه خود فرموده‌اند که به واسطه سالوسی بعضی افراد از آنان تمجید کرده‌ام که بعد فهمیده‌ام از دغل بازی آنان اغفال شده‌ام، که به نظر ما دفاع امام از بنی صدر یکی از مصادیق این اغفال است.

بنابراین دفاع آیت‌الله منتظری از سیدمهدی هاشمی مثل دفاع حضرت امام از بنی صدر است، یعنی این دفاع تا وقتی بوده است که به وی اعتماد داشته‌اند، ولی بعد از آنکه معلوم شد او کارهای خلافی کرده است آیت‌الله منتظری به حضرت امام نامه نوشتند و از اینکه دستور محاکمه سیدمهدی را صادر فرموده‌اند تشکر کردند و تذکر دادند که ارتباط سببی وی با آیت‌الله نباید مانع تحقیق و رسیدگی به جرائم و اتهامات او و اجرای عدالت درباره او شود، و این نامه ایشان به امام در روزنامه رسالت مورخ ۶۵/۹/۲۵ چاپ شده است.

۱- صحیفه نور، جلد ۱۴، ص ۱۲۸، بند ۳ از بیانیه حضرت امام در ۵۹/۱۲/۲۵.

پس روشن شد که دفاع آیت‌الله از سیدمهدی هاشمی قبل از روشن شدن سوابق او مانع شرعی نداشته است و عملی طبیعی و طبق موازین عقلائی و مانند عمل حضرت امام بوده است که دربارهٔ بنی صدر انجام داده‌اند.

اما عبارتی که آیت‌الله منتظری در دفاع از وی نوشته‌اند این است که: «سیدمهدی هاشمی در تعهد و تقوا از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات کمتر نیست» و معنای این عبارت این نیست که سیدمهدی از همهٔ متدینین متدین‌تر است، آن‌طور که در نامهٔ حضرت امام ادعا شده است، زیرا معنای این عبارت که «او از همهٔ متدینین متدین‌تر است» این است که اگر همهٔ افراد متدینی که در سراسر عالم هستند با سیدمهدی هاشمی مقایسه شوند، تدین سیدمهدی از همهٔ آنان بالاتر است، به طوری که اگر کسی در تدین مثل سلمان هم باشد سیدمهدی در تدین از او هم بالاتر است، در حالی که معنای عبارتی که آیت‌الله منتظری دربارهٔ سیدمهدی هاشمی نوشته‌اند این است که تدین او از تدین رئیس سپاه و وزیر اطلاعات کمتر نیست، یعنی اگر این دو نفر مثلاً ده درجه تدین دارند سیدمهدی نیز این ده درجه تدین را دارد، نه اینکه تدین سیدمهدی از تدین همهٔ متدینین - حتی تدینی در حد تدین سلمان - بالاتر است.

می‌بینید که بین این دو عبارت، یعنی آنچه در نامهٔ حضرت امام آمده است با آنچه آیت‌الله منتظری دربارهٔ سیدمهدی نوشته‌اند، تفاوت از زمین تا آسمان است و آیت‌الله منتظری هرگز نگفته‌اند که سیدمهدی از همهٔ متدینین متدین‌تر است، پس آنچه در نامهٔ حضرت امام خطاب به آیت‌الله منتظری آمده است که: «... در مسألهٔ مهدی هاشمی قاتل، شما او را از

همه متدینین متدین تر می دانستید...»، سخن و ادعائی صددرصد برخلاف حقیقت است.

حالا چگونه می توان باور کرد که حضرت امام عمداً مطلبی صددرصد برخلاف حقیقت، یعنی صددرصد دروغ بنویسند و پای آن را امضا کنند؟! مگر چنین چیزی ممکن است؟!!

اینجاست که این تصوّر در ذهن انسان تقویت می شود که کسانی برای حضرت امام باورهائی را به وجود آورده اند که قبلاً اعتماد آن حضرت را به طور کامل جلب کرده اند، به طوری که هر چه آنان می گویند امام بی تردید بپذیرند و آنچه در این نامه آمده از همان باورهائی است که با گزارشها و تحلیلهای خلاف واقع برای حضرت امام به وجود آورده اند، به طوری که آن را حقیقت بپندارند و بر مبنای آن احساس تکلیف کنند و با نامه پراز خشم و خشونت خود، شخصیت رجال علم و سیاست را چنان درهم بشکنند که قابل جبران نباشد و در عین حال تصوّر کنند که به تکلیف الهی عمل کرده اند و رضای خدا را به دست آورده اند!

هزار نفرین بر این نیرنگ و فسون که چه فتنه‌هایی را برپا می کند و چه باطلهائی را حقیقت جلوه می دهد و چه حقوقی را پایمال می سازد و چه رنجهائی را برای امام مظلوم و مردم مظلوم ایران فراهم می آورد!

بحث درباره ادعای دوّم:

ادعای دوّم این بود که آیت‌الله منتظری پس از آنکه فهمید مهدی هاشمی، قاتل است چند دفعه پیغام داد که او را نکشید؛ و مقصود

حضرت امام این است که ایشان ملتزم به احکام اسلام نیست و دلیلش اینست که می خواسته است قاتل را از مجازات شرعی برهاند. باید دانست که طبق قوانین فقه اسلامی اگر کسی دستور قتل بدهد و دستورش اجرا شود، مجازات قاتل اعدام و مجازات دستور دهنده حبس ابد است و سیدمهدی هاشمی آن طور که در رنجنامه حجة الاسلام احمد خمینی ص ۲۴ آمده، دستور قتل داده است و اینکه آیت الله منتظری گفته اند او را نکشید، مقصودشان این بوده است که سیدمهدی هاشمی باید به حبس ابد محکوم شود نه اعدام، و این مثل قضیه شاه مقبور است که وقتی خبرنگاران در پاریس از حضرت امام پرسیدند که اگر شما بر شاه پیروز شدید با او چه می کنید؟ فرمودند: محاکمه اش می کنیم، پرسیدند: مجازاتش چیست؟ فرمودند: اگر دستور قتل مردم را داده باشد مجازاتش حبس ابد است.^(۱)

می بینیم با اینکه شاه در روز ۱۵ خرداد ۴۲ و ۱۷ شهریور ۵۷ دستور قتل مردم را داد و در این دو روز چندین هزار نفر به دستور او به قتل رسیدند، با این وصف حضرت امام می فرماید که مجازات شاه اگر امر به قتل کرده حبس ابد است. آیا اینکه امام فرمودند مجازات شاه اعدام است دلیل این است که ایشان ملتزم به احکام اسلام نیستند؟! هرگز چنین نیست.

آیت الله منتظری نیز که می گویند: مهدی هاشمی را اعدام نکنید، می خواهند بگویند که طبق فقه اسلامی با او رفتار کنید که مجازات

۱- صحیفه نور، جلد ۳، ص ۳۲، پاسخ حضرت امام به تلویزیون سی بی اس امریکائی.

دستور دهندۀ قتل را حبس ابد مقرر کرده است نه اعدام، پس درخواست معظّم له در مورد اعدام نکردن مهدی هاشمی دلیل نمی شود که ایشان ملتزم به احکام اسلام نیستند بلکه دلیل می شود که به احکام اسلام ملتزم هستند.

ضمناً شایع است که مهدی هاشمی را به عنوان مفسد اعدام کرده اند، نه به عنوان قاتل و نه به عنوان مرتد و نه به عنوان محارب. حجة الاسلام احمد خمینی نیز در رنجنامه خود (ص ۳۳) سعی می کند مفسد بودن او را ثابت کند، نه قاتل بودن یا محارب بودن یا مرتد بودن او را، و می خواهد بگوید او به علت مفسد بودن اعدام شده است. حالا آیا فساد او در حدی بوده است که مستحق اعدام باشد؟ نمی دانیم، ولی می دانیم که کیانوری دبیر کل حزب توده ایران که قصد براندازی جمهوری اسلامی را داشت اعدام نشد. آیا فساد مهدی هاشمی بیش از فساد کیانوری بوده است؟ دبیر کل حزب توده یعنی سررشته دار کارهای سیاسی حزب، یعنی مؤثرترین و خطرناک ترین مهره حزب ملحد توده. آیا فساد مهدی هاشمی از فساد عنصر ضدّ اسلامی که در رأس تشکیلات الحادی حزب توده نقشه سرنگون کردن جمهوری اسلامی را در سر داشت بیشتر بود که او اعدام نشد و مهدی هاشمی اعدام شد؟! گمان نمی رود یک فرد مطلع و منصفی بتواند به طور جزم بگوید که فساد مهدی هاشمی بیش از فساد کیانوری بوده است.

بحث درباره ادّعی سؤم:

ادّعی سؤم این بود که آیت الله منتظری در قضایای بسیار دیگری

مثل قضیه مهدی هاشمی بر خلاف موازین اسلامی عمل کرده‌اند که حضرت امام حال بازگو کردن تمامی آنها را نداشته‌اند. در مسأله مهدی هاشمی، حضرت امام دو نقطه ضعف برای آیت‌الله منتظری ادعا کرده بودند که معلوم شد ادعای اول صددرصد بر خلاف حقیقت است و هرگز آیت‌الله نگفته‌اند که مهدی هاشمی از همه متدینین متدین‌تر است و ادعای دوم نیز نقطه ضعفی را ثابت نمی‌کرد، زیرا اینکه آیت‌الله گفته‌اند مهدی هاشمی را نکشید، برخلاف موازین اسلامی نبوده است بلکه مانند فرموده امام در مورد مجازات شاه بوده است.

حالا اگر آن قضایای بسیار دیگر نیز که امام فرموده‌اند که آیت‌الله برخلاف موازین اسلامی عمل کرده‌اند، مثل قضیه مهدی هاشمی باشد و نقاط ضعف در آن قضایای بسیار هم مثل دو نقطه ضعفی باشد که امام در قضیه مهدی هاشمی ادعا کرده‌اند، باید گفت آن قضایا نیز دارای نقاط ضعفی نیستند و این عبارت حضرت امام که فرموده‌اند: «قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی بسیار است» چیزی را ثابت نمی‌کند و بهتر این بود که حضرت امام حال بازگو کردن آن قضایا را پیدا می‌کردند و آنها را اگر چه فهرست وار ذکر می‌فرمودند تا ما آنها را بررسی کنیم. دور از انصاف است که ادعای گناهان بسیاری برای یک شخصیت بزرگ علمی بکنند و حتی فهرست آن گناهان را هم ذکر نکنند که مردم نتوانند بدانند آیا این ادعا صحیح است یا این هم مانند ادعاهای دیگر است؟

« فصل چهارم »

در این فصل نیز بخش دیگری از نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام را مورد بحث قرار می‌دهیم و آن این است که خطاب به آیت‌الله منتظری فرموده‌اند:

«... اگر شما نظر من را شرعاً مقدّم بر نظر خود می‌دانید (که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کند) با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم، دیگر خود دانید:

- ۱- سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام به حلقوم منافقین و گروه مهدی‌هاشمی و لیبرالها نریزد.
- ۲- از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.
- ۳- دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هرچه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.
- ۴- نامه‌ها و سخنرانیهای منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و

موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان - روحی له الفداء - و خونهای پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید، برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند...»
حضرت امام در این بخش از نامه خود چهار نصیحت به آیت الله منتظری کرده‌اند و این نصیحتها مبنی بر این است که آیت الله همان‌طور که در نامه‌ای قبلاً قول داده‌اند، نظر امام را بر نظر خود مقدم بدانند تا به این نصایح عمل کنند.

ما در اینجا باید درباره پنج موضوع بحث کنیم:
موضوع اول اینکه باید بدانیم مقدم بودن نظر امام بر نظر آیت الله منتظری چه مفهومی دارد؟

و چهار موضوع دیگر، چهار نصیحتی است که حضرت امام تحت چهار شماره نوشته‌اند و ما باید درباره ماهیت این نصیحتها و انطباق یا عدم انطباق آنها با واقع به بحث موشکافانه بپردازیم.

و قبل از بحث در پنج موضوع نامبرده، مناسب است درباره آنچه در پرانتز واقع در سطر اول این بخش آمده است توضیح کوتاهی بدهیم:
آنچه در پرانتز آمده است می‌خواهد بگوید که منافقین صلاح نمی‌دانند که آیت الله منتظری نظر امام را بر نظر خود مقدم بدارد و به نصایح آن حضرت عمل کند و چون ایشان شدیداً تحت تأثیر منافقین قرار دارد و آنچه می‌گوید و می‌نویسد دیکته شده از طرف منافقین است، آنان وی را وادار می‌کنند که نظر امام را بر نظر خود مقدم ندارد و مطالب دلخواه آنان را باز هم بنویسد و آخرت خود را خراب‌تر کند.

باید دانست که محتوای پرانتز یاد شده تکرار همان ادعائی است که امام در اوّل همین نامه خطاب به آیت‌الله فرمودند که: «به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فائده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم». ما قبلاً درباره این مطلب مفصل بحث کردیم و معلوم شد که آیت‌الله منتظری به شدت با این ادعا و در حقیقت با این تهمت مخالفند و معظم‌له حتی یک دقیقه با منافقین همکاری نداشته‌اند و هرگز گفته‌ها و نوشته‌های ایشان دیکته شده منافقین نبوده است و این ادعا به قدری دور از حقیقت است که هیچ انسان سفیهی آن را باور نمی‌کند تا چه رسد به انسان عاقل، و حقیقت این است که هر چه حاصل عمر امام می‌گفته و می‌نوشته‌اند، نتیجه فکر مستقل و تشخیص مستقل و بر حسب احساس تکلیف و از روی دلسوزی برای حضرت امام و اسلام و جمهوری اسلامی بوده است.

بنابراین آنچه در پرانتز آمده محصول تحلیلها و گزارشهای خلاف واقعی است که افرادی پس از به دست آوردن اعتماد کامل امام به معظم‌له داده‌اند و ذهنیت و باوری را برای حضرتش به وجود آورده‌اند که دلش را در رابطه با حاصل عمرش خون کرده و موجب نوشتن این نامه گزنده و کوبنده شده است که ضربه بسیار سختی به نظام جمهوری اسلامی زد و بعد از این واقعه بسیار تلخ، حضرت امام چنانکه حجة الاسلام احمد خمینی در مقدمه رنجنامه نوشته است ظرف چند ساعت چندین بار گریستند و بارها فرمودند: لحظه‌ای از فکر آقای منتظری بیرون نمی‌روم. می‌بینید که چه ظلم بزرگی به امام مظلوم و یار

وفادارش و نیز به ملت مظلوم ایران کرده‌اند! خدایا تو خود کیفرشان ده. و چون باطل بودن این مطلب که گفته‌ها و نوشته‌های آیت‌الله منتظری دیکته شده منافقین باشد قبلاً به طور کامل روشن شده است در اینجا دیگر بحثی درباره آن نمی‌کنیم.

ضمناً به نظر می‌رسد جای مناسب پراتنز یاد شده، در بند ۳ بعد از کلمه «بنویسید» باشد و احتمالاً در پاکنویس نامه جای پراتنز اشتبهاً عوض شده است.

بحث درباره موضوع اول:

موضوع اول از پنج موضوع یاد شده این بود که مقدم بودن نظر حضرت امام بر نظر آیت‌الله منتظری چه مفهومی دارد؟

قبلاً باید دانست که به دنبال پیام امام به مهاجرین جنگی در ۲ فروردین ۶۸ که در آن با کنایه بلیغ تر از تصریح، انتقادات و تذکرات آیت‌الله منتظری را دیکته شده لیبرالها و منافقین خوانده بودند، آیت‌الله روز ۴ فروردین ۶۸ در پاسخ پیام مزبور نامه‌ای فرستادند و در آن توضیح دادند که تذکرات و انتقادات من دیکته شده لیبرالها و منافقین نبوده است، بلکه پس از اطلاع دقیق از بعضی نارسائیه‌ها و ناروائیه‌ها به وسیله منابع رسمی اطلاعاتی کشور و نیز از راه ملاقاتهای زیاد با طبقات مختلف مسئولان و مردم، این تذکرات را می‌دهم، آن‌گاه در پایان نامه نوشته‌اند:

«... این جانب تا حال معتقد بوده‌ام که تذکرات و انتقادات من نه

فقط موجب تضعیف نظام نمی شود بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز در صدد رفع نواقص و توجّه بیشتر به مسائل می سازد، موجب تقویت انقلاب و نظام هم می باشد، مع ذلک اگر حضرت تعالی تشخیص می دهد که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می باشد این جانب شرعاً نظر حضرت تعالی را بر نظر خود مقدّم می دانم و هیچ گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته‌ام...».

اینکه حضرت امام در اوّل نامه ۶/۱/۶۸ به آیت الله منتظری نوشته اند: «شما در نامه اخیرتان نوشته اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدّم می دانم» اشاره به همین نامه یاد شده فرموده اند.

تذکّر این نکته در اینجا لازم است که وقتی آیت الله منتظری به حضرت امام می گویند که نظر شما را شرعاً بر نظر خود مقدّم می دانم، مفهومش این نیست که در موارد اختلاف نظر بین من و شما معتقد می شوم که نظر خودم خطا و نظر شما صحیح است، بلکه مفهومش این است که در موارد اختلاف نظر، با اینکه نظر خود را صحیح می دانم عملاً سکوت می کنم و نظر خود را اعمال نمی کنم تا وحدت و یکپارچگی امت محفوظ بماند و رهبر وظیفه رهبری را انجام دهد.

اختلاف نظر چند نوع است:

اختلاف نظر بین دو عالم چند نوع تصور می شود:
نوع اوّل، اختلاف دو مجتهد در حکم شرعی است؛ مثل اینکه

حضرت امام می‌فرماید: احتکار فقط در شش چیز حرام است، یعنی در گندم و جو و کشمش و خرما و روغن خوراکی و روغن زیتون، و در بقیه چیزها احتکار حرام نیست،^(۱) ولی آیت‌الله منتظری فتوا می‌دهند که احتکار در همه کالاهای مورد نیاز جامعه حرام و شرعاً ممنوع است.^(۲)

در مواردی که اختلاف در حکم شرعی باشد، هیچ مجتهدی نمی‌تواند به فتوای مجتهد دیگر عمل کند و هیچ مجتهدی نمی‌تواند بگوید من نظر فلان مجتهد را بر نظر خود مقدم می‌دانم. بنابراین آیت‌الله منتظری نمی‌تواند بگوید که من نظر حضرت امام را در مسأله احتکار بر نظر خود مقدم می‌دانم.

نوع دوم، اختلاف در موضوع حکم شرعی است؛ مثل اینکه یکی می‌گوید: این مایع موجود در این شیشه شربت است، و دیگری می‌گوید: شراب است. در اینجا نیز یک مجتهد نمی‌تواند نظر مجتهد دیگری را بر نظر خود مقدم بدارد بلکه اگر بین مجتهد و مقلدش هم در تشخیص موضوع اختلاف نظر باشد، مقلد نمی‌تواند به نظر مجتهد خود عمل کند. در همین مثالی که زدیم اگر مجتهد به مقلدش بگوید: این مایع شربت است آن را بنوش، ولی مقلدش معتقد باشد که این مایع شراب است، در اینجا مقلد نمی‌تواند نظر مجتهدش را بر نظر خود مقدم بدارد و مایع را بنوشد، زیرا تقلید در حکم شرعی راه دارد نه در تشخیص موضوع.

۱- تحریر الوسیله.

۲- رساله احتکار.

نوع سوّم، اختلاف نظر در کارشناسی موضوعات سیاسی است، مثل اینکه آیا رابطه سیاسی با فلان کشور برقرار کنیم یا نه؟ و آیا با فلان کشور وارد جنگ بشویم یا نه؟ و آیا با فلان گروه سیاسی با عفو و اغماض برخورد کنیم یا با خشم و خشونت؟ و آیا ضعفها و نواقص کار مدیریت کشور را از مردم کتمان کنیم بهتر است یا آنها را با مردم صادقانه در میان بگذاریم و راه حل بخواهیم؟ و آیا اگر در مسأله جنگ به علّت غرور و خودسری و یا سوء مدیریت فرمانروای جنگ، خسارتهای انسانی و مالی فراوانی بر مردم وارد شد، خاضعانه از مردم معذرت خواهی کردن بهتر است یا همه چیز را از مردم مخفی کردن و مسئولیت خطاها را نپذیرفتن؟ و مواردی از این قبیل که از مصادیق کارشناسی سیاسی محسوب می شود.

آیت الله منتظری در این گونه مسائل به وسیله نامه و سخنرانی و تذکرات خصوصی به حضرت امام و مسئولان، اظهار نظر می کردند و تذکر می دادند. نظر کلی ایشان در مسائل مهم مملکتی، به کار بستن عقل و تدبیر، بیش از سخنرانی و شعار و به کار بستن عفو و اغماض و جذب قلوب، بیش از خشم و خشونت، و فرصت دادن به گروههای سیاسی معتقد به جمهوری اسلامی برای اظهار نظر و پیشنهاد دادن، برای پیشبرد کارهای کشور بود.

در پی این گونه اظهار نظرها و تذکرات بود که حضرت امام در پیامها و از جمله در پیام ۲ فروردین ۶۸ هشدار دادند که اینگونه سخنان، دیکته شده لیبرالها و منافقین است و اگر تکرار شود طردشدن را به دنبال دارد.

در این زمان است که آیت‌الله منتظری در نامه ۶۸/۱/۴ به حضرت امام می‌نویسند که من معتقدم این تذکرات موجب تقویت نظام است نه تضعیف آن، ولی با این وصف اگر شما تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست، نظر حضرت‌عالی را بر نظر خود مقدم می‌دانم و بنابراین سکوت می‌کنم.

از آنچه تا اینجا درباره موضوع اول گفتیم روشن شد که مقدم بودن نظر حضرت امام بر نظر آیت‌الله منتظری مفهومی است که در موارد اختلاف نظر بین آن دو، با اینکه آیت‌الله نظر خود را صحیح می‌دانند، برای حفظ مصلحت نظام سکوت می‌کنند تا نظر رهبر اجرا شود؛ زیرا مصلحت امت در یکپارچگی و همبستگی و پیروی از امر رهبر است.

نباید انتظار داشت:

بنابر آنچه گذشت نباید انتظار داشت که مثلاً:

اگر نظر حضرت امام با نظر آیت‌الله منتظری در مسأله احتکار اختلاف دارد و امام می‌فرمایند: احتکار فقط در شش چیز حرام است، و آیت‌الله منتظری می‌فرمایند: احتکار در همه اجناس مورد نیاز جامعه حرام است، در اینجا آیت‌الله قبول کند که نظر خودش اشتباه و نظر امام صحیح است.

یا اگر امام فتوا می‌دهند که اهل کتاب یعنی یهود و نصارا و زردشتی‌ها نجس هستند و آیت‌الله منتظری فتوا می‌دهند که اهل کتاب

پاک هستند، آیت‌الله قبول کنند که فتوای خودش اشتباه و فتوای حضرت امام صحیح است.

یا اگر نظر حضرت امام این است که ایران در جنگ باید در خاک عراق پیشروی کند و نظر آیت‌الله منتظری این است که ایران نباید در خاک عراق پیشروی کند، آیت‌الله بپذیرند که نظر خودش خطا و نظر امام صواب است.

یا اگر نظر حضرت امام این است که جوانان فریب خورده از گروهک منافقین که مرتکب هیچ جنایتی نشده‌اند، فقط به دلیل اینکه از روی خامی به درستی راهشان معتقد شده‌اند باید اعدام شوند و آیت‌الله منتظری نظرشان این است که نباید این فریب خوردگان فقط به دلیل عقیده باطلشان اعدام شوند، آیت‌الله قبول کنند که نظر خودش اشتباه و نظر امام صحیح است.

یا اگر حضرت امام بر اثر گزارشها و تحلیلهای خلاف واقع که به ایشان داده‌اند، معتقد شده‌اند که تذکرات و انتقادات آیت‌الله منتظری در مورد امور مملکتی دیکته شده منافقین است ولی نظر آیت‌الله این است که این تذکرات و انتقادات از روی فکر مستقل و تشخیص مستقل خود ایشان است و دیکته شده هیچ فرد یا گروهی نیست، آیت‌الله بپذیرند که نظر خودش اشتباه و نظر امام درست است.

بنابراین آنچه حضرت امام در اول نامه ۶۸/۱/۶ به آیت‌الله منتظری نوشته‌اند که: «شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را بر نظر خود شرعاً مقدم می‌دانم، خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم...» آن‌گاه مسائلی که

با در نظر گرفتن خدا گوشزد کرده‌اند عبارت است از اینکه شما می‌خواهید بعد از من حکومت را به منافقین بدهید، و مطالبی که شما می‌گفتید دیکته شده منافقین بود و شما از منافقین دفاع کرده‌اید و شما می‌خواسته‌اید مهدی هاشمی قاتل را از مجازات شرعی برهانید، و مطالب دیگری که در نامه یاد شده آمده است.

اگر منظور حضرت امام این است که چون شما نوشته‌اید که نظر تو را بر نظر خود مقدم می‌دانم باید همه این نسبت‌هایی را که به شما می‌دهم قبول کنید اگر چه برخلاف نظر خود شما باشد، نباید امام چنین انتظاری داشته باشند که آیت‌الله منتظری این نسبت‌هایی را که صددرصد برخلاف واقع می‌دانند بپذیرند، زیرا اینکه ایشان نوشته‌اند که من نظر شما را بر نظر خود مقدم می‌دانم منظورشان این بوده است که تذکرات و انتقادات خود را اگر چه حق می‌دانم متوقف می‌کنم تا نظر رهبر تأمین شود و همبستگی و یکپارچگی امت محفوظ بماند، نه اینکه هر نظری رهبر برخلاف نظر من بدهند می‌پذیرم، چه فقهی باشد، چه سیاسی، چه اجتماعی، چه فلسفی، چه نظامی، چه اقتصادی و چه نسبت‌های خلاف واقعی که آنها را تهمت‌های بزرگ و غیرقابل بخشش می‌دانم.

بحث درباره موضوع دوم (نصیحت اول):

قبلاً گفتیم که در فصل چهارم درباره پنج موضوع بحث می‌کنیم، موضوع اول اینکه مقدم بودن نظر حضرت امام بر نظر آیت‌الله منتظری مفهومیست؟ و چهار موضوع دیگر چهار نصیحتی است که امام

به آیت‌الله کرده‌اند. اینک وارد بحث در نصیحت اول می‌شویم، نصیحت اول با عبارت ذیل ادا شده است:

« ۱- سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام به

حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرالها نریزد.»

از این عبارت معلوم می‌شود که به حضرت امام گزارش داده‌اند که منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرالها از طریق بیت آیت‌الله منتظری از پول سهم امام می‌گیرند و امام برای جلوگیری از این خیانت، نصیحت کرده‌اند که معظّم‌له افراد بیت خود را عوض کنند.

در اینجا باید بگوئیم:

اولاً این مطلب که افراد خائنی در بیت آیت‌الله باشند که دانسته بیت‌المال را به گروههای منحرف بدهند مورد قبول معظّم‌له نیست، زیرا افرادی که در بیت ایشان متصدّی امور مالی هستند از پاک‌ترین افراد هستند که مانند آنان کمتر افرادی را می‌توان یافت و اگر حضرت امام موردی را سراغ داشتند که چنین خیانتی شده است باید دهنده پول و گیرنده آن را معرفی کنند و دلیل کافی برای اثبات این خیانت بیاورند، زیرا ادّعای بی‌دلیل از هیچ‌کس، چه امام و چه غیر امام، پذیرفته نیست خصوصاً آنجا که آبروی اشخاص را می‌برد.

ثانیاً اگر فرضاً حضرت امام فرد مشکوک یا خائنی را در بیت آیت‌الله منتظری می‌شناختند باید همان فرد را مشخصاً نام ببرند و دلیل مشکوک بودن یا خائن بودن او را بیاورند تا در صورت محکم بودن دلیل، آن فرد تعویض شود؛ ولی این عبارت که به طور عموم فرموده‌اند:

«افراد بیت خود را عوض کنید» موجب می شود که انگشت اتهام به طرف همه افراد بیت آیت الله دراز شود. آیا شرعاً جائز است که همه افراد بیت یک شخصیت علمی بدون استثنا متهم به خیانت شوند بدون اینکه دلیلی برای آن ذکر شود؟ اگر جائز است دلیل آن چیست؟

و ثالثاً فرض می کنیم آیت الله منتظری به این نصیحت عمل می کردند و همه افراد بیت حتی دو فرزند پسر خود را به اتهام خیانت از حریم خویش دور می کردند، این یک تفسیق عملی نسبت به همه افراد بیت محسوب می شد و این گناه بزرگی است که یک عده افراد مؤمن خدمتگذار را بدون دلیل تفسیق کنند و در جامعه لگه دار و بی آبرو سازند و این از مصادیق روشن ایذاء مؤمن است که گناه کبیره به شمار می رود.

با توجه به آنچه گفته شد این عبارت که: «افراد بیت خود را عوض کنید» امر به منکر است نه نصیحت، آیا صحیح است که امر به گناه کنند و نام آن را نصیحت بگذارند؟!

آیا خشم و غضب بی مهار و غیرقابل کنترل در حد سلب تکلیف، سبب شده است که نتوانند در آنچه در این نامه می نویسند بیندیشند، تا آنجا که منکر را معروف و امر به گناه را نصیحت پنداشته اند؟!

به نظر می رسد که چنین باشد، زیرا در همین جا نوشته اند: «با دلی شکسته و سینه ای گداخته از آتش بی مهری ها به شما چند نصیحت می کنم» معلوم می شود این نصیحتها برخاسته از دل سوخته و سینه گداخته از آتش بی مهری ها است، بی مهری هائی که غضب شدید را بر می انگیزند. و

گمان می‌رود یکی از این بی‌مهری‌های ادّعا شده انتقاد دلسوزانه‌ای است که آیت‌الله منتظری در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ از یکدندگی‌ها و لجبازیها در مسألهٔ جنگ کرده‌اند که به درخواستهای میانجی‌هائی که از رؤسای کشورهای اسلامی به تهران آمدند و توقّف آبرومندانۀ جنگ را همراه با گرفتن غرامت خواستند بی‌اعتنائی شد و نیز به پیشنهادهای خیرخواهانۀ عناصر دلسوز داخلی که شروع مذاکرهٔ مستقیم را همراه با ادامهٔ جنگ تا بیرون راندن کامل دشمن، قبل از فتح خرمشهر خواسته بودند توجه نشد که اگر توجّه می‌شد، بعد از فتح خرمشهر ایران دست بالا را داشت و هم غرامت می‌گرفت و هم دشمن را به طور کامل بیرون می‌راند و از آن روز تا حال به بازسازی کشور مشغول می‌شد و این همه نیروی انسانی و مالی که در جنگ از دست رفت در سازندگی مملکت به کار گرفته می‌شد و آن‌گاه در سال ۶۷ کشوری آباد و پیشرفته با اقتصادی قوی و شکوفا داشتیم، نه کشوری ویران شده با اقتصادی ضعیف و محتاج به استقراض خارجی؛ در حالی که پس از قبول اضطراری آتش‌بس، نیروی دشمن در خاک ماست و معلوم نیست کی بیرون برود یا نرود. لجبازی در جنگ موجب شد که دهها هزار از بهترین فرزندان اسلام در جبهه‌ها خونشان بر زمین بریزد و هزاران نفر از شهروندان بی‌گناه از بچه و بزرگ و زن و مرد، زیر آتش بمبارانهای هوایی و موشک‌بارانها به خاک و خون کشیده شوند و دهها مرکز صنعتی و اقتصادی ویران گردد، و متقابلاً مردم بی‌گناه و مسلمان عراق، حتی اطفال دبستانها، زیر آتش توپخانه‌ها و بمبارانها و موشکهای ایران نابود

شوند و سرانجام ایران در نهایت استیصال و ذلت، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بپذیرد و کاسه زهر را سرکشد، زهری که چند سال بود اجباراً در کام مردم مظلوم ایران ریخته می شد و ته مانده آن را رهبر سرکشید. این انتقاد دلسوزانه در مورد رهبری جنگ و اشاره کردن به لجبازی‌هایی که شده است، یکی از بی‌مهری‌ها تلقی گشته است و به عوض اینکه تقدیر و تشکر را به دنبال آورد، موجب سوختن دل و گداختن سینه و برانگیخته شدن خشم بی‌کنترل و تراوش مطالب کوبنده و سوزنده مندرج در نامه ۶/۱/۶ و از جمله مطالبی به نام نصیحت، شده است! این بود بحث درباره نصیحت اول که معلوم شد محتوای صحیح و معقولی ندارد، اگر چه نامش نصیحت است.

بحث در موضوع سوّم (نصیحت دوّم):

عبارت نصیحت دوّم چنین است:

«۲- از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می شوید در هیچ

کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.»

در این نصیحت دو ادعا وجود دارد و یک دستور. یک ادعا اینکه آیت‌الله منتظری ساده لوح هستند، یعنی فریب خور، و ادعای دیگر اینکه ایشان زود تحریک می شوند، و دستور اینکه معظّم له باید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنند به امید اینکه خدا تقصیرات وی را ببخشد. در مورد ادعای اول باید گفت: این یک ادعای بی دلیل است که آیت‌الله آن را قبول ندارند، یعنی قبول ندارند که ساده لوحی به معنای

فربخ خوری یک صفت غالب و مشخصه بارز ایشان باشد؛ البته امکان اشتباه کردن را رد نمی‌کنند و خود را معصوم از خطا و اغفال شدن نمی‌دانند، چنان که حضرت امام در آخر وصیت‌نامه خود اعتراف کرده‌اند که در مواردی اغفال شده و فربخ افرادی را خورده و در تشخیص موضوع اشتباه کرده‌اند.

و در مورد ادعای دوّم نیز باید گفت: سریع تحریک شدن به معنای یک وصف غالب و حاکم بر روح و روان آیت‌الله مورد قبول معظم‌له نیست، ولی آنجا که دلیل کافی برای ثبوت تکلیف و مثلاً برای لزوم جلوگیری از اعدام بی‌گناهان وجود دارد، حرکت می‌کنند و برای انجام وظیفه تلاش می‌نمایند و این ضعف نیست.

و در مورد دستور که فرموده‌اند: «در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید» اگر مقصود این است که عملاً در مدیریت سیاسی کشور به صورت مستقل و دولت در مقابل دولت دخالت نکنند، که این همیشه روش وی بوده است که به طور مستقل و در مقابل دولت کار حکومتی انجام نمی‌داده‌اند. و اگر مقصود این است که اظهار نظر در مسائل سیاسی نکنند و مثلاً در آنجا که وضعی در اداره کشور می‌بینند به مسئولان تذکر ندهند، این قابل قبول نیست، زیرا وظیفه «التّصیحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِینَ» یعنی خیرخواهی و دلسوزی و نشان دادن ضعفهایی که در کار مدیریت کشور وجود دارد، یک اصل اسلامی و واجب شرعی است و نه تنها بر افرادی در حدّ آیت‌الله منتظری، بلکه بر افرادی که در حدّ پائین‌تر هم هستند واجب است.

ضمناً ما نفهمیدیم چه رابطه‌ای بین دخالت نکردن در کار سیاسی و بخشیده شدن تقصیرات وجود دارد؟ هر تقصیر و گناهی توبه خاص خود را دارد که اگر آن توبه انجام شد، خدا از آن تقصیر می‌گذرد، و عدم دخالت در امور سیاسی نمی‌تواند توبه همه تقصیرات باشد. مثلاً اگر کسی مال یتیم را خورده است، عدم دخالت در سیاست موجب بخشش این تقصیر نمی‌شود و اگر کسی تقصیر سیاسی هم کرده باشد، عدم دخالت در سیاست در آینده، موجب بخشش تقصیر سابق او نمی‌شود بلکه آن تقصیر، توبه و جبران لازم دارد. در هر حال ما معنای صحیحی برای این عبارت که «اگر در سیاست دخالت نکنید شاید خدا از تقصیرات شما بگذرد» سراغ نداریم.

از اینها گذشته نسبت دادن تقصیرات به یک شخصیت علمی که چهل سال امتحان تقوا داده است، آن هم بدون دادن آمار آن تقصیرات و بدون ذکر کمترین دلیل برای اثبات آن تقصیرات، هرگز با موازین اسلامی و با تعهد و تقوا سازگار نیست.

بحث در موضوع چهارم (نصیحت سوّم):

نصیحت سوّم چنین است:

«۳- دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه

اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه بدهند.»

باید دانست آیت‌الله منتظری سابقاً برای حضرت امام نامه‌هایی نوشتند و در آنها تذکر دادند که اعدام افراد وابسته به منافقین که مرتکب

جنایتی نشده‌اند، فقط به جرم سر موضع بودن آنان، بر خلاف موازین اسلامی است. این نامه‌ها پس از هفت ماه به رادیو بی بی سی رسید و از آنجا در سراسر جهان منتشر شد و این موجب ناراحتی شدید حضرت امام شده بود، که ما سابقاً هم نامه‌ها را و هم شرح ماجرا را آوردیم. و نیز نامه‌های دیگری حاوی تذکرات و ذکر ضعفهایی که در بعضی از گوشه‌های نظام وجود داشت برای آن حضرت نوشتند که بعضی از آنها موجب رنجش معظم‌له شده بود.

اینکه امام می‌فرمایند دیگر برای من نامه ننویسید، به علت رنجیدگی شدیدی است که ایشان از آن نامه‌ها پیدا کرده‌اند و ما قبلاً درباره‌ی نامه ۶۷/۵/۹ توضیحاتی دادیم و روشن کردیم که این نامه سند افتخاری است برای آیت‌الله که در پیشانی تاریخ انقلاب اسلامی می‌درخشد، و تشخیص ما درباره‌ی این نامه‌ها این است که آنها چون از روی کمال خلوص و برای حفظ آبروی امام و نظام و از روی احساس تکلیف الهی نوشته شده است، نه تنها نباید سبب رنجش شود بلکه باید سبب تقدیر و تشکر گردد. دوست واقعی کسی نیست که همیشه تملق بگوید و همه کارهای انسان را خوب جلوه دهد، بلکه دوست واقعی کسی است که اگر ضعفی می‌بیند از روی خیرخواهی تذکر دهد. در هر حال اینکه فرموده‌اند دیگر برای من نامه ننویسید، مقصودشان این‌گونه نامه‌ها است.

اما اینکه فرموده‌اند: «اجازه ندهید منافقین اسرار مملکت را به رادیوهای بیگانه بدهند» می‌خواهند بگویند که آن نامه‌ها که به رادیو

بی بی سی رسیده بود، به وسیله منافقینی که در بیت آیت الله منتظری نفوذ دارند به آن رادیو رسیده است، و نصیحت کرده اند که ایشان دیگر نگذارند منافقین اسرار مملکت را به رادیوهای بیگانه بدهند.

آیت الله منتظری این مطلب را که این نامه ها از طریق بیت ایشان به منافقین و سپس به بی بی سی رسیده باشد شدیداً انکار می کنند و هرگونه نفوذ منافقین در بیت خود را با تأکید فراوان نفی می نمایند. بدیهی است آن کس که ادعای مطلبی را دارد باید دلیل اثبات آن را بیاورد، و حضرت امام برای ادعائی که کرده اند دلیلی نیاورده اند و ادعای بی دلیل از هیچ کس پذیرفته نیست، نه امام و نه غیر امام، و اگر بر این ادعای بی دلیل خود اصرار کنند و بخواهند آن را بدون دلیل تحمیل کنند، این یک تهمت خواهد بود که از گناهان کبیره است و موجب سلب عدالت می شود.

بحث در موضوع پنجم (نصیحت چهارم):

نصیحت چهارم بدین گونه است:

«۴- نامه ها و سخنرانی های منافقین که به وسیله شما از رسانه های

گروهی به مردم می رسید، ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و

موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له الفداء و

خونهای پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید، برای اینکه در قعر جهنم

نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.»

چنان که قبلاً گفته شد آیت الله منتظری در تابستان سال ۶۷ نامه هایی

برای حضرت امام و مقامات قضائی نوشته و تذکر دادند که اعدام سر موضعی‌های وابسته به منافقین که مرتکب جنایتی نشده‌اند بر خلاف موازین اسلامی است، و در بعضی از این نامه‌ها بخشی از مسئولیت قانون‌شکنی، از قول قاضی شرع، به عهده بعضی از مسئولان وزارت اطلاعات گذاشته شده است. این نامه‌ها وقتی که از رادیو بی بی سی به گوش دنیا رسید موجب ناراحتی شدید حضرت امام شد. و نیز آیت‌الله در سخنرانیهای گاه و بی‌گاه خود که در رسانه‌های گروهی منعکس می‌شد، تذکراتی در مورد بعضی از ضعفهای موجود در اداره کشور می‌دادند، و از طرفی گزارشها و تحلیلهای خلاف واقعی به رهبر می‌دادند که این نامه‌ها و سخنرانیهای فقیه عالیقدر را ناشی از خط فکری منافقین جلوه می‌دادند و با تکرار این القائات، این باور برای معظم‌له به وجود آمد که آیت‌الله عمداً برای تقویت خط منافقین می‌کوشد.

در این نصیحت چهارم، حضرت امام این نامه‌ها و سخنرانیهای فقیه عالیقدر را نامه‌ها و سخنرانیهای منافقین خوانده‌اند که به وسیله ایشان از رسانه‌های گروهی به مردم رسیده و ضربات سنگینی به اسلام و انقلاب زده و موجب خیانت بزرگی به مسئولان وزارت اطلاعات - که سربازان گمنام امام زمان خوانده شده‌اند - گردیده، و نیز موجب خیانت بزرگی به خونهای پاک شهدای اسلام و انقلاب شده است، و این گناهان و خیانتها، حاصل عمر امام را به سوی سقوط در قعر جهنم سوق داده‌اند. آن‌گاه امام از باب نصیحت به ایشان فرموده‌اند که برای اینکه در قعر جهنم نسوزید، اعتراف به گناه خود کنید تا شاید خدا به شما کمک کند.

قبلاً به طور مکرر گفته شد که این نسبتها، بر خلاف واقع، به آیت الله منتظری سمبل مظلومیت عصر ما داده می شود و این معلول ذهنیتی است که بر خلاف حق و انصاف برای امام به وجود آورده اند و اینها ادعاهای بی دلیلی هستند که اگر بر آنها اصرار شود به عنوان تهمت های بزرگ شناخته می شود که موجب سلب عدالت از تهمت زننده می شوند، و ما برای پرهیز از تکرار، در اینجا دیگر در این باره چیزی نمی گوئیم و فقط تعجب و حیرت و تأسف بی نهایت خود را اظهار می کنیم که چگونه حضرت امام درباره حاصل عمر خود که بیش از چهل سال او را آزموده و تقوای وی را شناخته بودند، تغییر روش داده و بر مبنای گزارشها و تحلیلهای آنچنانی تصوّر کردند که این فقیه عالیقدر و با تقوا و ضد نفاق، که دهها سال همراه و همگام و همکار و همفکر و همسنگر آن حضرت بوده اند، ناگهان معتقد به صحت راه منافقین شده و در قعر جهنم سقوط کرده اند؟! آن گاه چگونه بر مبنای این تصوّر واهی می خواهند به معظم له تحمیل کنند که از گناه نکرده توبه کنند؟!

به عقیده ما این گونه موضع گیری درباره فقیه عالیقدر را نمی توان با هیچ معیاری از معیارهای اسلامی و عقلانی و انسانی و اخلاقی تطبیق کرد. و اسفا! و هزارها بار و اسفا!

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
 أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.
 وَإِلَى اللَّهِ الْمُسْتَكِي.

« فصل پنجم »

در فصل پنجم، بخش قَسَم‌های نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام را مورد بحث قرار می‌دهیم که از این قرار است:

«والله قَسَم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم، ولی در آن وقت شما را ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبّر نبودید، ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید، اما امروز شما را عادل نمی‌دانم و اگر این‌گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم. والله قَسَم من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم.

والله قَسَم من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.»

این بخش، حاوی سه مطلب اصلی است که هر یک با قَسَم «والله» شروع شده است و آوردن سه صیغه قسم پشت سر هم، شاهی است بر طغیان خشم ویرانگری که موجب نوشتن این نامه کوبنده و سوزنده شده است و ما درباره هر یک از این سه مطلب اصلی جداگانه بحث می‌کنیم.

بحث دربارهٔ مطلب اول:

مطلب اول سه قسمت است، قسمت اول آن این است که حضرت امام فرموده‌اند: من از اول معتقد بودم که چون شما مدیر و مدبر نیستید صلاحیت رهبری آینده را ندارید، ولی چون تحصیل کرده هستید برای حوزه‌های علمیّه مفید خواهید بود.

دربارهٔ اینکه آیا آیت‌الله منتظری صلاحیت رهبری آینده را دارند یا نه، نظر حضرت امام حجّت نیست، زیرا این مسأله طبق قانون اساسی به عهدهٔ مجلس خبرگان است و نظر امام را نمی‌توان بر خبرگان تحمیل کرد، زیرا تحمیل نظر معظّم‌له بر خبرگان به عنوان یک دیکتاتوری زشت شناخته می‌شود که مخالف اصول اسلامی و انسانی و مخالف قانون اساسی و مخالف امضائی است که امام پای قانون اساسی کرده‌اند.

اما نظر امام دربارهٔ اینکه آیت‌الله منتظری شخص تحصیل کرده‌ای هستند که برای حوزه‌های علمیّه مفیدند مورد قبول است و به وسیلهٔ کارشناسان بسیار دیگری تأیید می‌شود، زیرا صدها استاد در حوزهٔ علمیّه قم و سایر حوزه‌ها وجود دارند که هم‌دوره‌ای‌های آیت‌الله یا شاگردان معظّم‌له بوده و هستند و این نظر را تأیید می‌کنند و بالاتر از این نظر، معتقدند که آیت‌الله منتظری یکی از دقیق‌ترین و روشن‌بین‌ترین و پرمایه‌ترین فقها و مراجع تقلید عصر ما هستند و درس ایشان از

مفیدترین درسهای حوزه علمیّه قم است که مجتهد و فقیه عالم به زمان و متوجّه نیازهای عصر پرورش می دهد.

قسمت دوّم این مطلب این است که حضرت امام فرموده اند: امروز من شما را عادل نمی دانم، یعنی فاسق می دانم چون مرتکب گناه عمدی شده اید که همان طرفداری از منافقین است.

همان طور که قبلاً گفته ایم این یک ادّعای بی دلیل است و معلول همان باور خلاف واقعی است که بر خلاف حق و انصاف با گزارشها و تحلیل‌های آنچنانی برای امام به وجود آوردند و هیچ گونه ارزش علمی ندارد و اگر همچنان بر این ادّعای بی دلیل اصرار شود، موجب سلب عدالت از ادّعا کننده خواهد شد، زیرا تفسیق مؤمن عالم از گناهان کبیره است، چنان که خود حضرت امام فرموده اند: «هتک مؤمن، چه رسد به عالم، از بزرگترین گناهان است و موجب سلب عدالت است».^(۱)

و قسمت سوّم این مطلب این است که حضرت امام فرموده اند: اگر به این گونه کارها ادامه دهید تکلیف دیگری پیدا می کنم که حتماً به آن عمل خواهیم کرد.

مقصود امام این است که اگر توبه نکنید و همچنان به طرفداری از منافقین ادامه دهید، من تکلیف جدیدی درباره شما پیدا می کنم که سخت تر از محتوای این نامه و کوبنده تر از تفسیق و تحقیر و سلب صلاحیت رهبری و از بین بردن آبروی شما خواهد بود و حتماً به این

۱- صحیفه نور، جلد ۱۷، ص ۱۳.

تکلیف عمل خواهم کرد. و باید گفت که این تکلیف جدید، طبعاً کارهائی از قبیل دستگیری و محاکمه و مجازات را شامل می‌شود. سبحان الله العظیم!

این قسمت نیز که حکایت از طغیان خشم بی‌کنترل می‌کند معلول همان باور خلاف واقعی است که با القائات خود برای امام به وجود آوردند و هیچ‌گونه ارزش شرعی ندارد و ما بارها از آن سخن گفته‌ایم و نیازی به تکرار ندارد.

بحث دربارهٔ مطلب دوم:

مطلب دوم این است که حضرت امام می‌فرمایند: من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم، ولی چون نظر دوستان با نخست‌وزیری او موافق بود نظر دوستان را پذیرفتم. چون امام در اول این نامه، آیت‌الله منتظری را متهم کرده‌اند که طرفدار لیبرالها یعنی گروه مهندس بازرگان و همفکرانشان می‌باشند، در اینجا سؤالی پیش می‌آید که اگر طرفداری از لیبرالها بد است پس چرا خود امام فرمان نخست‌وزیری بازرگان را نوشتند؟ امام خواسته‌اند به این سؤال پاسخ بدهند و پاسخشان این است که من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم، با اینکه او را آدم خوبی می‌دانستم، ولی نظر دوستان این بود که حکم نخست‌وزیری به وی بدهم و من نظر دوستان را پذیرفتم.

ما قبلاً گفتیم که آیت‌الله منتظری این مطلب را که معظم‌له طرفدار لیبرالها هستند انکار می‌کنند و دیگر در این باره بحث نمی‌کنیم، ولی این سخن حضرت امام را که من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی نظر دوستان را پذیرفتم و حکم نخست‌وزیری به وی دادم، مورد بحث قرار می‌دهیم و می‌گوئیم:

اگر امام بر مبنای دلایل محکم با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بوده و یقین داشته‌اند که دادن پست نخست‌وزیری به وی مخالف مقررات اسلام و مصلحت انقلاب است و با گفته‌های دوستان قانع نشده‌اند که دادن نخست‌وزیری به بازرگان به مصلحت اسلام و انقلاب باشد، در این صورت پذیرفتن نظر دوستان جائز نیست و دادن حکم نخست‌وزیری به کسی که یقین دارند دادن این حکم به وی برخلاف اسلام است، گناه بزرگی محسوب می‌شود. و اگر با گفته‌های دوستان قانع شده و باور کرده‌اند که نخست‌وزیری بازرگان به مصلحت اسلام و انقلاب است، در این صورت با نخست‌وزیری بازرگان موافق بوده‌اند نه مخالف. و بنابراین اینکه فرموده‌اند: «والله قسم من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم» سخنی بر خلاف حقیقت خواهد بود و صیغه قسم، آن را تبدیل به حقیقت نمی‌کند؛ و خلاصه اینکه در مسأله مورد بحث، یا گناه بزرگی در سال ۵۷ مرتکب شده‌اند که حکم نخست‌وزیری بازرگان را دادند و یا مطلبی بر خلاف حقیقت گفته‌اند که اظهار کرده‌اند که من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم. و شاید طغیان خشم به ایشان

فرصت نداده است که بیندیشند در این نامه سراسر خشونت چه می نویسند، تا چیزی ننویسند که سند محکومیتشان باشد و دیگر نتوانند آن را از تاریخ پاک کنند، هر چند فرموده اند که من کار به تاریخ ندارم، ولی تاریخ با ایشان کار دارد و درباره ریز و درشت کارهاشان قضاوت خواهد کرد.

بحث درباره مطلب سوّم:

مطلب سوّم این است که حضرت امام فرموده اند: من به ریاست جمهوری بنی صدر رأی ندادم ولی نظر دوستان را پذیرفتم که حکم ریاست جمهوری او را نوشتم.

مقصود امام این است که چون بنی صدر لیبرال بود من به وی رأی ندادم، پس نگوئید که اگر لیبرال خوب نیست چرا حکم ریاست جمهوری بنی صدر را امضا کردی؟ زیرا نظر دوستان را در این باره پذیرفتم.

ما می پذیریم که امام به بنی صدر رأی نداده باشند، ولی ایشان در مورد بنی صدر دو کار آشکار انجام داده اند که نمی توانند انکار کنند؛ یکی اینکه حکم ریاست جمهوری او را نوشته اند، و دیگر اینکه گواهی به صلاحیت بنی صدر برای ریاست جمهوری داده اند، و این به موجب اصل صد و ده قانون اساسی بود که می گوید: صلاحیت کاندیداهای ریاست جمهوری را در دوره اول باید شخص رهبر گواهی کند؛

بنابراین امام صلاحیت بنی صدر و سایر کاندیداهای ریاست جمهوری را گواهی کرده و به وزارت کشور داده‌اند، وگرنه وزارت کشور از بنی صدر و سایر کاندیداها ثبت نام نمی‌کرد.

حالا ما می‌پرسیم: آیا به نظر حضرت امام بنی صدر صلاحیت ریاست جمهوری را داشته یا چون لیبرال بود صلاحیت این مقام را نداشته است؟ اگر صلاحیت داشته است، چرا امام به وی رأی نداده‌اند؟ و اگر صلاحیت نداشته است پس چرا هم صلاحیت او را گواهی کرده، به وزارت کشور داده‌اند و هم حکم ریاست جمهوری وی را نوشته‌اند؟ فرض می‌کنیم چون بنی صدر لیبرال بود، رأی دادن به ریاست جمهوری او گناه بوده است، آیا دادن یک رأی به وی که هیچ تأثیری در انتخاب شدنش ندارد گناهش بزرگ‌تر است یا گواهی کردن صلاحیت او و نوشتن حکم ریاست جمهوری‌اش؟ که اگر هر یک از این دو نبود، او به این مقام نمی‌رسید. اگر دادن یک رأی مخفی به بنی صدر - که هیچ اثری ندارد - گناه باشد، گناه این دو کار، یعنی گواهی به صلاحیت وی و نوشتن حکم ریاست جمهوری‌اش صدها برابر بزرگ‌تر است، زیرا اگر هر یک از این دو نبود بنی صدر به این مقام نمی‌رسید.

و به بیان دیگر: اگر گفته‌های دوستان امام درباره صلاحیت بنی صدر ایشان را قانع کرده است، چرا به وی رأی نداده‌اند؟ و اگر قانع نکرده است چرا صلاحیت وی را گواهی کرده و نیز حکم ریاست جمهوری‌اش را نوشته‌اند؟!

پاسخ را باید حضرت امام بدهند و می‌دانیم که پاسخی ندارند، جز اینکه بفرمایند: آنچه در این نامه نوشته‌اند معلول خشم بسیار شدید در حدّ سلب قدرتِ اندیشیدن بوده است.

« فصل ششم »

در این فصل، آخرین بخش از نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام مورد بحث واقع می‌شود و آن چنین است:

«سخنی هم از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم:

من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افراد که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم. اگر تمام مردم علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم. من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام، سعی کنند تحت تأثیر دروغهای دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شعف پخش می‌کنند نگردند.

از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را

بیش از این نچشد، ما همه راضی هستیم به رضایت او، از خود که چیزی نداریم هر چه هست اوست. والسّلام.

یکشنبه ۶/۱/۶۸ - روح الله الموسوی الخمینی

هدف اصلی حضرت امام در بخش پایانی نامه یک چیز است و آن اینکه چون حدس می زده اند این حمله و هجوم ایشان به آیت الله منتظری، به علت محبوبیت عمیق و وسیع آیت الله در بین مردم در داخل و خارج، اعتراض و ناراحتی شدید طبقات مختلف مردم و حتی درگیری مسلحانه را به دنبال بیاورد، از این رو خواسته اند در مقابل این اعتراض شدید قابل پیش بینی، جوابی از قبل بدهند تا اگر بتوانند مردم را قانع کنند که کوبیدن فقیه عالیقدر با این شکل تهاجمی و بسیار خشن، کاری لازم بوده است. آن گاه برای قانع کردن مردم چند دلیل آورده اند: اول اینکه من با خدا عهد کرده ام از بدی افراد، آنجا که نباید اغماض کنم، چشم پوشی ننمایم و چون بدی آقای منتظری به حدی رسیده بود که چشم پوشی از آن جایز نبود، از این رو من طبق عهدی که با خدا کرده ام وظیفه داشتم او را چنان بکوبم که دیگر شخصیتی برایش باقی نماند.

دوم اینکه چون من با خدا پیمان بسته ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم، در اینجا اگر چه رضای مردم و دوستان این بود که این اقدام شدید را علیه حاصل عمر خود نکنم، ولی چون رضای خدا در کوبیدن او بود، رضای خدا را مقدم داشتم و او را تفسیق کردم و از قائم مقامی رهبری ساقط نمودم.

سوم اینکه چون حق و حقیقت اقتضا می‌کرد که من این اقدام شدید را علیه آقای منتظری بکنم، چنین کردم و اگر همه مردم اسلحه به دست گیرند و بر ضد من قیام کنند از حق و حقیقت دست بر نمی‌دارم. از این جمله معلوم می‌شود امام احتمال می‌داده‌اند که اگر این نامه از رسانه‌های گروهی به گوش مردم برسد، به علت محبوبیت عمیقی که آیت‌الله منتظری دارند بین مردم و حتی ارگانها درگیری مسلحانه پیش بیاید، چنان‌که پیش آمد، و عبارت «اگر تمام مردم علیه من قیام کنند» حاکی از این احتمال است.

چهارم اینکه تاریخ در آینده چه خواهد گفت و یا مرا محکوم خواهد کرد، برای من مهم نیست و آنچه مهم است عمل به وظیفه شرعی است و وظیفه شرعی من همین بود که فقیه عالیقدر را بی‌شخصیت کنم که چنین کردم.

پنجم اینکه چون من با مردم پیمان بسته‌ام^(۱) که واقعیات را به آنها بگویم، در اینجا واقعیات را برای مردم گفتم و روشن کردم که آقای منتظری می‌خواهد در آینده حکومت را به منافقین بدهد، از این رو صلاحیت رهبری آینده کشور را ندارد و باید از این سمت خلع شود. ششم اینکه مردم از خیانت آقای منتظری که از بزرگان اسلام است نباید تعجب کنند، زیرا تاریخ اسلام پر است از خیانت‌هایی که بزرگان اسلام به اسلام کرده‌اند.

۱- مردم از این پیمان خبر ندارند، بنابراین در اینجا پیمان یک طرفه مصداق پیدا کرده است!

آن‌گاه حضرت امام توصیه می‌کنند که مردم از گفته‌های رادیوهای بیگانه فریب نخورند، که در آن زمان علیه امام و نظام تبلیغ می‌کردند و نامه‌هایی را که فقیه عالیقدر برای جلوگیری از اعدام سر موضعی‌ها برای امام نوشته بودند، مدرک قرار می‌دادند و می‌گفتند که در ایران زندانیهای سیاسی را فقط به جرم عقیده‌شان اعدام می‌کنند؛ این نامه‌ها را رادیو بی بی سی به گوش دنیا رساند. امام این مطالب را دروغهای دیکته شده خوانده‌اند، زیرا نامه‌های آیت‌الله منتظری را که در این رابطه نوشته‌اند دیکته شده منافقین می‌دانسته‌اند!

سپس حضرت امام در پایان نامه طلب مرگ از خدا می‌کنند تا بیش از این طعم تلخ خیانت آقای منتظری را که از دوستان امام است نچشند و این آخرین تیری است که در این نامه، فقیه عالیقدر را هدف گرفته است، و امام می‌خواهند بگویند: خیانت آیت‌الله منتظری آن قدر بزرگ است که چشیدن طعم مرگ آسان‌تر از چشیدن طعم تلخ این خیانت است و این وسیله بسیار مؤثری است برای تحریک احساسات مردم علیه آیت‌الله تا بگویند که ایشان آن قدر خون به دل امام کرد تا آن حضرت از خدا طلب مرگ نمود و سرانجام همین غصه‌ها و خون دلها موجب رحلت ایشان شد.

متأسفانه دیدیم که بین مردم شایع کردند و گفتند: منتظری قاتل امام است، و گاهی این جمله را به صورت شعار تکرار کردند. این شبیه کار منافقین است که پس از رحلت آیت‌الله طالقانی شعار می‌دادند: بهشتی! بهشتی! طالقانی را تو کشتی.

در اواخر زیارتنامه‌ای که برای حضرت امام ساخته‌اند عباراتی آورده‌اند که خواسته‌اند این تهمت را جا بیندازند و بگویند: منتظری که مدّتی طولانی یار امام بود او را ترک کرد و دلش را پراز خون نمود. آن عبارات به قرار ذیل است:

اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ عَاشُوا مَعَهُ كَثِيرًا؛ خدایا لعنت کن کسانی را که به مدّت طولانی با او بودند.

وَتَرَكُوهُ سَرِيعًا؛ ولی زود ره‌ایش کردند.

وَمَلَأُوا قَلْبَهُ قِيحًا؛ و دلش را پر خون کردند.

«والسلام»



نگاهی دیگر

حضرت آیت الله صالحی نجف آبادی



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**